

نیرنگستان

صادق هدایت



نیرنگستان

نوشته صادق هدایت

انتشارات جاویدان ۱۳۱۲

نشر نسخه الکترونیکی بهمن ماه ۱۳۹۰

طراح جلد:

فرزاد ت.

حروفچینی و آماده‌سازی:

فرهاد الف.

BertrandRussell.mihanblog.com

farhad_1984@ymail.com

Ketabnak.com

چند نکته درباره این نسخه:

صادق هدایت، افکار، نظریات و آثارش شناخته شده‌تر از آن است که دوباره از آنها یاد شود. گفتنی‌های مربوط به این کتاب هم، را به زیبایی هرچه تمامتر خود هدایت در دیباچه آن آورده. بسیاری از نکات این اثر را نیز، در نوشته‌ها و داستان‌های هدایت به روشنی می‌توان پیدا کرد. با این حال شاید ذکر چند نکته لازم باشد.

نخست نام نیرنگستان است، همان‌طور که به آن اشاره شده در ادبیات پهلوی و پازند مجموعه‌ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره‌ای از نوشته‌های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی آن گردآمده است. «نیرنگ واژه پهلوی است به معنی آیین دینی و نیایش و دعا. پارسیان به جای این واژه، کلمه گجراتی «کیریا» (در سنسکریت «کیریا») را بکار می‌بردند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجیات») معرب همین واژه پهلوی است. بسیاری از نیایش‌های کوتاه دین مزداپرستی نیرنگ نامیده می‌شود؛ چنان که نیرنگ آتش، نیرنگ کشتی بستن، نیرنگ دست شو و جز آن. این نیایش‌ها را دارای تأثیر فوق‌عادتی تصور می‌کرده و برای رفع پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته‌اند که بسیاری از آنها در کتابهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و جز آن) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشی گوسفند، نیرنگ سر درد، نیرنگ تب بستن، نیرنگ برای دفع شرّ دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشوار زای. در سنت ایرانیان، نیرنگ از نیایش‌های مشکل‌گشای بسیار کهن بوده است. نیرنگ از جمله واژه‌های دینی زرتشتی است که پس از اسلام تغییر معنی داده و از آن سحر و جادو و طلسم و شعبده و افسون و حيله کرده‌اند و بطور عام این واژه و ترکیب‌های آن مانده نیرنگ‌باز، نیرنگ‌بازی و نیرنگ بکار بردن به معنی حيله، حيله‌گر، حيله‌گری و حيله در کار آوردن است.»

آنچه پیداست نزدیک به هشتاد سال از نشر نخست این کتاب می‌گذرد، در پی آن زنده‌یاد احمد کسروی نیز در دفتر *پندارها* به این گونه افکار و خرافات تاخته و با آنها به مبارزه پرداخته است؛ ولی متأسفانه نظیر بسیاری از این خرافات و شاید هم بیش از آن دوره با تغییر نام در جامعه فعلی ما رواج دارد و هنوز ریشه‌کن نشده است؛ و هر روزه شاهد انتشار کتاب‌هایی نظیر انواع طالع‌بینی، فال‌گیری، تعبیر خواب و... در جامعه هستیم. باشد که انتشار دوباره این کتاب گامی باشد هرچند کوچک برای حل این مشکل.

برای سهولت در مطالعه، برخی از لغات را که امروزه کاربرد کمتری دارد، شرح کوتاهی برای آنها نوشته شده که با * از حواشی اصلی کتاب مجزا شده‌اند. علاوه بر آن توضیحات بیشتری که به برخی بخش‌ها مربوط می‌شد در پانویس‌ها آمده و مأخذ آن ذکر شده است.

در پایان از دوست عزیز و عضو گرامی سایت کتابناک آقای حسین ن. که امکان انتشار دوباره این اثر را فراهم آورد کمال تشکر و امتنان را دارم.

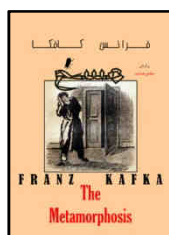
نیرنگستان که با همکاری چند تن از دوستان کتابناکی تهیه شده، به عنوان هفتمین و آخرین کار من از هدایت پس از: انسان و حیوان، مازیار، وغوغ ساهاب، اصفهان نصف جهان، مسخ و گزارش گمان شکن در روز بیست و هشتم (زامیاد روز) ماه بهمن ۱۳۹۰ که مصادف است با یکصد و نهمین سالروز میلاد صادق هدایت، این مرد نکونامی که نمیرد هرگز؛ انتشار دوباره یافته، با افتخار پیشکش به شما دوستداران و علاقه‌مندان صادق هدایت می‌شود.

نظرات شما دوستان بی‌شک در بهبود کارهای آینده یاری‌گر ماست.

farhad_1984@ymail.com

منابع حاشیه‌های افزوده شده به این نسخه:

- آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی
- احتجاج، ترجمه بهزاد جعفری
- اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی
- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه.
- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده
- تفسیر طبری، ترجمه در قرن سوم هجری
- صحیفه سجادیه، ترجمه عبدالمحمد آیتی
- عیون الاخبار الرضا ع، ترجمه آقا نجفی
- فرهنگ فارسی عمید
- من لایحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری



Ketabnak.com

فهرست

۶ دیاچه
۱۶ آداب و تشریفات زناشویی
۱۸ زن آبستن
۲۱ بچه
۲۶ اعتقادات و تشریفات گوناگون
۳۰ آداب ناخوشی‌ها
۳۲ برای برآمدن حاجت‌ها
۳۶ خواب
۳۷ مرگ
۴۰ تفأل ناشی از اعضای بدن
۴۳ تفأل، نفوس، مروا، مرغوا
۴۷ ساعات، وقت، روز
۵۱ احکام عمومی
۵۵ دستورها و احکام عملی
۵۹ چند اصطلاح و مثل
۶۳ چیزها و خاصیت آنها
۶۸ گیاه‌ها و دانه‌ها
۷۲ خزندگان و گزندگان
۷۵ پرندگان و ماکیان
۸۰ دام و دد
۸۴ بعضی از جشن‌های باستان
۹۰ جاها و چیزهای معروف
۹۹ افسانه‌های عامیانه
۱۱۰ گوناگون

«بگیر طره مه طلعتی و قصه مگوی
که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است»

حافظ

دیباچه

گویا مردمان کهنه و ملت‌های قدیمی بیش از ملت‌های جوان و تازه به دوران رسیده اعتقادات و خرافات عوامانه دارند، به خصوص آنهایی که با نژادهای گوناگون اصطکاک پیدا کرده و در نتیجه آمیزش و تماس عادات، اخلاق و آیینشان افکار و خرافات تازه‌تری تراوش نموده که پشت در پشت سر زبانها مانده است.

سرزمین ایران علاوه بر اینکه چندین قرن تاریخ پشت بسر دارد، مانند کاروانسرای است که همه قافله‌های بشر از ملل متمدن و وحشی دنیای باستان مانند کلدانی، آشوری، یونانی، رومی، یهودی، ترک، عرب و مغول پی در پی در آن بار انداخته و یا با هم تماس و آمیزش داشته‌اند. از این رو کاوش و تحقیق درباره اعتقادات عوام آن نه تنها از لحاظ علمی و روانشناسی قابل توجه است بلکه برخی از نکات تاریک فلسفی و تاریخی را برایمان روشن خواهد کرد و پس از تحقیق و مقایسه این خرافات با خرافات سایر ملل می‌توانیم به ریشه و مبدأ آداب و رسوم، ادیان، افسانه‌ها و اعتقادات مختلف پی ببریم. زیرا همین قبیل افکار است که همه مذاهب را پرورانیده، ایجاد نموده و از آنها نگهداری می‌کند، همین خرافات است که کله آدمیزاد را در دوره‌های گوناگون تاریخی قدم به قدم راهنمایی کرده، تعصب‌ها، فداکاری‌ها، امیدها و ترسها را در بشر تولید نموده است و بزرگترین و قدیمی‌ترین دلداری دهنده آدمیزاد بشمار می‌آید و هنوز هم در نزد مردمان وحشی و متمدن در اغلب وظایف زندگی دخالت تام دارد - چون بشر از همه چیز می‌تواند چشم‌پوشد مگر از خرافات و اعتقادات خودش. به قول یکی از دانشمندان: «انسان یک جانور خرافات‌پرست است.» و هرگاه تحقیقات و کاوش مفصل‌تری راجع به این گونه افکار بنماییم به حقیقت این مطلب پی خواهیم برد ولی این کار از موضوع ما خارج است.

در موضوع اعتقادات، بشر برای راهنمایی خودش به عقل اتکا نمی‌کند، ولی بواسطه میل و احتیاجی که به دانستن علت وجود اشیا دارد به قلب و احساسات و قوه تصور خودش پناهنده می‌شود. فیلسوف سرشناس ارنست هگل در خصوص پیدایش خرافات و افسانه‌ها نزد اقوام اولیه بشر معتقد است که مبدأ اصول آنها همه از یک احتیاج طبیعی ناشی می‌شود که به صورت اصل علت و معلول در قوانین عقلانی بروز کرده و به خصوص این خرافات در اثر حوادث طبیعی مانند رعد و برق، زمین‌لرزه، خسوف و کسوف و غیره

که تولید ترس یا تهدید خطری را می‌نماید ایجاد می‌شود. لزوم وجود این حوادث طبیعی که محکوم قانون علت و معلول است نزد مردمان اولیه ثابت شده و می‌رساند که آنها این خاصیت را از نیاکان خودشان، میمون‌های بزرگ، به ارث برده‌اند؛ چنانکه در نزد سایر جانوران ذوفقار* نیز دیده می‌شود. مثلاً یک سگ وقتی که در مهتاب عوعو می‌کند و یا اینکه صدای زنگی را می‌شنود و تکان خوردن چکش میان آنرا می‌بیند و یا اهتزاز بیرقی را در اثر وزش باد مشاهده می‌کند؛ از این آثار نه تنها حس ترس به او دست می‌دهد بلکه یک احتیاج مبهمی در او تولید می‌شود که علت این حوادث و آثار مجهول را پیدا بکند - یک قسمت از پایه مذهب را در نزد مردمان ابتدایی مخصوصاً درین خرافات که بازمانده افکار موروثی اجداد میمون آنهاست باید جستجو کرد و قسمت دیگرش مربوط می‌شود به نیایش اجداد و احتیاجات مختلف روح و آداب و رسومی که به آنها خوی گرفته‌اند.^۱

هرگاه خرافات و اعتقادات و افکار ملل وحشی، نیمه متمدن و متمدن را با هم مقایسه بکنیم به این مطلب بر می‌خوریم که تقریباً همه آنها از یک اصل و چشمه جاری شده و به صورت‌های گوناگون بروز کرده، دانشمند بزرگ ادوارد تیلر که تحقیقات مفصلی در مقایسه آداب و رسوم و خرافات ملل متنوعه کرده می‌گوید:

«وقتی که ما (عادات و اعتقادات) چادرنشینان وحشی را با ممالک متمدن بسنجیم تعجب خواهیم کرد که چقدر از قسمت‌های تمدن پست با تغییر جزئی در تمدن عالی دیده و شناخته می‌شود و گاهی هم مشابهت تام دارند.»^۲

ولی چیزی که مهم است باید دانست همه این افکار عجیب و غریب و متضاد گاهی خنده‌آور و زمانی شگفت‌انگیز که به نام خرافات و شهرت دارد آیا در اثر تراوش فکر ملی پیدا شده یا نه و رابطه آنها با یکدیگر چیست؟

پیداست که توده ملت در همه جای دنیا تنها به فکر زندگیست و هیچ وقت چیزی را اختراع نمی‌کند، ولی در هر زمان حتی در محیط‌های خیلی بدوی و اولیه در میان توده منفی که تشکیل اکثریت را می‌دهد کسانی پیدا می‌شوند که فکر می‌کنند و اختراع می‌نمایند یا به عبارت دیگر افکار و احساسات توده مردم را گرفته به صورت جمله‌های احکام آمیز در می‌آورند و از همین طبقه است که توده عوام دانش و اعتقادات خودش را می‌گیرد. ولی باید دانست که یک قسمت این عادات و خرافات که امروزه در نظر جامعه زشت و

* مهره‌دار.

1. Haeckel: Les Enigmes de l'Univers p. 300-301.
2. E. Tylor, Civilization Primitive, vol, I. p. 8.

ناپسند میاید بی شک فکر ایرانی آنها را ایجاد نکرده است بلکه در نتیجه معاشرت با نژادهای بیگانه و بواسطه فشارهای مذهبی و خارجی تحمیل شده است چنانکه اینک بطور اختصار اشاره خواهیم کرد.

بی آنکه خواسته باشیم این موضوع را تجزیه و تحقیق کامل بنماییم می توانیم برحسب اصل و مبدأ، این افکار را به چندین بخش قسمت کنیم. گذشته از تقسیم بندی های فرعی که در این مختصر نمی گنجد آنها را به دو دسته عمده قسمت می نماییم که بحث در هر کدام از آنها در جای خود موضوع جداگانه و مهمی است.

۱- افکار و اعتقادات بومی که در نتیجه آزمایش روزانه، خانوادگی، مذهبی و انفرادی و یا از جمله یادگارهای خیلی پیشین نژاد هند و ایرانی است که در ایران بجا مانده است.

اینگونه عادات و افکار را می توان ایرانی دانست و تحقیق درباره آن قابل توجه خواهد بود چه بعضی از قسمت های آن بی اندازه قدیمی و شاید بازمانده یادگارهای دوره ابتدایی بشر و به زمان کوچ خانواده آریایی به فلات ایران مربوط می شود؛ مانند اعتقادات و افسانه ها راجع به ماه خورشید، اژدها، صحبت کردن با جانوران، گیاهها و غیره که به طور تحقیق مبدأ و اصل آن خیلی قدیمی می باشد. مثلاً صحبت کردن با درخت^۳ نشان می دهد که در آن زمان نه تنها برای گیاهها روح و زندگی قائل بوده اند بلکه آنها را دارای هوش و ذکاوت نیز می دانسته اند و گمان می کردند که زبان آدمیزاد را می فهمند. هر چند در فلسفه دین زرتشتی روح به چندین درجه قسمت می شود و همه هستی ها داری فروهر هستند ولی قوه هوش و ذکاوت برای گیاه قائل نیست و از اینجا پیدا است که این اعتقاد پیش از ظهور دین زرتشتی وجود داشته از همین جمله حرف زدن با جانوران^۴ اعتقاد به سنگها درختها^۵ و چیزها و غیره... که آنها را مظهر حلول ارواح دانسته اند.

دیگر تفأل و تطیر* زدن عوام است از آواز جانوران و بعضی اتفاقات و تصادفات و اشکال چیزها و همچنین موضوع آمد نیامد، بدشگون و خوش شگون و غیره که مربوط به همین قسمت است و در نتیجه تصادف و آزمایش یک یا چند نفر که در نظر عوام اعتبار داشته اند به سر زبانها افتاده. اینگونه تفأل در نزد همه ملل دنیا وجود دارد و خیلی نزدیک و شبیه به یکدیگر می باشند.

۳. رجوع به صفحه ۲۷.

۴. در اصطلاح عوام جانوران را «زبان بسته» خطاب می کنند و همین می رساند که آنها را دارای هوش و فهم می دانند و علت سکوتشان را همین نقص نطق و زبانشان تصور می کنند. حکایت های راجع به مسخ جانوران این مطلب را تأیید می کند. بومیان امریکا و افریقا معتقدند که میمونهای بزرگ با یکدیگر گفتگو می کنند ولی جلو آدمیزاد خودشان را به نادانی و خاموشی می زنند تا آنها را بکار نگارند.

۵. درخت مراد در اغلب شهرها و دهکده های ایران وجود دارد رجوع شود به قسمت جاها و خبرهای معروف.

* تفأل: فال نیک. تطیر: فال بد.

برعکس می‌بینیم که دین زرتشتی در ابتدا مخالف خرافات است و اوستا یک جنبه دفاعی به خودش می‌گیرد و خیلی سخت به جادوگران و خرافاتی که در اثر تورانیان در ایران رواج پیدا کرده بود حمله می‌کند، جادوگران را دیو می‌نامد و برای جلوگیری از کارهای زشت آنها دستورهایی می‌دهد.^۶ از آن جمله پنهان کردن دندان، ناخن و موی سر است تا به دست جادوگران نیفتد. معلوم نیست در زمانی که این قسمت از اوستا نوشته شده^۷ جادوگران نفوذ زیاد داشته‌اند و بر علیه آنها این حکم صادر شده.^۸

از زمان ساسانیان چندین کتاب مانده که وجود بعضی از این اعتقادات را در آن دوره برایمان به خوبی آشکار می‌کند مانند «اردا ویراژنامه»، «شایست نشایست»، «دینکرت»، «بنددهشن» و کتاب «نیرنگستان» پهلوی که مانند کتاب دعاهای معمولی است و تأثیر عجیب و غریب برای بعضی ادعیه قائل می‌شود^۹ و دیگر کتاب «صدر در بوندهش» که به زبان فارسی در هندوستان چاپ شده و از کتب فوق نسبتاً جدیدتر است و در ضمن این کتاب یادداشتهای زیادی از آن ذکر شده است. در اغلب آنها بر می‌خوریم به همین اعتقادات عامیانه که بعضی از آنها تاکنون هم رواج دارد مانند احترام به چراغ، احترام به نان، تأثیر چشم‌زخم،^{۱۰} چشم‌شور، آداب نوروژ، هفت‌سین و غیره که در ذیل کتاب اشاره می‌شود.

۲- اعتقادات و خرافاتی که از ملل بیگانه مانند سیت‌ها، پارت‌ها، یونانی‌ها، رومیان بخصوص ملل سامی مانند کلدانیان، بابلیان، یهودیان و عرب‌ها به ایران سرازیر گردیده و یا در نتیجه تحمیل مذهبی به مردم تزریق شده و یا تحریف و دخل و تصرف در آداب بومی که به صورت بیگانه درآورده‌اند.

بی‌آنکه بخواهیم داخل مبحث تاریخی بشویم این تأثیر از زمان هخامنشیان و نفوذ مغ‌ها در دین زرتشتی شروع می‌شود. چون می‌دانیم که اغلب آنها از نژاد بیگانه ند مانند: سیت‌ها و پارت‌ها و سامی‌ها و کار آنان اخترشناسی، طالع‌بینی و جادوگری بوده و بالاخره همانها سبب شدند که دین زرتشتی را به واسطه خرافاتی که به آن بستند ضعیف نمودند. برای نمونه این قسمت را از کتاب تفائل نزد کلدانیان تألیف لونورمان^{۱۱} را نقل می‌کنیم:

۶. اوستا فرگرد ۱۷ و یادداشت ذیل قسمت تفأل ناشی از اعضای بدن.

۷. قدیمترین قسمت اوستا به عقیده دانشمندان گاتها می‌باشد و قسمت‌های دیگر بعد به آن ملحق شده.

۸. حتی تأثیر خرافات مصری از زمان خیلی قدیم در ایران بوده، در موزه معارف تهران از جمله اشیایی که در کاوشهای شوش متعدد پیدا شده طلسم چشم زخم مصری، چشم مقدس است که از چینی پخته شده و لعاب آبی دارد.

۹. چون از حیث عنوان موضوع بی‌تناسب نبوده عنوان این کتاب را از کتاب پهلوی فوق گرفته شده.

۱۰. در اوستا دیو چشم زخم «اغشی» نامیده می‌شود و در بنددهشن همان دیو «غش» می‌باشد.

«چوب‌هایی که کلدانیان و به تقلید آنها عرب‌ها برای طالع‌بینی استعمال می‌کردند مانند ترکه‌های گز است که مغان مدی برای همین نیت بکار می‌بردند... وقتی که در دین زرتشتی متنفذ شدند استعمال برسم را در آن داخل کردند و با وجود اینکه روحیه دین زرتشت از پیشگویی و خرافات متنفر و گریزان است. برسم یکی از لوازم آداب پیشوایان مذهبی گبرهاست که به کیش پدرانشان وفادار مانده‌اند...»

بطور یادداشت می‌افزاید که در قسمت‌های کهنه اوستا اشاره به برسم^{۱۲} و استعمال آن نشده.

از طرف دیگر همسایگان مانند کلد و آشور که می‌توان آنها را مادر خرافات و جادو نامید با خداهای ترسناکشان، قربانی‌ها، سعد و نحس روزها، ساعتها، تأثیر ستاره‌ها در سرنوشت انسان و غیره اگر چه ایرانیان کمتر از همسایگان استعداد گرفتن خرافات را داشتند ولی روی هم رفته افکار آنان در ایران بدون تأثیر نبوده است. از آنها که بگذریم هجوم یونانیان با پیشگوها، خداها و نیمه‌خداهایشان، بعد مجاورت با رومیان، با منجم‌باشی‌ها، معبرین و اخترشناسان از طرف دیگر مهاجرت یهودیان و خرافاتی که از مصر و بیابان‌های عربستان با خودشان سوغات آوردند و بالاخره حمله عرب‌ها پایه این خرافات را در ایران مستحکم کرد.

یهودیان بواسطه خویشاوندی خون و نژاد با عرب‌ها موقع را غنیمت شمرده کمک بزرگی به شیوع خرافات نمودند. حدیث‌نویس و اخبارنویس و یک‌دسته خرافات‌تراش دیگر به آنها ملحق شدند و در افواه* عوام افکار پوسیده و خرافات‌انگیز را تبلیغ کردند.^{۱۳} از این قبیل افکار کتاب‌های بی‌شماری در دست هست که متأسفانه بیشتر آنها به چاپ رسیده و کتابخانه‌های بازار حلبی‌سازها را پر کرده است.

وضع افکار و زندگی به طور عموم و بخصوص وضعیت زن بعد از اسلام تغییر کرد چون اسیر مرد و خانه‌نشین شد، تعدد زوجات، ترزیق افکار قضا و قدر، سوگواری، غم و غصه فکر مردم را متوجه جادو، طلسم، دعا و جن نمود و از کار و جدیت آنها کاست. یک رشته خرافات جدید ازین راه تولید شد.

نذرهای خونین، قربانی و تشریفات مربوط به آن همه این عادات وحشی از پرستش ارباب و انواع ناشی شده و بطور یقین اثر فکر ملل سامی می‌باشد، چون انسان نادان و اولیه از قوای طبیعت می‌ترسیده و خودش را مقهور آن می‌دانسته. هر کدام ازین قوا را خدایی تشنه به خون پنداشته و برای فرونشاندن خشم و حرص

۱۲. «برسم شاخه‌های باریک پی کرده بود به درازی یک وجب که از درخت گز و هوم و اگر درخت گز و هوم نباشد از درخت انار ببرند و رسم بریدنش آنست که اول برسم‌چین را که کاردی باشد که دسته آن هم آهن بود پادبازی کند یعنی بشویند پس زمزمه نمایند... هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم بدست بگیرند و هنگام خوردنی پنج برسم بدست بگیرند و از شروط گرفتن برسم بدست بدن شستن و جامه پاکیزه پوشیدن بود.» فرهنگ جهانگیری.

* آفواه: دهان‌ها، جمع فوه.

۱۳. یکی از راویان مهم اخبار اسلامی کعب الحبر (کعب الاخبار) یهودی بوده است. (تاریخ طبری).

آنان این معارضه و تاخت زدن را برای معافیت جان خودش تصور کرده یعنی مرا نکش و این جانور را بخور. این شاهکار فکر سامی و متعلق به کلدانیان و یهودیان و عربها و در مذاهب آریین قربانی خونین سابقه ندارد.^{۱۴}

چیزی که قابل توجه است این می‌باشد که نه تنها ملل بیگانه خرافات زیادی برای ایران آوردند بلکه برای از بین بردن آثار ایران کوشش نمودند آنچه که اصل و ریشه ایرانی داشته به صورت اجنبی درآوردند. مثلاً اسکندر یونانی که در ادبیات ایران شهرت بیجا پیدا کرده همان کسی است که ایرانیان او را ملعون می‌نامیدند بعد از اسلام صورت پیغمبر حق به جانب به خودش می‌گیرد. هرگاه اسکندر و رستم را با یکدیگر مقایسه بکنیم خواهیم دید که اغلب افسانه‌های جعلی که به اسکندر نسبت می‌دهند بی‌شبهت به داستان رستم نامی نمی‌باشد. رستم کله دیو سفید خودش بوده و اسکندر را عربها ذوالقرنین ترجمه می‌کنند.^{۱۵} افسانه آب حیوان و مسافرت اسکندر به ظلمات بی‌شبهت به هفت خوان رستم نیست که از افسانه‌های ایرانی است.^{۱۶}

قوس قزح یا کمان در قدیم به کمان رستم شهرت داشته است^{۱۷} و از اینگونه دخل و تصرفها زیاد است که افسانه‌ها و یادگارهای تاریخی ایرانی را منحرف کرده رنگ و روی اجنبی به آن بسته‌اند. مثل نسبت قبر مادر سلیمان به قبر کوروش در مرغاب و دادن لقب دیوبند به سلیمان در صورتی که از همه قراینی که در دست است تهمورث مشهور به دیوبند بوده و نسبت این قدرت به سلیمان جعلی و مغلطه محض می‌باشد. در نسخه خطی ابصال و سلامان (سلامان و ابسال!) می‌نویسد: «سلیمان ابن داود از انبیای بنی‌اسرائیل بود. بعد از موسی و قبل از عیسی نه در تورات و نه در انجیل خبری از دیو و از انگشتر نیست، سلیمان لغت فرس است که سلامان خوانند، اینست که جمشید را سلیمان فهمیده‌اند و مورخین آن اساس که نسبت به سلیمان نوشته‌اند از جمشید بوده است. حضرت سلیمان صاحب تألیف و تصنیف است و چند کتاب از احکام او در

۱۴. به طور کلی آزار جانوران و شکنجه نمودن آنها از عادات ایرانی نبوده و از خارج به ایران آمده، حتی جانوران زندبار که به قول مورخین بعد از اسلام کشتن آنها مستحسن بوده مانند ملخ، مار و مورچه اختراع مغهاست که اغلب از نژاد بیگانه بوده‌اند. بهترین دلیل آنکه فردوسی که به فلسفه و روحیه و عادات ایران باستان به خوبی آشنا بوده می‌گوید:

میازار موری که دانه‌کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل	که خواهد که موری شود تنگدل
پسندی و همداستانی کنی	که جان داری و جانستانی کنی؟

۱۵. این نکته را آقای ذ. بهروز متذکر شدند.

۱۶. رجوع شود به قسمت‌های عامیانه صفحات مربوط به جابلقا و جابلسا و گنگ دز.

۱۷. رجوع شود به قسمت‌های افسانه‌های عامیانه.

دست یهود و نصارا و اسلام می‌باشد. اینگونه اخبار نه در کتب خود او و نه در تواریخ یهود و نصارا نیست چون اسم پسر جم سلامان بوده است.^{۱۸}

در تاریخ طبرستان می‌نویسد: «... در اخبار اصحاب احادیث چنانست که صخره جنی صاحب انگشتری سلیمان نبی چون حضرت سلیمان او را بگرفت آنجا (در کوه دماوند) محبوس کرد.» صاحب عجایب‌المخلوقات همین خبر را تکرار می‌کند، در صورتی که مطابق همه اسناد و روایتی که از قدیم مانده فریدون ضحاک را در دماوند محبوس کرده. معلوم نیست به تحریک و اختراع چه کسی سلیمان قائم‌مقام و جانشین همه اسمها و افسانه‌های ایرانی می‌شود و به این اصرار کوشش کرده‌اند تا یادگارهای پیشین را از خاطر مردم محو بکنند.^{۱۹}

از همین قبیل است افسانه‌هایی که از ایران به خارج رفته و پس از تغییرات کم و بیش به شکل تازه‌ای درآمده مانند کتاب «الف لیلۃ و لیلۃ» که همان «هزار افسان» زمان ساسانیان بوده و از پهلوی به عربی ترجمه شده و عرب‌ها در آن دخل و تصرف زیاد کرده‌اند.

علاوه بر آنچه ذکر شد دسته‌ای از خرافات در اثر اختراع و تحمیل افسانه‌سرا، حدیث و اخبارنویس، منجم پیش‌گو، جادوگر و دعانویس که به چشم عوام دارای قدر و منزلت بوده‌اند برای استفاده خودشان و گول زدن مردم درخواست کرده‌اند و روی آن صحنه گذاشته‌اند و یا اشخاص زرنگ نیز برای استفاده شخصی و یا تفریح و یا از جهالت و نادانی خرافات را وضع کرده‌اند. مثلاً یکی از خرافات اروپایی که به روایتی در هنگام جنگ بین‌المللی وضع شد و اکنون در طبقه فرنگی مآب‌های تهران هم تأثیر کرده اینست که سه سیگار را نباید با یک کبریت آتش زد، چون سومی خواهد مرد. معروف است که در میدان جنگ سرباز سومی که شب سیگار خودش را با یک کبریت روشن می‌کرده هدف گلوله دشمن می‌شده و به روایت دیگر «کروکر» تاجر کبریت فروش این فکر را مابین مردم شهرت داد تا مال‌التجاره خودش را بیشتر بفروشد، ولی پس از چندی

۱۸. در دینکرت می‌نویسد که کیکاوس بر هفت کشور فرمانروایی داشته و همه آدمیان و دیوان و پریان فرمانبردار او بوده‌اند و به یک اشاره او احکامش را مجرا می‌داشته‌اند. در ینابیع‌الاسلام ص ۲۱۵ نوشته: «...و علاوه بر این همه واضح است که چون درین سفر زرتشتی: (یشت ۱۹ آیه ۳۰-۳۱) در خصوص جمشید نوشته شده است که او بر انس و جن و عفریتها و غیره سلطنت می‌نمود و البته آنچه که اهل بهود ازین قبیل درباره حضرت سلیمان می‌گویند از همین ینبوع جاری شده است و مسلمانان همان قصه را از ایشان اخذ نموده‌اند.»

۱۹. مسعودی در مروج ص ۱۱۸-ج ۲ می‌گوید که شرح وقایع تاریخ ایران و افسانه‌هایش از قبیل رستم داستان، سیاوش و همه آنها مفصلاً در کتابی موسوم به انکیسران (سکیسران یا سران سیستان) نوشته شده که از زبان قدیم ایرانی ابن مقفع به عربی ترجمه کرده است. گویا مورخین و اخبار نویسان اسلامی برای تغییر افسانه‌های ایران از این کتاب خیلی استفاده کرده باشند.

علت اصلی پیدایش اعتقاد و یا افسانه فراموش می‌شود و فقط خود آن سر زبانها می‌ماند. افسانه مرض جوع^{۲۰} و حکایت فیل که پادشاه هندوستان بوده^{۲۱} نمونه خوبی از پیدایش خرافات بدست می‌دهد. ولی چیزی که قابل توجه است در همین افکار عامیانه بر می‌خوریم به امثال و احکامی که عوام بر ضد افکار خرافات آمیز وضع کرده است:

بتراش سر و بگیر ناخن هر روز کز آن بتر نباشد.

یکی شب چهارشنبه پول گم کرده، یکی پول پیدا کرده.

همه ماه‌ها خطر دارد بد نامیش صفر دارد.

پوشیده نباشد که درین کتاب تنها آنچه از اعتقادات و خرافاتی که در افواه شهرت دارد (تقریباً به همان زبانی که از گفته‌های عوام یادداشت شده) می‌نگارم و کاری به کتاب‌های گران‌بهایی که در این خصوص نوشته شده نداریم مانند تعبیر خواب و یا خواص جانوران و چیزها و ادویه‌ها که مربوط به طب قدیم است^{۲۲} و یا رساله‌هایی که در علوم مخفی وجود دارد همه اینها انباشته شده از موهومات و کسانی که طالب باشند باید مستقیماً به آن کتابها رجوع بکنند.

تنها کتابی که می‌شود گفت راجع به آداب و رسوم عوام نوشته شده همان کتاب معروف کلثوم ننه تألیف آقا جمال خونساری است که به زبانهای خارجه هم ترجمه شده و فارسی آن در دسترس همه می‌باشد. اگر چه بعضی از مطالب آن اغراق آمیز به نظر می‌آید زیرا نباید فراموش کرد که بیشتر این عادات و خرافات امروزه منسوخ شده و از بین رفته است و چیزی که قابل توجه است حتی پیرزن‌ها هم آنرا با نظر تمسخر تلقی می‌کنند.

خرافات هم مانند همه گونه عقاید و افکار زندگی بخصوص دارد، گاهی بوجود می‌آید و جانشین خرافات دیگر می‌شود و زمانی هم از بین می‌رود. ترقی علوم، افکار و زمان به اینکار خیلی کمک می‌نماید. یا اتفاق می‌افتد که یک‌دسته از آنها را از بین می‌برد در صورتی که یک‌دسته دیگر خیلی سخت‌تر جای آنها

۲۰. رجوع شود به قسمت آداب ناخوشی‌ها.

۲۱. رجوع شود به اواخر قسمت دام و دد.

۲۲. در عجایب‌المخلوقات نوشته: «اگر کسی گوشت طوطی بخورد فصیح می‌شود» تقریباً می‌شود از همین نمونه خواص عجیب و غریبی که در کتابهای قدیم روی هستی‌ها گذاشته‌اند سنجش کرد چون طوطی تقلید صدای انسان را می‌کند گمان کرده‌اند که از خوردن گوشت او فصیح می‌شوند. این فکر نزدیک به فکر وحشی‌های استرالیاست که گمان می‌کنند هر کس قلب ببر را بخورد دلیر می‌شود. تناسب دل ببر با شجاع بیشتر است تا گوشت طوطی با فصاحت و ازین گذشته این مطلب اختراعی و از افکار عامیانه شمار نمی‌آید.

می‌آورد. البته اگر آنها را به حال خود بگذارند جنبه الوهیت خود را تا دیر زمانی نگه می‌دارد چون مردم عوام آنها را مانند مکاشفات و وحی الهی دانسته به یکدیگر انتقال می‌دهند. برای از بین بردن این گونه موهومات هیچ چیز بهتر از آن نیست که چاپ بشود تا از اهمیت و اعتبار آن کاسته، سستی آنرا واضح و آشکار بنماید. مخصوصاً می‌بایستی هر کدام جداگانه تحقیق بشود زیرا نباید اشتباه کرد که این افکار پوسیده هیچوقت خودبخود نابود نمی‌شود. چه بسیار کسانی که پایبند هیچگونه فکر و عقیده‌ای نمی‌باشند ولی در موضوع خرافات خونسردی خود را از دست می‌دهند و این از آنجا ناشی می‌شود که زن عوام این افکار را به گوش بچه خوانده است و بعد از آنکه بزرگ می‌شود هرگونه فکر و عقیده‌ای را می‌تواند بسنجد، قبول و یا رد بکند مگر خرافات را. چون از بچگی به او تلقین شده و هیچ موقع نتوانسته آنرا امتحان بکند، ازین جهت تأثیر خودش را همیشه نگه می‌دارد و پیوسته قوی‌تر می‌شود. و در مقابل اعتراضی که می‌شود می‌گوید «النفوس کالنصوص».

تیلر از کتاب مفصل خودش اینطور نتیجه می‌گیرد: «... ولی معرفت طبقات امم وظیفه دیگری را به عهده دارد که بسیار مهم و دشوار می‌باشد و آن عبارتست از اینکه می‌بایستی آنچه را که تمدن‌های پست و خشن قدیم در جامعه ما بصورت خرافات اسفاور باقی گذاشته است پرده از رویش بردارد و آنها را یکسره نابود و ریشه‌کن بنماید. اینکار اگر چه چندان گوارا نیست ولی برای آسایش جامعه بشر لازم و واجب است و به این طرز علم تمدن همانطوری که برای پیشرفت جامعه جداً کوشیده و کمک می‌کند برای از هم گسیختن و شکستن زنجیرهایی که او را مقید کرده نیز باید اقدام بکند و بخصوص این علم برای پیشوایانی است که به جهت اصلاح و تجدد جامعه کمر مجاهدت بر میان می‌بندند.»^{۲۳}

از طرف دیگر جای تردید نیست که تا این افکار به اسم اوهام و خرافات جداگانه تدوین نشود بیگانگان این عقاید سخیفه را جزو عادات ملی ما می‌شمارند و حال آنکه تدوین آن بنام عقاید منسوخه قدمت و بی‌اهمیتی آنرا می‌رساند.

ولی نباید فراموش کرد که دسته‌ای ازین آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است بلکه از یادگارهای روزهای پر افتخار ایران است مانند جشن مهرگان، جشن نوروز، جشن سده، چهارشنبه‌سوری و غیره... که زنده کردن و نگاهداری آنها از وظایف ملی بشمار می‌آید و برای آن باید مقام جداگانه‌ای قائل شد. مثلاً آتش افروزی در زمان قدیم مانند یک «کارناوال» وجود داشته چنانکه امروزه هم در نزد اروپاییان مرسوم و طرف توجه است. آداب عقد، عروسی، شادی، تمیزی و یا افکار بی‌زیان خنده‌آور و افسانه‌های قشنگ ادبی بطور کلی تأثیر خوبی در زندگی دارد و همین قدمت ملتی را نشان می‌دهد که زیاد پیر شده،

زیاد فکر کرده و زیاد افکار شاعرانه داشته است. ولی خرافاتی که از خارج به ایران آمده زندگی را مشکل و زهرآلود می‌کند مانند اعتقاد به ساعت خوب و بد، قربانی، سعد و نحس ستارگان، تقدیر و غیره.

امروزه در همه ممالک متمدن دسته‌ای از دانشمندان خرافات همه ملل دنیا را از ممالک متمدن گرفته تا قبایل وحشی افریقا و استرالیا جمع‌آوری کرده‌اند و تشکیل صدها کتاب را می‌دهد چنانکه پس از مقایسه و تطبیق آنها با یکدیگر یک رشته علم تازه‌ای بوجود آمده که دانش عوام یا «فلکلر»^{۲۴} می‌نامند که در اغلب علوم مخصوصاً روان‌شناسی و تجزیه روح^{۲۵} و تاریخ تمدن و تاریخ مذاهب و غیره خیلی طرف توجه علما می‌باشد ولی جای تعجب است که تاکنون آداب، رسوم و اعتقادات عوام ایران جداگانه جمع‌آوری نشده بود به استثنای مختصری در کلثوم ننه و آنچه در کتابها دیده می‌شود عبارت از بعضی خرافات است که مسافران اروپایی دروغ یا راست در کتابهای خودشان ضبط کرده‌اند.

عجالتاً در اولین قدم این مجموعه را که متمم کتابچه‌ای است که قبلاً در جزو همین کوده بنام «اوسانه» چاپ شد تقدیم می‌داریم که تشکیل مختصری از دانش عوام ایران را می‌دهد و امیدواریم که در آینده آنرا تکمیل کرده و نیز مجموعه‌ای از قصه‌های عوامانه به چاپ برسانیم. در ضمن از آقایان دکتر پرتو، جواد کمالیان، ع. مقدم، میرزا حسین خان معینی کرمانی، ح. یغمایی، ب. علوی، ض. هشترودی و آقای «پ» از خراسان و بسیاری دیگر که هر کدام به نوبه خود از کمک دریغ نداشتند بی‌نهایت متشکریم. مخصوصاً آقای مجتبی مینوی که علاوه بر کمک‌های بسیار یادداشت‌های گران‌بهای به این جانب دادند و رهین منت ایشان می‌باشم.

چون تقسیم‌بندی این مجموعه بطور مطلق صورت نمی‌گرفت چنانکه ممکن بود اغلب این افکار در چندین جا تکرار بشود از این رو برای احتراز از تکرار در آخر کتاب یک جدول راهنما اضافه می‌کنیم تا پیدا کردن مطالب آن آسان بشود.

تهران - ۱۶ فروردین ۱۳۱۱

ص. هدایت

24. Folklore.

25. Psychoanalyze.

آداب و تشریفات زناشویی

آداب عقد - اطاقی که در آن آداب عقد را بجا می‌آورند باید زیرش پر باشد. زن‌هایی که موقع عقد در آن اطاق هستند همه باید یک بخته و سفید بخت باشند. رو به قبله سفره سفیدی پهن می‌کنند، آینه‌ای که داماد فرستاده «آینه بخت» بالای سفره می‌گذارند دو جار* دو طرف آینه می‌گذارند که در آنها یک شمع به اسم عروس و یک شمع به اسم داماد روشن می‌کنند. جلو آینه مشتی گندم پاشیده رویش سوزنی ترمه می‌اندازند بعد پیه سوزی از عسل و روغن روشن کرده رویش یک تشت واژگون می‌کنند، روی تشت یک زین اسب می‌گذارند و عروس روی این زین می‌نشیند.

عروس در هنگام عقد در آینه نگاه می‌کند و در لباس‌های او نباید گره باشد همچنین بندهای لباس او باید باز باشد تا گره در کارش نخورد.

چیزهای ذیل در سفره سر عقد لازم است:

قرآن - جانماز - قح شربت - نان سنگک بزرگ - خوانچه* اسفند - نان و پنیر و سبزی - گردو - جیوه - کاسه آب که رویش یک برگ سبز باشد - دو کله قند که در موقع خواندن خطبه آدم^۱ بالای سر عروس به هم می‌سایند - میوه و شیرینی، هفت جواهر که در هاون می‌سایند - در یک قهوه جوش قلیاب سرکه و فلفل سفید می‌جوشانند و در قهوه جوش دیگر روی منقل دو تخم مرغ در هفت ادویه به نیت اولاد می‌جوشانند که یکی از آنها را عروس می‌خورد و دیگری را داماد. یک نفر هم بالای سر عروس با نخ هفت رنگ زبان مادرشوهر و خواهر شوهر را می‌دوزد و با یک زبان از شله سرخ درست می‌کنند و آنرا زیر عروس به زمین می‌خکوب می‌کنند و می‌گویند: «زبان مادرشوهر، خواهر شوهر، جاری و پدر شوهر را بستم.»

در همین وقت یک نفر قفلی را دائماً می‌بندد و باز می‌کند و همین که خطبه تمام شد آنرا قفل می‌کند و آن قفل نباید تا شب عروسی باز بشود برای آنکه داماد با زن دیگری آشنا نشود.

مغز یک فندق را درآورده در آن جیوه می‌ریزند و سوراخ آنرا با موم می‌گیرند و آنرا همراه عروس می‌کنند تا همانطوری که جیوه در فندق می‌لغزد دل داماد برای عروس بتپد.

پس از انجام مراسم عقد کاسه آب را می‌ریزند بسر عروس و با کفش‌های او شمع را خاموش می‌کنند. هفت جواهر و جیوه برای سفید بختی است، آب روشنایی است، برگ سبز خرمی است، روی زین نشستن عروس برای اینست که بسر شوهرش مسلط باشد. عسل و روغن برای اینست که چرب و شیرین

* جار: چلچراغ، لاله چند شمعی.

** خوانچه: مصغر خوان، خوان کوچک | طبق چوبی چهار گوش که در آن میوه یا شیرینی یا چیز دیگر بگذرانند و در

روی سر از جایی به جای دیگر ببرند.

۱. دعایی که در موقع عقد می‌خوانند.

باشند. اسپند شگون دارد. نان و پنیر و سبزی برکت دارد و هرگاه اهل مجلس از آن بخورند هیچ وقت دندان درد نمی‌گیرند.

عروسی - جهاز عروس را که به خانه داماد می‌فرستند اول آینه و قرآن و لاله را وارد خانه می‌کنند و برای شگون اسفند دود می‌کنند.

در شب عروسی اشعار مخصوصی می‌خوانند.^۲

هنگامی که عروس را به خانه داماد می‌برند پسر نابالغی به کمرش نان و پنیر می‌بندند و برای سفید بختی یک لنگه کفش کهنه عروس را در درشکه پهلویش می‌گذارند. عروس را که می‌آوردند داماد باید پیشباز برود، در هنگام پیشباز داماد به طرف عروس نارنج می‌اندازد و هرگاه عروس آنرا گرفت بر داماد مسلط می‌شود. عروس که وارد خانه شوهر می‌شود می‌گوید: «یا عزیزالله» برای اینکه عزیز بشود. داماد باید برود بالای سردر خانه که عروس از زیر پایش رد بشود تا بر او مسلط بشود. موقع ورود داماد در اطاق عروس کفش‌های عروس را بالای در می‌گذارند تا داماد از زیر آن رد بشود. درین شب داماد به همه زن‌هایی که در آن خانه جمعند محرم است و نقلی که سر عروس و داماد شباش می‌کنند، هر کس بردارد و بخورد اسباب گشایش کارش می‌شود. در موقع دست بدست دادن هر یک از عروس و داماد که در گذاشتن پایش روی پای دیگری سبقت بگیرد زبانش بر او دراز خواهد بود، بعد از دست بدست دادن شست پای عروس و داماد را به هم می‌بندند و با گلاب می‌شویند ولی این کار خیلی تردستی لازم دارد چه هرگاه شست یکی از آنها روی شست دیگری قرار بگیرد بر سر او مسلط خواهد شد، سپس داماد پول طلا در آن لگن می‌اندازد و یک رونما هم به عروس می‌دهد و آن گلاب را به دیوار می‌پاشند که مایه برکت خانه می‌شود.

رختخواب عروس و داماد را باید زن یک بخته بیندازد که هوو نداشته باشد. صبح پاتختی از خانه عروس برایش کاجی غیغناغ می‌فرستند.

در شب زفاف باید یک زن از طرف خانواده عروس پشت در اطاق حجله بخوابد.

داماد را که به حمام می‌برند باید یک نفر ینگه (یا لنگه) از اقوام معتبر او که هنوز زن نگرفته باشد دوش به دوش او همه جا برود و بیاید و آن شخص زود زن خواهد گرفت همچنین عروس باید ینگه داشته باشد و ینگه شدن باعث سفیدبختی است.

۲. رجوع شود به «اوسانه» صفحه ۲۴-۲۵ چاپ اول.

زن آبستن

چله‌بری - برای آبستن شدن آب چهار گوشه حمام را گرفته در پوست تخم مرغ می‌کنند و بسرشان می‌ریزند.

هنگام گرفتن خورشید یا ماه زن آبستن هر جای تن خود را بخاراند همان نقطه تن بچه را ماه می‌گیرد.

زن آبستن که سیب را با گونه‌اش گاز بزند روی لب بچه‌اش چال می‌افتد.
اگر خوراک خوشبو بپزند باید به زن آبستن کمی بدهند و گرنه چشم بچه زاغ می‌شود و مشغول ذمه او خواهند شد.

هرگاه زن آبستن به کسی نگاه بکند و در همان لحظه بچه در زهدانش تکان بخورد (رو به آن کس بجنبد) بچه به شکل آن کس خواهد شد.

در آذربایجان معتقدند که هرگاه زن آبستن خوراکی از کسی بگیرد بچه‌اش به شکل آن کس خواهد شد به این جهت باید از گرفتن خوراکی از اشخاص ناشناس پرهیز بکنند.
زن نه ماهه که از زیر قطار شتر رد بشود سر ده ماه خواهد زایید.

زن آبستن که صبح بیدار می‌شود جاروب پشت در اطاق او به لرزه می‌افتد و با خودش می‌گوید: یقین امروز مرا خواهد خورد.^۱

زن آبستن که صورتش لک و پیس بشود بچه‌اش دختر خواهد بود.
اگر زن آبستن در کوچه سنجاق پیدا بکند بچه‌اش دختر می‌شود و اگر سوزن پیدا بکند پسر می‌شود.
اگر روی سر زن آبستن نمک بریزند بدون اینکه ملتفت شود، و بعد دستش را ببرد به پشت لبش بچه‌اش پسر خواهد شد و اگر به زلفش دست بزند بچه دختر می‌شود.

شیر زن آبستن را در آب بدوشند هرگاه ته‌نشین کرد بچه‌اش پسر خواهد بود و اگر روی آب بماند دختر است.^۲

زن آبستن که زیاد سیب بخورد بچه‌اش پسر می‌شود و اگر ویار او ترشی باشد بچه دختر است و اگر به شیرینی بیشتر مایل باشد بچه پسر خواهد بود.

آخر غذا و ته سفره به هر زنی برسد پسر خواهد زایید.

۱. زن آبستن باید زیاد چیز بخورد.

۲. «اگر خواهند که بدانند که در شکم حامله دختر است یا پسر شیر حامله بر کف دوشند و شپش درو فکنند، اگر بیرون رود بچه دختر باشد و اگر نه پسر زیرا شیر دختر تنک بود از آن عبور تواند کرد و شیر پسر زای غلیظ بود گذر ندهد و این امر قیاسی است و حقیقت آن خدای تعالی داند.» نزهةالقلوب.

(* همچنین نگاه کنید به حدیث شماره ۳۲۴۹ از جلد چهارم من لایحضره الفقیه، ص ۲۲).

جلو زن آبستن قیچی و چاقو بگذارند و چشمش را ببندند اگر قیچی را برداشت بچه‌اش دختر است و اگر چاقو را برداشت بچه‌اش پسر است.

زن آبستن که زیاد کار بکند و راه برود بچه‌اش پسر است و هرگاه بخورد و بخوابد بچه‌اش دختر خواهد بود.

هرگاه زنی به یک شکم سه دختر زایید برای پادشاه وقت خوش آیند است.

دور دگمه پستان زن هر قدر غده دارد به شماره آنها بچه پیدا می‌کند.

هرگاه جلو زنی که بچه دارد تخم‌مرغ بخورند باید قدری به او بدهند و گرنه مشغول ذمه او خواهند شد. «اگر خواهی که بدانی زن حامله پسر دارد یا دختر او را نزد خود طلب کن، اگر نخست پای راست پیش نهد فرزند پسر بود و اگر پای چپ پیش ماند دختر بود. نوع دیگر: اگر اول سینه راست زن بزرگ شود پسر بود و اگر سینه چپ بزرگ شود دختر و اگر سر پستان زن سرخ بود پسر بود و اگر سیاه بود دختر باشد. نوع دیگر: اگر زن حامله چست و نیکو روی و خندان و خوشخوی بود فرزند پسر بود و اگر مقبوض و ترشروی و کاهل و بدخوی بود فرزند دختر بود و الله اعلم.»^۳

«و گویند که بزرگان چون با زنی یا کنیزی نزدیکی خواستندی کردن کمر زرین بر میان بستندی، و زن را فرمودندی تا پیرایه* بر خویشان کردی، گفتندی چون چنین کنی فرزند دلاور آید و تمام صورت و نیکو روی و خردمند و شیرین بود در دل مردمان، و چون پسر زادی درستی زر و سیم بر گهواره او بجنبیدی، گفتندی که خدای مردمان این هر دو دواند»^۴

قفل کردن شکم - زن آبستن که لک ببیند یا خطری متوجه او بشود به کمرش نخ بسته سر آنرا قفل می‌زنند بعد یاسین می‌خوانند و هفت مبین آنرا به آن قفل فوت می‌کنند و آن را می‌بندند و سر نه ماه آنرا باز می‌کنند.

اگر زن آبستن زیاد درد بکشد برکت (سفره) به دل او ببندند دردش آرام می‌گیرد. و یا ماما از بیرون به بچه خطاب می‌کند: «بیا بیرون، زود باش، آب گرم برای شستشویت درست کرده‌ایم، رخت نو برایت دوخته‌ایم چرا معطل می‌کنی؟» یا چادر سیاه زن زائو را گرو گذاشته خرما می‌خرند و خیر می‌کنند - پنجه مریم در آب می‌اندازند، اذان می‌گویند، و یا شوهرش در دامان لباس خود آب ریخته به او می‌نوشانند. و بعد از آنکه فارغ شد تا چند روز او را سفیداب می‌مالند و خال بر او می‌گذارند. زنی که بچه‌اش مرده باشد نباید داخل اطاق زائو بشود.

۳. هزار اسرار یا راهنمای عشرت. ص ۶.

* پیرایه: زیب، زینت، زیور، آرایش. به معنی تهمت و افترا نیز می‌گویند.

۴. نوروزنامه ص ۲۵.

آل - به شکل زنی است که دستها و پاهای استخوانی لاغر دارد، رنگ چهره‌اش سرخ و بینی او از گل است. شاعر گوید:

رنگ تو سرخ و بینی‌اش از گل

هرجا دیدی زود بگیرش تا زائو جگر ندزدد و دل.

کار او آنست که جگر زن تازه را در زنبیل گذاشته می‌برد. ولی جگر زائو تا از آب نگذرد معالجه می‌شود. برای پیش‌بینی از خطر آل، به یک سیخ پنج یا سه پیاز کشیده گوشه اطاق می‌گذارند. تفنگ و شمشیر در اطاق زائو باشد خوبست.^۵ دور رختخواب او طناب پشمی سیاه می‌گذارند و دوازده فتیله پنبه‌ای که یک طرفش سفید و طرف دیگرش را با پشت دیگ سیاه کرده باشند دور اطاق می‌چسبانند برای اینکه آل بترسد.

روایت دیگر: رختخواب زائو نباید، سرخ باشد. در دامن زائو جو بریزند و اسب بیاید آنرا بخورد. دور رختخواب او با شمشیر برهنه خط کشیده بگویند: **حصار می‌کشم برای کی؟ برای مریم و بچه‌اش - بکش مبارک باشد** و شمشیر برهنه را بالای سر زائو بگذارند تا روزی که به حمام می‌رود.

روز ده که به حمام می‌رود سیخ پیاز را همراهش می‌برند و روی پله حمام پیازها را درآورده زیر پایش له می‌کنند و یا یک گردو زیر پایش شکسته و پیازها را به آب روان می‌دهند و با جام چهل کلید آب بسرش می‌ریزند. بعد از حمام هرگاه زائو تنها بماند دیگر آل نمی‌تواند به او آزار برساند.

۵. بطور کلی جن از آهن و بسم الله می‌ترسد و به همین مناسبت آلات آهنی و برنده برای راندن جنیان مؤثر است.

۶. در کلثوم ننه این طور نوشته: «خش می‌کشم، خش می‌کشم، خش‌های خشخش می‌کشم.»

بچه

بچه که به دنیا می‌آید پس از شستشو یک تکه چلوار* را چاک زده به تن او می‌پوشانند این لباس را پیرهن قیامت می‌نامند و باید یک شب و یک روز به تنش باشد. سپس بچه را در قنناق سفید می‌پیچند و در ننو می‌خوابانند. ننوی او را روی تنور آویزان می‌کند و در آن قدری برنج می‌ریزند که بعد به گدا می‌دهند. روز هفتم بعد از تولد، ماما وقتی که بند ناف بچه را می‌چیند انعام می‌گیرد.

بچه که تازه به دنیا آمده تا ده شب بالای سرش شمع می‌سوزانند تا اینکه روز دهم با جام چهل کلید ده بسرش بریزند.^۱

«بچه که به دنیا آمد شش شب باید روی زمین بخوابد و شب هفتم خود زائو او را در گهواره بگذارد و آن شب را شب خیر گویند و باید شیرینی و خشک‌بار حاضر نمایند و ماما دست بچه را با دستمال به پشتش ببندد و از آن اشیاء مذکور اندکی به بچه بخوراند و این عبارت را به حضار بگوید: بگیر بچه را (یکی از او بگیرد، او هم به دیگری بدهد) و آخری بگوید: خدا نگهدارد.»^۲

شب شش بچه که اسم او را می‌گذارند نباید بچه را به زمین گذاشت و در آن شب شش‌انداز هم باید درست کرد. اسم ائمه روی بچه بگذارند، روز محشر امام هم اسم او آمده شفاعتش را می‌کند.^۳

بچه یک مهره «چاق» اگر مهره پشت او را بشمرند می‌میرد.

کسی که دعا همراه دارد نباید وارد اطاق بچه بشود مگر اینکه دعای خود را در خارج بگذارد.

قباچه بچه اول در صورتی که بماند برای شگون به سایر بچه‌ها می‌پوشانند.

اگر بچه روز جمعه به دنیا بیاید باید هم وزن او خرما بکشند و به تصدق بدهند و الا بزرگ خانواده می‌میرد.

کسی که هفت دختر داشته باشد اگر پسر پیدا بکند بد شگون است.

*چلوار: چلوار: نوعی پارچه نخی نازک سفید و آهاردار.

۱. (۱) اینکه چون زن آبستن در خانه باشد جهد باید کردن در آن خانه پیوسته آتش باشد نیک نگاهداشتن (۲) چون فرزند از مادر جدا بشود سه شبانه روز چراغ باید افروخت اگر آتش می‌سوزد بهتر بود دیوان و دد و جان گزندی و زبانی نتواند کردن چه عظیم نازک می‌باد آن سه روز که فرزند زاید (۳) که در دین به پیداست که زرتشت اسفنتمان از مادر جدا شد سه شب هر شبی دیوی با ۱۵۰ دیو بیامدند تا زرتشت را هلاک کنند چون روشنایی آتش بدیدند بگریختندی و هیچ گزند و زیان نتوانستندی کردن (۴) تا چهل روز فرزند تنها نشاید که بگذارند و نیز نشاید که مادر بچه پای بر آستانه در سرای نهد یا چشم بر کوه افکند که گفته‌اند بدشتان (بدیشان) بد باشد.» صد در ص ۱۵ در شانزدهم.

۲. کلثوم ننه ص ۱۴ چاپ بمبئی.

۳. در زمان ساسانیان یکی از گناهان بزرگ این بود که روی بچه اسم بیگانه یعنی به غیر از فارسی بگذارند «دینکرت ۱۵-۳۱-۸» بعد از اسلام اسم فارسی و عربی بدون انتخاب می‌گذاشتند مانند سعد، فیروز، بهمن، حسن، عمر و غیره. به نظر می‌آید که این قانون از زمان صفویه به بعد اختراع شده باشد.

زن بچه شیرده اگر جوش بزند و اوقاتش تلخ بشود شیرش اعراض* می‌شود و برای بچه زیان دارد. بچه‌ای که روز عید قربان به دنیا بیاید حاجی است. بچه‌ای که زیاد گریه بکند خوش آواز می‌شود. بچه‌ای که زبان خود را زیاد بیرون بیاورد دلیل آنست که مادرش وقتی او را آبستن بوده مار دیده است.

پدر و مادری که هرچه بچه پیدا کنند زود بمیرد و بچه‌هاشان پا نگیرند اسم بچه آخری را اگر دختر باشد بمانی خانم می‌گذارند و اگر پسر باشد او را آقاماندی یا خدا بگذار و یا مانده‌علی می‌نامند.^۴ در آذربایجان وقتی در خانواده‌ای اولاد دختر زیاد است اسم هفتمی آنها را «قر بس» یعنی دختر بس می‌گذارند تا پشت او اولاد پسر پیدا بکنند.

بچه را باید از کسانی که چشمشان شور است و نظر می‌زنند پنهان کرد. بچه که دمر بخوابد و پا را از پشت بلند کند پدر یا مادرش می‌میرد. بچه که به دنیا بیاید و یکی از خویشانش بمیرد بد قدم است. بچه که در ابتدای راه رفتن کونخیزه بکند پشتش دختر است. بچه که در شروع راه رفتن دمر راه برود پشت او پسر است. هرگاه بچه بخواد شست پایش را در دهنش بکند پشت می‌خواهد. پوستی که در موقع ختنه می‌برند باید جداگانه کباب کرده با غذا به بچه بخوراند تا از بدنش چیزی کاسته نشود.^۵

هرگاه بچه دست چرب به سرش بمالد کچل می‌شود. بچه که انگشت در بینی‌اش بکند کچل می‌شود. بچه کوچک دروازه باز بکند (پاهایش را گشاد گذاشته سرش را به زمین) مهمان می‌آید. بچه کوچک خانه را جاروب بزند مهمان می‌آید. بچه کوچک اگر میوه یا خوراکی ببیند که می‌خورند و دلش بخواد باید کمی به او داد وگرنه مشغول ذمه می‌شوند.

پای دیگ سمنو پسر بچه نباید بیاید زیرا حضرت فاطمه آنجا حاضر است. بچه که آتشبازی بکند شب در رختخوابش می‌شاشد.

* جمع عرض، بیماری و ناخوشی که به انسان عارض شود.

۴. اسم بزیست که در زمان ساسانیان معمول بوده گویا به همین نیت است.

۵. برای اینکه روز پنجاه هزار سال وقتی که باد ذرات بدن را جمع می‌کند و آدمها دوباره درست می‌شوند چیزی از بدن او کم نباشد.

پسر بچه خوراکی ببیند و به او ندهند نری‌اش می‌ترکد.
پسر بچه که چپق بکشد در بزرگی ریش در نمی‌آورد.
بچه که به دنیا می‌آید روزی‌اش را با خودش می‌آورد.
پسر بچه که برنج خام بجود کوسه می‌شود.

آورده‌اند که کودک خرد را چون به دارودان زرش شیر دهند آراسته سخن آید و بر دل مردم شیرین آید و به تن مردانه و ایمن بود از بیماری صرع و در خواب نترسد.^۶

«و چون تیغ برهنه پیش کودک هفت روزه بنهند آن کودک دل‌آور برآید.»^۷

بچه که نحس باشد و زیاد گریه بکند شب چهارشنبه سوری سه مرتبه او را از زیر نقاره خانه^۸ رد بکنند و در غلکی گندم ریخته به زمین بزنند تا دانه‌های گندم را کبوتران بر چینند.

لامچه - چیزی باشد که جهت چشم زخم از مشک و عنبر و سپند سوخته بر پیشانی و عارض^{*} اطفال کشند.^۹

بعد از آنکه مادر نبض بچه‌اش را می‌گیرد دستش را به زمین می‌زند تا درد و بلای بچه برود به زمین.
همزاد - مشهور است که چون فرزندی متولد شود جنی هم با او بوجود می‌آید و با آن شخص همراه می‌باشد و آن جن را همزاد می‌گویند.^{۱۰}

تخم شکستن - برای دفع چشم زخم با ذغال سر تخم‌مرغ را به اسم و ته آنرا با اسم پدر بچه یا ناخوش نشان می‌گذارند، سپس همه کسانی که بچه را دیده‌اند اسم برده روی تخم علامت می‌گذارند بعد در یک تکه از پیراهن چرک بچه تخم را با یک شاهی پول و قدری نمک و ذغال گذاشته بالای سر او از نو اسم همان اشخاص را تکرار کرده تخم مرغ را فشار می‌دهند، به اسم هر کس که شکست او بچه را چشم زده است کمی از زرده آنرا به کف پا و مغز سر بچه می‌مالند و آن یک شاهی را به گدا می‌دهند.

اسفند دود کردن - بچه کوچک را وقتی که نشان می‌دهند هر کدام از حضار یک تکه از نخ لباسشان می‌دهند تا آنرا با اسفند دود بکنند که بچه نظر نخورد.

برای رفع بیماری چشم زخم^{۱۱} اسفند دود می‌کنند.^{۱۲} اگر اینکار را نزدیک غروب بکنند بهتر است. یک تکه پارچه یا نخ یا یک تار از بند تنبان و یا خاک ته کفش کسی که نسبت به او بد گمانند گرفته با قدری اسفند دور سر بچه یا ناخوش می‌گردانند و می‌گویند:

۶. نوروزنامه ص ۲۱.

۷. نوروزنامه ص ۳۸.

۸. نقاره‌خانه سر در ارک بوده و خراب ده.

*عارض: صفحه رخسار، چهره، روی.

۹. برهان قاطع.

۱۰. برهان قاطع.

اسفند و اسفند دونه اسفند سی و سه دونه

از خویش و قوم و بیگونه

هر که از دروازه بیرون برود هر که از دروازه تو بیاید

کور شود چشم حسود و بخیل

شنبه‌زا، یکشنبه‌زا، دوشنبه‌زا... جمعه‌زا.

کی کاشت؟ پیغمبر، کی چید؟ فاطمه، برای که دود کردند؟ برای امام حسن و امام حسین.

به حق شاه مردون درد و بلا رو دور گردون.

و یا می‌گویند:

اسفند و سپند پیغمبر ما کرد پسند

علی کاشت، فاطمه چید بهر حسین و حسن

شنبه‌زا، یکشنبه‌زا، دوشنبه‌زا... جمعه‌زا، زیر زمین، روی زمین، سیاه‌چشم، ازرق‌چشم، زاغ‌چشم،
میش‌چشم، هر که دیده هر که ندیده. همسایه دست چپ، همسایه دست راست، پیش‌رو، پشت‌سر، بترکد
چشم حسود و حسد.

بچه غشی یا سایه زده^{۱۳} را معتقدند که با بچه از ما بهترن عوض شده او را بزک می‌کنند و کنج
ویرانه می‌گذارند تا از ما بهتران بچه خودشان را برده و بچه عوض کرده را بیاورند.

بچه که دنداننش از بالا در بیاید بد قدم است برای رفع آن او را از بالای بام کوتاهی در چادر می‌اندازند.
دایه که شیرش کم می‌شود رو به قبله نشسته آش رشته را با صد دینار شیر در هاون می‌کوبند و به او
می‌خورانند.

در رشت معمول است که پوست ختنه را به شاخ درخت انار سیخ می‌کنند و تا هفت روز بالای سر
بچه‌ای که ختنه شده می‌گذارند.

۱۱. بچه نوزاد را باید از چشم زخم مردم ناپاک حفظ کرد.

(دینکرت ۲۲-۳۱-۸)

۱۲. «(۷) و چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن می‌برد تا آنجا که آن بوی برسد هزار بار دیو و دُرُوج* نیست باشند و
کم شوند و چندان جادو و دیو و پری (۸) و آتش که در خانه باشد به نیمه شب برافروزند هزار دیو نیست شوند و دو چندان
جادو و پری.»

صد در بندهشن ص ۸۴.

* دُرُوج: نام ماده دیو دروغ و نادرستی و پیمان شکنی است. پاره از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای
«دروج» در اوستا و متن‌های پهلوی، آن را به معنای مطلق «دیو» دانسته‌اند.

۱۳. «سایه گفته‌اند نام دیوی است و جن را نیز سایه گویند و سبب این نام اینست که هر کس که دیوانه می‌شده
می‌گفتند که جن بر او سایه انداخت، یعنی در او تصرفی کرد و او را سایه زده می‌نامیدند یا سایه‌دار می‌خواندند...»
فرهنگ انجمن آرا.

برای چشم درد، چشم طلا یا نقره درست می‌کنند و به امامزاده‌ای می‌فرستند.

نذر پسر - نذر می‌کنند اگر بچه پسر بشود تا هفت سال موی سر او را نزنند بعد از انقضای این مدت موی او را چیده به وزنش طلا بگیرند و آن طلا را طوق یا کشکول* درست کرده به امامزاده‌ای بفرستند.
عقیقه - کسی که پسرش نمی‌ماند نذر می‌کند که گوسفند عقیقه بکند و آن عبارتست از اینکه گوسفند دو ساله‌ای را در زیر زمین سر می‌برند تا آسمان نیبند بعد آنرا درسته در دیگ می‌پزند بدون اینکه به آن چاشنی و نمک بزنند. گوشت آنرا اشخاص پاک باید بخورند ولی استخوان‌هایش را نباید دور بریزند، آن استخوانها را جمع می‌کنند و در همان زیر زمین چال می‌کنند.^{۱۴}

بچه اگر بی‌وقتی‌اش بشود باید مادرش با یک دختر پشتشان را به هم داده و بچه را از میان پای آنها رد بکنند و بعد هم سه بار او را از میان بند تفنگ بگذارند.

گور زا - بچه‌ای را می‌گویند که مادرش آبستن مرده باشد و آن بچه در قبر به دنیا بیاید. برای این کار آبستن را که می‌میرد در قبر می‌گذارند و برای راه نفس کشیدن تنبوشه** در قبر می‌گذارند که به خارج راه دارد تا آنکه بچه به دنیا بیاید و صدایش را بشوند بعد او را در می‌آورند و بزرگ می‌کنند.

در مازندران معتقدند که در گلوی بچه کوچک به سن پنج یا شش ماه استخوان در می‌آورد، برای بیرون آوردن آن پیرزن‌هایی هستند که در چهارشنبه بازار با نهایت تردستی استخوانی را لای انگشتان خود پنهان کرده و چنان وانمود می‌کنند که آنرا از دهن بچه در می‌آورند.

علی موجود - برای پا ترسونه بچه می‌گویند: می‌دهیمت بدست علی موجود. این علی موجود درویشی است که بچه را برده به چهار میخ می‌کشد و زیرش یک چراغ موشی می‌گذارد تا روغن آدم بگیرد.

* طوق: گردن بند. کشکول: ظرفی که درویشان دوره گرد به شانه یا به ساق دست خود آویزان می‌کنند.

۱۴. جمع کردن و نگهداری استخوان‌ها در قصه‌های عوام دیده می‌شود مانند پسری که مادرش او را کشت و گوشتش را به شوهرش داد و خواهر او استخوان‌هایش را جمع کرد و پسر بلبل شد (منم منم بلبل سرگشته از کوه و کمر برگشته) و همچنین درین اصطلاح: گوشت هم را بخورند استخوان هم را دور نمی‌ریزند.

** تَنبُوشَه: لوله سفالی کوتاه که در زیر زمین یا میان دیوار برای ساختن راه آب بکار می‌رود.

اعتقادات و تشریفات گوناگون

مسافرت - در هنگام حرکت مسافر در یک سینی آینه یک بشقاب آرد یک کاسه سبز آب که رویش برگ سبز است می‌آورند پس از آنکه مسافر را از حلقه یاسین رد کردند و از زیر قرآن گذراندند باید در آینه نگاه بکنند و انگشتش را در آرد بزند به پیشانی‌ش بگذارد و پشت پایش آن آب را به زمین بپاشند.^۱ آب و آینه روشنایی است و آرد برکت است.

سه روز و یا هفت روز بعد از حرکتش «آش پشت‌پا» که آش رشته است می‌پزند. اگر کسی مسافر دارد و از او خبر ندارد شب جمعه برود بیرون شهر سر یک چاه کهنه او را به اسم صدا بزند، اگر صدای خنده از چاه بیرون آمد زنده است و اگر صدای گریه آمد مرده است. مسافر که از سفر بر می‌گردد جلو پایش گوسفند قربانی می‌کنند.

خواهر خواندگی - «هرگاه دو زن بخواهند خواهر خوانده شوند باید بدون اینکه یکدیگر را ببینند یک زن معتبر که طرف اطمینان هر دو باشد و به اصطلاح زنان «پا سبز» نامیده می‌شود عروسی از موم بسازد در میان سینی پر از شیرینی بگذارد و آن زنی که مایل است خواهر خوانده بشود برای طرفش می‌فرستد. اگر طرف چادر سیاه سر عروسک انداخت دلیل بر رد است و اگر گلوبند به عروسک انداخت و به قاصد انعام داد هر دو طرف راضی هستند.

«اجراء صیغه خواهر خواندگی باید روز عید غدیر باشد و در یکی از امامزاده‌ها اتفاق می‌افتد. صرف شربت و زدن دایره واجب است یکی از آنها می‌گوید:
«:- به حق شاه خیبر گیر.»

دیگری جواب می‌دهد: «خدایا مطلب ما را برآورده بپذیر.»
بعد اسم خودشان را برده شهادت می‌دهند و لوازم آن دوازده دستمال است که به اقسام گوناگون می‌بندند و هر کدام از آنها اسمی بخصوص دارد بعد برای یکدیگر هدیه می‌فرستند به طوری که در کتاب کلثوم ننه نوشته است.^۲

از ما بهتران احتیاج به ماماهاى آدمها دارند و آنها را چشم بسته برای خودشان می‌برند و در مراجعت بجای پول یک مشت پوست پیاز به آنها می‌دهند. اگر آن پوستها را زیر قالی بریزند هر روز صبح یک سکه سر جایش است ولی هرگاه به کسی ابراز بکنند خاصیتش می‌رود.

۱. «(۱) اینکه چون در روزگار پیشین کسی به سفری خواستندی شدن که کمتر از دوازده فرسنگ بودی این یک درون (خشنومن) بیشتندی تا اندران سفر رنجی نرسید و کارها بر مراد بودی و شغلها گشاده شدی (۲) و بر همه کس فریضه است که چون به سفری خواهند شدن این درون یشتن.»

صد در ص ۳۸ در پنجاه و سوم.

۲. کلثوم ننه ص ۲۴-۲۵-۲۶.

روز بیست و هفتم ماه رمضان که قتل ابن ملجم است زنها سرخاب و سفیدآب می‌کنند و از پول گدایی پارچه می‌گیرند و میان دو نماز در مسجد پیرهن مراد می‌دوزند. این پیرهن را هرگاه به نیت سلامتی، بخت‌گشایی و یا اولاد بدوزند مراد برآورده می‌شود.

برای اینکه بخت دختر باز شود و شوهر بکند او را می‌برند به حمام جهودها. پس از انجام مراسم عقد اگر دختری را سر جای عروس بنشانند بختش باز می‌شود و زود شوهر می‌کند.

برای بخت‌گشایی چادر نماز دختر را از توی روده گوسفند می‌گذارند. در بم کرمان معمول بوده شخص مهمی که وارد شهر می‌شده برایش یک درخت خنک* خرما می‌نر را قربانی می‌کردند، به این ترتیب که سر درخت می‌بریدند و پنیر خرما که مایع بسته شده شیرین است و در گلوی درخت قرار گرفته در می‌آوردند و پیشکش برای آن شخص می‌فرستادند.

قربانی - گوسفندی که برای این کار انتخاب می‌شود باید سالم و بی‌نقص باشد.** واجبست که او را رو به قبله بخوابانند و در دهن او نبات کرده در بیاورند چون نبات تبرک است خوش و جگرش را که با کهنه سیاه درآوردند تا آسمان را نبیند خواص بسیار دارد چشمش را نظر قربانی درست می‌کنند و معروف است که در روز پنجاه هزار سال همین گوسفند داوطلب می‌شود که قاتلین خود را سوار کرده از روی پل صراط بگذرانند.***

ماه دیدن - برای هر ماه چیز مخصوصی را باید دید چنانکه شاعر گوید:

محرم زر است و صفر آینه	ربیع نخست آب دیگر غنم
جمادی نخستین به سیم سفید	جمادی دگر بر کسی محترم
رجب مصحف و ماه شعبان به گل	مه روزه تیغ جهاندار جم
به شوال سبزه به ذیقعه طفل	به ذیحجه دیدار صنم ^۳

در موقع رویت هلال بطور کلی پیرمرد، آب، اسب سفید، سبزه، شمشیر و فیروزه خوبست و این شعر را می‌خوانند:

ای بار خدای عرش و کرسی	شش چیز مرا مدد فرستی
علم و عمل و گشاده دستی	ایمان و امان و تندرستی

* خُنک: خوب و خوش، خجسته.

** نگاه کنید به من لایحضره الفقیه جلد دوم، ص ۲۳۲.

*** من لایحضره الفقیه جلد سوم، ص ۴۴، حدیث شماره ۲۱۹۰.

۳. نصاب چاپ برلین ص ۵۶.

برای آمدن باران در دهات خراسان معمول است سر چوبی را به شکل عروسک درست کرده رخت می‌پوشانند و دنبال آن می‌خوانند:

چولی قزک بارون کن بارون بی پایون کن

برای بند آمدن رگبار هفت کچل زنده را اسم برده یک نخ را به اسم هر کدام یک گره می‌زنند و رو به قبله در حیاط آویزان می‌کنند یا روی آسمان با انگشت یا علی خیالی نقش می‌کنند یا قاشق ارثی را زیر آسمان سرازیر می‌آویزند و یا چهل «ق» روی یک تکه کاغذ نوشته رو به قبله آویزان می‌کنند.

مهره‌مار - برای گرفتن مهره‌مار وقتی که مارها جفت می‌شوند کسی که داوطلب گرفتن مهره است باید تنبان آبی پایش باشد، به محض دیدن مارها تنبان خود را کنده روی آنها بیندازد و آن قدر بدود تا از روی هفت جوی آب بگذرد، سپس برگشته مهره‌ها را جستجو بکند، برای امتحان آن هرگاه کسی مهره اصل همراهش باشد و در دکان نانوایی برود نان‌ها از جدار تنور کنده شده می‌ریزد.

برای پیدا کردن دزد - شمعدان یا قلیان و یا سرپوشی را آورده روی آن اسم چهار ملک مقرب را می‌نویسند بعد اسم اشخاص مظنون را جداگانه روی کاغذهای کوچک نوشته هر کدام از آنها را به نوبه می‌گذارند روی سرپوش و نیت می‌کنند بعد دو نفر دستگیره سرپوش را با سر انگشتان بلند کرده یاسین می‌خوانند اگر سرپوش چرخید کسی که اسمش را روی سرپوش گذاشته‌اند دزد است.^۴

چله‌نشستن - در مسجدهای کهنه جائیست معروف به چلخانه که عبارتست از غرفه‌های کوچک تو در توی تاریک. کسی که می‌خواهد چله بنشیند تا اینکه با جن‌ها و پریان رابطه پیدا بکند ریاضت می‌کشد به این ترتیب، که در چله خانه رفته دور خودش خیط می‌کشد و میان آن دایره می‌نشیند و پیوسته از خوراک خودش که مغز بادام یا گردوست می‌کاهد به این طور که روز اول چهل بادام می‌خورد روز دوم ۳۹ تا روز سوم ۳۸ تا و به همین طریق تا روز آخر خوراکش منحصر می‌شود به یک بادام تا اینکه روز چهلم ارواح و شیاطین به او ظاهر می‌شوند.

برای آوردن شخص غایب می‌گویند:

السون و بلسون	(فلانی) را برسون
اگر نشسته پاشونش	اگر پاشده بدوونش
فلفل و فلفل دونه	زود برسونش تو خونه

۴. در کتاب حاجی بابا تفصیلی از پیدا کردن پول ارثی بوسیله جادو جنبل نقل می‌کنند.

* حاجی بابای اصفهانی نوشته جیمز موریه. ترجمه فارسی از آن توسط میرزا اسدالله خان شوکت الوزاره صورت گرفته و به سال ۱۳۲۳ هجری قمری در بمبئی به چاپ رسیده. میرزا حبیب اصفهانی ترجمه دیگری از آن کرده که در سال ۱۹۰۵ میلادی در کلکته چاپ شده. آقایان محمدعلی جمال‌زاده و مهدی افشار نیز این کتاب را به فارسی برگردانده‌اند.

در موقع گرفتن روغن بادام خانگی برای اینکه روغن بادام زیاد بشود زنها از فراوانی سیلان مایع‌ها می‌گویند. مثلاً می‌گویند سر کوچه یک نفر را کشتند خون آمد به چه فراوانی یا سیل آمد به قدری آبش زیاد بود که خانه‌ها را خراب کرد و هر دفعه آنرا فشار می‌دهند.

اگر بخواهند که قد کسی بلند نشود آن شخص کنار دیوار ایستاده و یک نفر حاجی از آب گذشته بالای سر او میخ به دیوار می‌کوبد.

سالک را بخواهند بزرگ نشود دور آن را حاجی باید خط بکشد.

چهارشنبه آخر صفر در جندق تیر خالی می‌کنند بعد یک سبوی آب آورده و کمی بته آتش می‌زنند و بالای بام می‌برند و می‌گویند:

بلا بدر قضا بدر از خانمان ما بدر

سپس آتش و کوزه آب را از بالای بام می‌اندازند.

برای محبت یا کینه انداختن در دل کسی در آذربایجان معمول است که ماست و کافور را با هم مخلوط می‌کنند می‌برند در قبرستان و آنرا روی تابوت می‌ریزند و می‌گویند: «محبت مرا در دل فلانی بینداز» و یا: «فلانی را پیش فلانی سیاه بخت کن.»

برای سیاه بخت کردن کسی پشت دو تا سوسک را با نخ آبی می‌بندند سه دفعه دعا به آن می‌خوانند و چال می‌کنند.

پای بز افکندن - «افسونی بر پای بز دمند و در جای کوه پنهان کنند بز آنجا جمع شوند و قصابان آنها را گرفته بکشند.»^۵

لباس نو که بپوشند برای شگون می‌گویند:

سلامتی تن درسی بپوشی بری عروسی

برای تسخیر جن و پری و مراوده با روحانیات باید یک شب تا صبح آیه قل اوحی* را بخوانند.

احضار خواجه خضر - زنی که این کار را به عهده می‌گیرد باید یائسه باشد. ابتدا مدت چهل روز صبح زود که همه خواب هستند دم در کوچه را آب و جارو بکند و تا بیست روز باید روزی دو رکعت نماز حاجت دم در بخواند روز چهارم سر تیغه آفتاب که بیرون می‌رود و به دعا مشغول است ناگهان خضر را به شکل چوپان یا خرده فروش و یا لحاف دوز یا مرد سید و یا به شکل پیرمرد ریش سفید می‌بیند و درین هنگام به او می‌فهماند که مقصود تو چیست و در خواب به او الهام می‌رسد و حاجتش را بر می‌آورد.

۵. فرهنگ انجمن آرا.

* اشاره به ۷۲: ۱.

آداب ناخوشی‌ها

مرض جوع - کسی که مرض جوع دارد یک جغد در شکمش است که هرچه می‌خورد خوراک آن جغد می‌شود و به ناخوش وصلت نمی‌دهد. برای معالجه آن باید چند روز به ناخوش گرسنگی داد و بعد دستها و پاهای او را محکم بست آن وقت خوراکیهای خوشبو و خوشمزه در اطاق او گذاشت تا آن جغد بوی آنها را بشنود و از شکم ناخوش بیرون بیاید و ناخوش معالجه بشود.^۱

هرگاه کسی دچار سرماخوردگی و زکام شود برای رفع آن باید پیاز را گاز زده روی بام همسایه بیندازد و یا کسی به شوخی بپرسد: «بز از کوه بهتر بالا می‌رود یا دزد؟» طرف خواه بگوید بز یا دزد در جواب می‌گوید: «زکامم را بدزد.»

توی چشم که تورک بیفتد به برنج دعا می‌خوانند و در آب می‌ریزند.

برای جوش گوشه چشم صبح زود به کنار آب رفته اشعار ذیل را بخوانند:

سندۀ سلامت می‌کنم خودم و غلامت می‌کنم
اگر چشمم و خوب نکنی هیول هیالت می‌کنم

هرگاه مرض کسی به طول انجامد یک نفر زن که شوهر داشته باشد هفت خانه را در نظر می‌گیرد که اسم زن یا دختری که در آن خانه باشد فاطمه باشد از خانه هر یک دو سه مثقال آرد گندم می‌گیرد پس از آن قدری روغن کرچک برداشته می‌رود سر چهار راه این آرد که موسوم است به آرد فاطمه خمیر می‌کند و آتش روشن می‌کند بعد این خمیرها را گلوله گلوله می‌کند و روغن را در ظرف روی آتش داغ می‌کند و گلوله‌های آرد را در روغن سرخ می‌کند پس از آن این گلوله‌ها را به نخ می‌کشد و در قلبش نیت می‌کند که تا مریض من خوب نشود این گلوله‌ها را از نخ بیرون نخواهم آورد. آن وقت خستی می‌آورد و سه گوشه این خشت را قدری نمک می‌ریزد یک گوشه این خشت را هم سه دانه از گلوله‌ها را می‌گذارد و میان خشت را هم قدری اسفند دود کرده سر چهار راه می‌گذارد و بالای آن میخی کوبیده آن گلوله‌ها را به میخ آویزان می‌کند. این عمل در شب چهارشنبه باید بشود.

خشت چهارشنبه سوری - برای ناخوش شب چهارشنبه یک خشت را آورده چهار گوشه آن نه شمع یا فتیله روغن زده روشن می‌کنند و بعد یک پول سیاه کمی زغال اسفند و ادویه روی آن می‌گذارند. بعد آنرا می‌برند سر چهار راه می‌گذارند ولی کسی که حامل آنست نباید برگردد و پشت سرش را نگاه نکند.

شمع و مشک و زعفران بالای سر ناخوش روشن می‌کنند بعد پشت ناخوش می‌زنند و می‌گویند: «درد و بلات برود تو صحرا، برود تو دریا.»

۱. این افسانه و معالجه‌اش از اشتباه تلفظ عوام ناشی شده که جوع را جوغ تلفظ می‌کنند و جغد را هم جوغ می‌گویند و از اینرو این همه معلومات برای ناخوش بیچاره وضع شده است.

برای رفع چشم زخم ناخوش را از دروازه شهر بیرون می‌برند.

در جندق هرگاه کسی ناخوش سخت بشود یک نفر زن لباس سفید می‌پوشد و یک دانه چشمچین (کارد مخصوص) به یک دست می‌گیرد و زنبیلی بدست دیگر. اگر ناخوش مردم باشد کلاه او را به سرش می‌گذارد و اگر زن باشد لباسش را می‌پوشد و در خانه مردم می‌رود. هرچه از دوا و خوراکی که به او بدهند آنها را می‌جوشاند و به ناخوش می‌دهد و اگر پارچه بدهند لباس چهل تکه درست می‌کند و تن بچه ناخوش می‌کند.

کسی که گرفتار نوبه سبک (یعنی سه روز یک روز تب کند) شده باشد، زنی شوهردار سه خانه را در نظر می‌گیرد که مرد آن خانه زنش مرده باشد یکی را طلاق داده باشد و یکی هم در خانه‌اش باشد. نزدیک غروب آن زن می‌رود و در آن خانه به طوری که شناخته نشود و می‌گوید: زن مرده و زن طلاق و زن خانه نوبه سبکی بگو چیش درمانه؟ آن مرد بی‌اراده چیزی می‌گوید هرچه را بگوید صبح که شد آن زن می‌رود و همان چیزی را که آن مرد گفته می‌گیرد و به ناخوش می‌دهد.

برای کسی که شب تب می‌کند زنی به همان قسم غروب آفتاب پنج خانه را در نظر می‌گیرد که مردش دو زن داشته باشد می‌رود و می‌گوید: مرد دو زنی تب شب را چه دوا؟ آن مرد باید بی‌اراده جواب بدهد هرچه بگوید همان را به ناخوش می‌دهد.

اگر کسی لرز سخت بکند هر وقت که بنای لرز را می‌گذارد پالان الاغ سیاهی را می‌آورند و روی رختخواب او می‌گذارند به نیت اینکه لرز این آدم به آن خر بگیرد.

برای بریدن نوبه ناخوش را لب پله می‌نشانند و از بالای سرش بی‌هوا کوزه پرت می‌کنند از صدای شکستن آن نوبه می‌ترسد و می‌پرد و یا بی‌هوا به او کشیده می‌زنند.

کسی را که تشخیص بدهند در اثر چشم زخم ناخوش شده قدری اسفند و زاج سفید را به نیت چشم زخم دود می‌کنند پس از آن از سوخته آن هفت جای بدن ناخوش را خال می‌گذارند.

برای برآمدن حاجتها

در کرمان معتقدند که از همزاد یا سایه ناخوش، و یا کسی که گره در کارش افتاده کمک بخواهد چه علت پیش آمدهای بد را در اثر ناپرهیزی و آزار رسانیدن به از ما بهتران می‌دانند. اگر ناخوش دولتمند باشد برای سلامتی او سفره سبزی می‌اندازند و هر آینه فقیر باشد بوسیله بوی خوش او را مداوا می‌کنند. لزوم سفره را فالگیر باید تصویب بکند.

بوخوش - نزدیک غروب پیرزنی که مجرب و طرف اعتماد است اسفند و کندر دود می‌کند و بته آتش می‌زند آن وقت ناخوش از روی آن می‌پرد و اگر حالش بد است او را از روی آتش رد می‌کنند.

سفره سبزی - در کرمان کوهستانی است که «تندرستان» می‌نامند و عقیده عوام اینست که از ما بهتران در آنجا جمع می‌شوند. پیرزنی که مجرب باشد پیدا می‌کنند که ممکن است زرتشتی باشد. در سایر شهرها این کار را کنار جوی آب مجرا می‌کنند و شرطش اینست که در آن اطراف هیچکس نباشد. کسی که بانی سفره سبزی است کاملاً مطیع اوامر آن پیرزن است و درین سفره آنچه که در هفت سین است وجود دارد به اضافه خوراک‌های گوناگون و باید دقت بکنند که همه آنها پاکیزه و خوب باشد بخصوص کماج، سمنو، نمکدان، چراغ روغنی و یا شمع در آن لازم است.

آن پیرزن به تنهایی سر سفره می‌نشیند و از دختر شاه پریان خواهش می‌کند تا ناخوش شفا بیابد و یا مراد آن کس برآورده شود و پس از انجام آداب مخصوصی هرگاه گربه یا کبوتر سیاه سر سفره بیایند برآمدن حاجت حتمی است چه ممکن است دختر شاه پریان به آن شکل در بیاید و یا اینکه دختر شاه پریان چیزی از سر سفره می‌خورد و انگشتش را در نمک می‌زند و گرنه باید این کار تجدید بشود.

آجیل مشکل‌گشا - برای برآمدن حاجت‌ها و دفع بلاها ماهی یکبار تا هفت مرتبه آجیل مشکل‌گشا باید گرفت و قصه‌اش را هم نقل کرد، ماه اول باید روز جمعه صد دینار ببندند گوشه دستمال و بدهند به آجیل‌فروش بدون اینکه چیزی بگویند آجیل‌فروش خودش می‌فهمد و آجیل را می‌دهد. آجیل مشکل‌گشا هفت است: خرما، پسته، فندق، مغز بادام، نخودچی، کشمش، توت خشک، که باید میان هفت نفر تقسیم کرد.

قصه آجیل مشکل‌گشا:

«جونم برایتان بگویم، آقام که شما باشید... یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود. یک خارکنی بود این بیچاره خیلی پریشان بود و هیچی نداشت. یک روز رفت صحرا خار بکند یک سواری دید، سوار گفت: این اسب مرا نگهدار من بروم بیرون و بیایم. وقتی که برگشت یک مشت ریگ از ریگ‌های بیابان داد به این مرد. بعد اسبش را سوار شد و رفت. غروب که خارکن به خانه برگشت خیلی غصه‌دار بود، ریگ‌ها را ریخت گوشه صندوق‌خانه گفت اینجا باشد بچه‌ها باهش بازی کنند خودش رفت خوابید. شب زنش پا شد

رفت پای گهواره بچه شیر بدهد دید توی صندوق‌خانه روشن است شوهرش را صدا کرد گفت اینها چیه؟ بعد فهمیدند که اینها قیمتی. صبح چندتاش را برد بازار فروخت و خرج کرد بچه‌هایش را نو نوار کرد کار و بارش خوب شد^۱ کم‌کم تاجر باشی شد. پول برداشت رفت تجارت، به زنش گفت من که می‌روم ماهی صد دینار آجیل مشکل‌گشا بگیر بخش کن این رفت. زنش با زن پادشاه دوست شده بود با هم می‌رفتند حمام بعد از مدتی که با هم حمام می‌رفتند یک ماه آجیل را یادش رفت بگیرد. این دفعه که با زن پادشاه رفت توی حمام عنبرچه زن پادشاه گم شد. گفتند کی دزدیده کی ندزدیده، انداختند به گردن این زن و گرفتندش و هرچه داشت و نداشت گرفتند آوردند خانه شاه؛ زنیکه را هم گرفتند حبس کردند. تاجر باشی از سفر که آمد رفت خانه‌اش؛ دید خانه‌اش خراب است و زن و بچه‌اش هم نیستند. خبر رسید به اندرون شاه که تاجر باشی آمده او را هم گرفتند و حبس کردند. نصف شب خوابید خوابش برد همان اسب سوار آمد یک تک‌پا زد گفت: «ای کور باطن من نگفتم ماهی صد دینار آجیل مشکل‌گشا بگیر؟ صد دینار زیر کند* هست بردار آجیل مشکل‌گشا بگیر.» آن سوار غیب شد او هم از خواب پرید. پا شد آمد دم زندان به یک جوانی گفت این صد دینار را برایم آجیل مشکل‌گشا بگیر. او گفت برو من عروسی دارم فرصت ندارم آجیل بگیرم. گفت: برو ای جوان که عروسیت عزا بشود. یک جوان دیگر آمد گفت: این صد دینار را آجیل مشکل‌گشا بگیر. گفت من ناخوش دارم دم مرگ است می‌خواهم بروم سدر و کافور بگیرم. گفت الهی ناخوش خوب بشود، جوان رفت آجیل برایش گرفت و آورد. هیچی این را آورد و بخش کرد، قصه‌اش را هم گفت. از آنجا بشنو که زن پادشاه رختش را کند رفت توی حوض آب تنی بکند یک وقت دید یک کلاغی عنبرچه‌اش را دم تکش گرفته آورد انداخت روی رخت‌هایش. زن پادشاه گفت ای داد بی‌داد این چه کاری بود که من کردم اینها را بی‌خود حبس کردم؟ آنها را از حبس مرخص کردند و اسباب زندگی‌شان را پس دادند. اینها رفتند پی کار خودشان اون دو تا جوان که دم زندان رد شدند اولی رفت خانه دید عروس مرده؛ دومی رفت دید مرده‌شان زنده شده. خدا همچنین که مشکل از کار آنها و کرد از کار شما هم وا کند.»

سفره بی بی سه‌شنبه - این سفره در روز سه‌شنبه آخر شعبان پهن می‌شود. چیزهایی که در آن است عبارت است از کاجی** آسمان ندیده بی‌شیرینی که شیرینی آنرا جداگانه می‌گذارند، فطیر، خربزه و اگر

۱. بر گوینده و شنونده معلوم است که آن سوار علی بوده و آن ریگ‌ها از برکت دست او گوهر شب‌چراغ شده بوده است. مشکل‌گشایی از صفات مخصوص علی و دست مشکل‌گشای او معروف است.

اگر دست علی دست خدا نیست چرا دست دگر مشکل‌گشا نیست؟

* کند: تکه چوب ستبر با بند آهنی که به پای زندانیان می‌بندند.

** کاجی: خوراک رقیقی که با آرد و روغن و شکر و زعفران درست کنند.

فطیر: نانی که خمیر آن ور نیامده باشد.

قاووت - قاوت: «مأخوذ از ترکی» آرد نخودچی که با قهوه و شکر یا قند کوبیده مخلوط می‌کنند و بیشتر در سوگواری‌ها می‌خورند.

فصلش نباشد تخم خربزه می‌گذارند، خرما، قاوت، آجیل مشکل‌گشا، آش رشته، کوزه، پنیر و سبزی و غیره و مخلفات آن با پول گدایی تهیه می‌شود.

صاحبخانه روزه می‌گیرد، زن‌هایی که دور سفره هستند همه انگشتان را در کاجی زده دستشان را بالا نگه می‌دارند و یکی از آنها قصه مفصلی می‌گوید که مختصر آن از این قرار است:

«یک دختری بود زن‌بانا داشت، این زن بابا خیلی او را اذیت می‌کرد و هر روز به او گوسفند می‌داد که ببرد بیابان بچرانند. یک روز گوسفندش گم شد این دختر از ترس زن‌بانا بعد از گریه و زاری نذر کرد که اگر گوسفندش پیدا بشود با پول گدایی سفره بی‌بی سه‌شنبه بیندازد. دست بر قضا گوسفندش پیدا شد. اتفاقاً پسر پادشاه آمد به شکار او را دید و یک دل نه صد دل عاشقش شد و او را با خودش برد. دختر چون در اندرون شاه بود و نمی‌توانست با پول گدایی سفره بیندازد درهای اطاق را بست و آرد و روغن را در طاقچه گذاشت و از طاقچه گدایی کرد، به طاقچه می‌گفت، خاله خیر نده محض رضای خدا آرد بده، روغن بده و به همین ترتیب، بعد آنها را برداشت و برد در صندوق‌خانه کاجی بار گذاشت. مادرشورش اتفاقاً او را دید. رفت به پسرش گفت: تو دختر گدا را گرفتی و آبروی ما را بردی اصلاً پست‌فطرت است و عادت به گدایی دارد، با وجود این همه خوراکی‌های خوب که اینجاست از توی طاقچه گدایی می‌کند.

پسر پادشاه اوقاتش تلخ شد همین که زنش را پای دیگ دید لگد زد به دیگ کاجی که برگشت و همه کاجی‌ها ریخت و دو چکه از آن روی ملکی* او چکید. بعد پسر پادشاه با دو نفر از پسرهای وزیر به شکار رفت و در خورجینش دو تا خربزه گذاشت در راه پسرهای وزیر گم شدند. وقت ناهار همین که خورجین را باز کرد دید خربزه‌ها دو سر پسرهای وزیر شده و دو لکه کاجی که روی ملکی او بود دو لکه خون شده بود. پدرش یقین کرد که او پسرهای وزیر را کشته و او را حبس کرد. در حبس پسر پادشاه به مادرش پیغام داد تا از دختر بپرسند که این کاجی چه بوده، آن دختر حکایت نذر را نقل کرد و دوباره کاجی را پخت. پسرهای وزیر پیدا شدند و شاه هم پسرش را رها کرد.»

بعد حضار انگشتی که در کاجی زده بودند می‌مکند.

سفره فاطمه زهرا - زنی که می‌خواهد این ختم را بردارد باید پاک باشد و این سفره را برای رفع پریشانی، قرض یا ناخوشی و یا نیت زیارت و یا علت دیگر می‌اندازند آن زن ابتدا نیت می‌کند یا فاطمه زهرا برای اینکه من از این گرفتاری خلاص بشوم متوسل به تو می‌شوم و حاجت به تو می‌آورم.

این سفره را باید پنجشنبه در شب جمعه انداخت و در سه شب جمعه این کار تکرار می‌شود. برای دفعه اول باید مقدار هفت سیر و نیم آرد خالص پاک را در کیسه سبز کرده به چفت در اطاق بی‌آویزند تا صاحب نذر از زیر آرد رد بشود (دفعه دوم ۸ سیر و دفعه سوم ده سیر و نیم) و صبح آن آرد را در جای

* ملکی: در فارسی نوعی از گیوه را می‌گویند که رویه آن بلندتر از گیوه‌های معمولی است و پشت پاشنه آن را نیز چرم

تاریکی که آسمان نبیند با روغن و شیرینی کم کاجی درست می‌کنند بعد آن را در کاسه می‌ریزند رویش را سفید می‌کشند و دست به آن نمی‌زنند. مخلفات دیگر سفره از این قرار است: شیرینی - آجیل شیرین - فطیر - نان - سبزی - میوه و یک میوه در بسته (هندوانه یا خربزه) و غیره و موقع ظهر همه کسانی که دعوت دارند سر سفره حاضر می‌شوند بعد روضه‌خوان روضه پنج‌تن را می‌خواند بعد روی کاجی را پس می‌زنند و جای انگشت فاطمه روی آنست و همه حضار برای تبرک از آن کاجی می‌خورند و تنقلات دیگر را میان خودشان قسمت می‌کنند از این کاجی مرد نباید بخورد و هر زنی که می‌خورد باید پاک باشد. سفره دوم را هم به همین ترتیب می‌اندازند ولی سفره سوم را گرو بر می‌دارند تا حاجتشان برآورده شود.^۲

ختم امیرالمومنین - این ختم دارای نماز مخصوص است که در چهار شب جمعه می‌خوانند و قبل از نماز این شعر را می‌خوانند:

یا اله‌العالمین در باز کن،

یا امیرالمومنین درخواست کن،

مشکلی افتاده اندر کار من با دو انگشت یدالله باز کن

این نماز دو یا سه ساعت طول می‌کشد و پس از ادعیه و وردهای مختلف از حالت طبیعی خارج می‌شوند و به خیال خودشان در عالم ملکوتی می‌روند، شب جمعه چهارم که دست به دامان حضرت می‌شوند حضرت با یک اسب و شمشیر در نظر آن شخص مجسم می‌شود که او بدون اراده روی انگشت‌های پای خودش در حالت قیام چرخ می‌خورد و جلو حضرت قرار می‌گیرد و تقاضای خود را به حضرت می‌گوید بعد به زمین می‌خورد و بی‌هوش می‌شود و نتیجه در خواب به او آشکار می‌شود.

۲. سفره‌های دیگر از قبیل سفره بی‌بی حور و بی‌بی نور و غیره هم هست که از شرح آن چشم پوشیدیم و تقریباً همه آنها شبیه هستند.

خواب

شب جوراب بالای سر باشد خواب آشفته می بینند.
هر که در خواب ببیند مرده است عمرش زیاد می شود.^۱
اگر کسی خدا را در خواب ببیند کافر است.
شب شلوار بالای سر باشد و خواب بد ببیند تعبیر ندارد.
در خواب ببینند کسی قرآن هدیه به دیگری داده کسی که گرفته صاحب اولاد پسر می شود.
خواب زن چپ است.
رو به کلیسا بخوابند خواب سنگین و آشفته می بینند.
زن آبستن شمشیر در خواب ببیند پسر خواهد زاید.
زن آبستن مروارید در خواب ببیند بچه اش دختر است.
در خواب اسب ببینند مرادشان داده می شود.
در خواب حمام بروند زیارت خواهند رفت.
مرده در خواب چیز بدهد دلیل زیادی عمر است و اگر بگیرد بد است.
ماچ کردن در خواب مفارقت می آورد.
مرغ و ماهی در خواب ببینند مرادشان داده می شود.^۲
در خواب توی چاه بی افتند خواهند مرد.
در خواب بالای بلندی بروند کار آدم خوب می شود.
در خواب توی خلا بی افتند پول زیاد می یابند.
مار در خواب دولت است.
هر که در خواب ببیند دندان هایش افتاده می میرد.
گاو و گوساله در خواب دشمن هستند.
ماه را در خواب ببینند خبر خوش می رسد.

۱- با تعبیر فروید S. Freud صدق می کند.

(*) فروید در کتاب تفسیر رویا، توضیح می دهد که اگر کسی مرگ یکی از آشنایان را در خواب ببیند نشان دهنده این است که این شخص در زمانی دوست داشته است که این آشنا بمیرد! اما در مورد زیاد شدن عمر چیزی نگفته است.)

۲. اگر در خواب ببینی مرغ و ماهی نمیری تا رسی بر پادشاهی.

مرگ

شب جمعه مرده‌ها آزادند و می‌آیند بالای بام خانه‌شان، بنابراین نباید از آنها غیبت کرد و باید به دعای خیر آنها را یاد کرد.^۱

هر کسی یک ستاره روی آسمان دارد، وقتی می‌میرد ستاره‌اش می‌افتد. هرگاه در خواب مرده‌ای ببینند باید شست پای او را گرفت تا از آن دنیا حکایت بکند. کسی که شب بدخواب بشود و تا صبح بیدار بماند نشان اینست که یکی از مرده‌هایش را شکنجه می‌کنند.

صبح زود که سگها زوزه می‌کشند برای اینست که عزرائیل را می‌بینند و برای اینکه عزرائیل توی خانه نیاید باید لنگه کفش را دمر کرد.

هفت قدم دنبال تابوت بروند ثواب دارد.^۲

برای ثواب هر مردی که تابوت را می‌بیند خوبست زیر آن برود هفت قدم آنرا به دوش ببرد و یا این که در صورتی که از جهت مخالف می‌رود برگردد و هفت قدم از راه سیر تابوت بردارد.

کسی که شب بمیرد نباید تنها باشد و بالای سرش شمع می‌سوزانند. بالای سر مرده سنگ لحد می‌گذارند تا وقتی که نکیر و منکر می‌آیند به سراغش سرش به آن سنگ بخورد عطسه بکند و بگوید: الحمدلله رب العالمین تا بدانند که مسلمان است و به همین جهت باید پس از عطسه، عادت کرد به گفتن این جمله تا ملکه انسان بشود.

وقتی که مرده را از اطاق بیرون می‌برند سر جایش یک خشت می‌گذارند رویش یک تکه گوشت و شب یک کاسه شربت و یک بشقاب حلوا و چراغ روشن^۳ در آن اطاق می‌گذارند صبح آنها را می‌برند سر قبرش.

۱. (۱) اندر دین گوید که هر بار که روزگار پدر و مادر و فرزندان یا خویشاوندان باشد، روان ایشان بیاید بر سرای بایستد و گوش می‌دارند که آفرینگان ایشان گویند (۲) هرگاه که میزد و آفرینگان ببینند آسانی، راحت و شادی و خرمی بر ایشان می‌رسد (۳) و هرگاه که نکنند تا نماز شام گوش می‌دارند (۴) و چون نماز شام باشد و نکنند تا نیم شب امید می‌دارند (۵) و چون میزد و آفرینگان نکنند ایشان نومید بگردند و گویند ای دادار (اورمزد) وه افزونتر ایشان نمی‌دانند که از آن جهان بسی باید آمدن هم چون ما مینو را یش بردن بر ایشان (را) نیز بر درون و میزد آفرینگان دیگر کسان حاجت باشد نه آنکه ما را بدیشان حاجتی هست لیکن چون میزد ما نکنند، آفرینگان ما نگویند نیز بدان بلا که بدیشان خواهد رسیدن باز نتوانیم داشت (۶) این بگویند باز جایگاه خویش شوند.» بندهش ص ۱۶۱.

همچنین رجوع شود به صد در نثر در ۱۳ ص ۱۲ در ۳۷ ص ۲۸ بندهش ص ۱۲۴.

۲. «و چندان که از پس تابوت تا بتوانند رفتن بروند، چه هر گامی را که از پس تا شوند سیصد استیر گرفته بود و هر استیر چهار درم بود چنان که سیصد استیر هزار و دویست درم بود به هر گامی چندین گرفته بود.» صد در نثر ص ۱۲.

۳. (۱۰) و هر سه شب هم جایگه که روان ازین جدا شده باشد باید که آن سه روز روشنایی نهاده باشند.» بندهش ص

مرده را که از خانه بیرون می‌برند آرد سرخ کرده (حلوای پیش جنازه) با یک ران گوسفند جلو تابوت می‌برند.

شبهای جمعه برای خیر اموات باید خرما به گدا داد.

در هنگام مرگ باید چشم و چانه مرده را بست اگر چشم مرده باز باشد معلوم می‌شود که از دنیا دل نمی‌کند.

اگر مرده بخندد بهشتی است و اگر بد قیافه باشد گناهکار است.

مرده اگر ثواب کار باشد او را زود به خاک می‌سپرنند.^۴

تابوت اگر صاف برود و سبک باشد مرده ثواب کار است.

اگر ناخوش از تب بمیرد گناهانش آمرزیده می‌شود.

آی [آب]* روی مرده را در خانه کسی بریزند آوارگی می‌آورد.

آدم زنده در تابوت بخوابد تابوت او را فشار می‌دهد.

بچه که کمتر از هفت سال دارد اگر بمیرد می‌رود به بهشت.^۵

مرده اگر زن باشد پس از آنکه در قبر گذاشتند یک نفر از خویشان محرم باید رویش را باز بکند.

مرده را که چال کردند هفت قدم دور می‌شوند دوباره بر می‌گردند چونکه چشم به راه است.

هر کس از حلوای عزای آدم پیر بخورد عمرش دراز می‌شود ولی از حلوای آدم جوان نباید خورد.

هر کس عادت داشته باشد حنا به ناخن خود ببندد شب اول قبر از او پرسش نخواهند کرد.

روی سینه مرده قرآن می‌گذارند و اگر نباشد شیطان در جسمش حلول می‌کند.^۶

معروف است که جهودها توی مشت مرده نخودچی می‌ریزند و در دهنش آرد پر کرده و این سفارش را

به او می‌کنند:

۴. و چون همیشه در دفن اموات تعجیل می‌شود از این رو بسا اتفاق می‌افتد که در اثر غش یا سکتة ناخوش را در قبر می‌گذارند و بعد به هوش می‌آید و مدتها طول می‌کشد تا دوباره در قبر بمیرد.

۵. (۱) اینکه چون کودک هفت ساله بمیرد باید که یشت سروش از بهر وی بپاید کردن و درون شب چهاردهم یشتن (۲) چه در دین گوید که روان کودکان به روان پدر و مادر رود و اگر پدر بهشتی باشد با وی به بهشت شود و اگر دوزخی باشد به دوزخ رسد اگر مادر بهشتی باشد با وی به بهشت رسد و اگر دوزخی بود با وی به دوزخ رسد (۳) پس هرگاه که یشت سروش بکردند روان کودک از روان پدر و مادر جدا می‌شود و به بهشت شود و در پیش یزدان پدر و مادر را شفاعت خواه باشد بدان جهان. «صد در ص ۳۶ در ۴۷».

۶. معروف است که در مسجد نایب السلطنه مرده‌ای را شب به امانت می‌گذارند و آخوند شلی که خادم مسجد بوده تنها بالای سر او قرآن می‌خواند. در این بین می‌بیند که مرده در تابوت به جنب و جوش می‌افتد. او هراسان با پای شل بلند می‌شود کشتو در را می‌کشد و از اطاق بیرون می‌شود. مرده نیز بلند شده او را دنبال می‌کند، آشیک قرآنی که دم دستش می‌رسد برداشته به سینه مرده می‌زند و بسم الله می‌گوید آن وقت مرده جابجا به زمین می‌خورد. از اختصاص این گونه مرده‌ها که جن در جسمشان می‌رود اینست که حرف نمی‌توانند بزنند ولی همه کار از دستشان بر می‌آید و به محض اینکه سفیده صبح بزند دوباره می‌میرند، این توصیف اخیر به اعتقاد غول (وامپیر Vampire) اروپایی‌ها در قرون وسطی بی‌شبهت نیست.

انکر و منکر که آمد فوتی تو چشمش کن

حضرت موسی که آمد نخودچی جیبش کن

کلید در بهشت را بگیر و پیر تو بهشت

جریدتین - زیر بغل مرده دو تا ترکه می‌گذارند تا در موقع سؤال در قبر به آنها تکیه بکند.^۷

کاسه العفو - آخرین آبی که بسر مرده می‌ریزند از کاسه است که مرده شور العفو می‌خواند و به آن

می‌دمد و بسر مرده می‌ریزد.

قبر که فشار می‌دهد انسان هرچه شیر از مادرش خورده از دماغش بیرون می‌آید.

۷. جریدتین باید از شاخه درختهای تر مثل بید و انار و انجیر باشد که به اندازه معین قطع می‌شود. این مسئله برسم‌های زرتشتیان را به خاطر می‌آورد.

(* همچنین می‌توانید به کتاب من لایحضره الفقیه جلد اول، ص ۲۰۳ مراجعه فرمایید که به جزئیات بیشتری اشاره

شده.)

تفأل ناشی از اعضای بدن

سر بزرگ نشان عقل و کیاست است.^۱
پیشانی بلند علامت دولت است.
پیشانی کوتاه علامت تنگدستی و زبونی.^۲
ریش دراز علامت حماقت است.
ریش کوسه و چشم زاغ نشان بدجنسی است.
قد بلند نشان حماقت است.
قد کوتاه نشان زیرکی و دانایی و زرنگی است.^۳
کف دست را نیشگون بگیرند علامت وعده دادن است.
چشم که رک بشود (راه باز کند) مهمان می آید.
کسی که سقش سیاه باشد نفرینش گیراست.^۴
کسی که با دست چپ ناخن دست راستش را بگیرد نان خودش را در می آورد.
ناخن گرفته شده را اگر زیر دست و پا بریزند فقر می آورد بلکه آنرا باید در پاشنه در گذاشت تا روزی که دجال ظهور می کند مانند خار روییده نگذارد اهل خانه خارج بشوند.
موی سر را اگر سر راه بریزند گنجشک برده و با آن لانه می سازد و صاحب مو سر گیجه می گیرد.^۵

۱. مثل مازندرانی: گته پا چوبون گته سر سلطون.

۲. «حکما گفته اند که پیشانی فراخ که بر وی خطوط یعنی چین و شکنج نباشد نشان خصومت و بلاغت... و لاف و گراف بود و پیشانی نحیف و باریک نشان فرومایگی و خساست و عاجزی بود و پیشانی متوسط نشان فهم و علم و هشیاری و تدبیر است.»

اخلاق محسنی.

۳. بزرگان گفته اند: کوتاه خردمند به از نادان بلند.

شعر: از رسول خدا چنین نقل است که آدم قد بلند کم عقل است.

«در تواریخ مذکور است که مردی کوتاه قامت در پیش نوشیروان دادخواهی کرد و گفت کسی بر من ستم کرده است نوشیروان فرمود که: کسی بر مرد کوتاه بالا ستم نتواند کرد بلکه او ستم کند، و تو کوتاه قدی. گفت: ای شاه آن کس که بر من ستم کرده است از من کوتاهتر است. نوشیروان تبسم فرمود و داد او بداد.»

اخلاق محسنی ص ۱۸۸

۴. زاغ زبان کنایه از مردم سیاه زبان باشد یعنی کسانی که نفرین ایشان را اثری هست. (برهان).

«آسمان دهن از بالا اگر پشت دندانها به قدر نیم گره سیاه باشد او را سق سیاه گویند بسیار بد است خصوص از برای صاحبش هر چند رگ سفیدی داشته باشد.»

فرسنامه اسدالله خوانساری

۵. «(۱۰) هرگاه که یک تار موی بیفکند و در دل دارد که نگیرد و نپرهیزد فرمان گناه باشد اگر کوچک باشد و اگر

بزرگ.» صد در بندهش ص ۸۱.

دندان افتاده را باید سه بار کر داد و سپس دفن و کفن کرده در سوراخ دیوار گذاشت.^۶
سینه مرد که زیاد پشم داشته باشد مهر علی است.

از بینی کسی نباید عیب جویی کرد چون خدا آنرا با دست خودش درست کرده.

سر بینی که سفت بشود علامت سن بلوغ است.

سر بینی بخارد به مهمانی خواهند رفت.

کف پا که بخارد راه دور می‌روند.

کف دست راست که بخارد باید آنرا روی سر پسر اول مالید تا پول گیرشان بیاید.

کف دست چپ که بخارد خرج زیاد می‌کنند.

یک عطسه علامت صبر است در جوابش می‌گویند: عافیت باشد و برای شکستن صبر هفت صلوات باید

فرستاد. دو عطسه علامت جغد (جهد) است باید تعجیل کرد. چه سالم و چه ناخوش هر کس عطسه بکند

مسلماً تا سه روز زنده خواهد بود.^۷

هر کس سسکسه بکند به او تهمت می‌زنند که چیزی دزدیده است تا از ترس باعث برطرف شدن

سسکسه او بشود.

۶. پنهان کردن ناخن، موی سر و دندان برای آنست که آنها بدست دشمن نیفتد زیرا یکی از عملیات جادوگری که امروزه هم در محله جهودها رواج دارد دنبه گداز *Envoûtement* است برای اینکار جادوگر آدمک کوچکی از موم درست کرده دندان یا موی سر و یا ناخن دشمن را در آن عروسک مومی می‌گذارد و پس از بجا آوردن مراسم مخصوصی هر نقطه از تن آدمک مومی را که زخم بزند صاحب ناخن یا موی سر از همان نقطه رنجور می‌شود. این عمل را با موش زنده و چال کردن شمع در قبرستان نیز می‌نمایند.

در قصص العلما ص ۱۳۲ نوشته که میرزا محمد اخباری بوسیله گداز سرانشیختر (سیتسانوف) سردار روسی را برای فتحعلی‌شاه آورده در مثل می‌گویند: مگر سرانشیختر را آوردی؟

در اوستا (فرگرد ۱۷) تأکید شده که در مواظبت موی سر و خرده ناخن بکوشند تا بدست (یادوک) جادو نیفتد.

«(۱) اینکه چون ناخن خلال کنند باید که در کاغذی کنند (۲) باژ سروش فراز باید گرفتن و سه ایپتا اهوویریو گفتن.

(۱۰) البته باید که (ناخن) ناسوده نگذارند که به سلاح جادوان بکار آید: صد در نثر ص ۱۳ در چهاردهم.

۷. خیر: اعطاس امان من الموت الی ثلاثه ایام. به همین جهت بعد از عطسه باید شکر خدا را کرد و گفت: الحمدلله رب

العالمین. خاصیت آن اینست که در قبر وقتی نکیر و منکر بالای سر آدم می‌آیند و سر انسان به سنگ لحد می‌خورد و عطسه می‌کند چون عادت دارد الحمدلله رب العالمین را خواهد گفت و مسلمانی او بر نکیر و منکر واضح می‌شود.

«(۱) اینکه چون از کسی عطسه فراز آید یک ایپتا اهوویریوویک اشم و هو ببايد خواندن زیرا در تن ما دروجی است و

پتیاره‌ای است که پیوسته با مردم کوشد تا علتی و بیماری بر مردن مستولی کند و در تن‌ها آتش است که او را چهره خوانند

با آن دروج پیوسته کارزار می‌کند او را از تن مردم باز می‌دارد. پس چون آتش بر آن دروج چیره شود او را هزیمت کند عطسه

از بهر آن آید که آن دروج بیرون آید (۲) پس چنان باید که این با ژبر خوانند و آن آتش را آفرین کنند که دیرگاه بماناد تا این

دروج را شکسته می‌دارد. چون عطسه از کسی دیگر شنود هم این باز یعنی ببايد گفتن و این آفرین مینو بکردن.»

صد در ص ۷ در هفتم.

روبروی کسی نباید خمیازه کشید چون برای آن شخص بدبختی می‌آورد برای رفع آن باید به پشت کسی که خمیازه کشیده است بزنند و به بالا نگاه بکنند.*

اگر کسی خمیازه بکشد حتماً دو نفر دیگر هم در همان خانه خمیازه خواهند کشید.^۸
پلک چشم چپ بپرد خوشحالی می‌آورد.

پلک چشم راست بپرد غم و اندوه می‌آورد.^۹

اگر مژه چشم روی گونه بیفتد اجل است باید آنرا برداشت.

هر کس زبانش را گاز بگیرد در آن ساعت غیبت او را می‌کنند.

در موقع صحبت بی‌اراده اسم کسی را ببرند معلوم می‌شود آن شخص در همان ساعت یاد او بوده است.

هرگاه کسی چشمش را به کس دیگر چپ بکند و موشی از سوراخی به سوراخ دیگر برود چشم او چپ خواهد ماند.

پس گردن یا روی چشم کسی را ماچ بکنند از چشم آن کس می‌افتد.

اگر ناخن یک دست را بگیرند و دیگری را بگیرند سگ به آن شخص حمله خواهد کرد.

هر که دارد خال دست آن نشان مشهد است

هر که دارد خال پا آن نشان کربلا است

هر که دارد خال سینه آن نشان وصله پینه

هر که دارد خال رو آن نشان آبروست

سبیل در نزد عوام بخصوص داشها دارای اهمیت و اعتبار مخصوصی بوده. نشان مردی و مردانگی و احترام به آن واجب بوده است.

* در جلد چهارم اصول کافی، ص ۴۷۲ آمده که دهن‌دره از شیطان است و عطسه از طرف خدا.

۸. معروف است که مردی خمیازه کشید زنش هم با او خمیازه کشید چون کس دیگری در آن خانه نبود آن مرد به جستجوی شخص سوم رفت و فاسق زنش را در گنجه پیدا کرد.

۹. «جستن پلک بالای چشم راست علامت خوشحالی بعد از تنگی و از چپ نشانه رسیدن غایبی است و (جستن پلک

پایین) از راست غم و از چپ رسیدن خبری است که در آرزوی آن باشد و یا از راست بیماری و از چپ خوشدلی عاید گردد.»
جنات‌الخلود.

تفال، نفوس، مروا، مرغوا

پاشنه‌های کفش که جلو هم جفت بشود صاحبش پولدار می‌شود.
دود بسوی کسی برود پولدار است.

اول روز یا اول ماه یا اول سال از کسی پول دشت بکنند که دستش خوب باشد تا آخر پولدار خواهند بود.

میلاب قلیان بیفتد پول گیر کشنده قلیان می‌آید به شرط آنکه میلاب را از کوزه بیرون بیاورد، سرش را بیوسد و دوباره سر جایش بگذارد.

هر کس ندانسته لباس وارونه بپوشد پول گیرش می‌آید.

پشت لباس مرد که تا بخورد پول گیرش می‌آید.

پشت مرد که بزند و گرد بلند بشود نان خودش را می‌تواند در بیاورد.

بشقاب که سه تا قطار بشود مهمان می‌آید، اگر ظرف کوچکی پهلویش باشد بچه هم همراه دارد.

تفاله چایی که در استکان راست بایستد مهمان می‌آید.

تکه که از دهان بیفتد مهمان می‌آید، قلیان که صدا بدهد و جرقه بپراند مهمان می‌آید.

آب سلام بکند (در هنگام ریختن روی خودش برگردد و صدا بدهد) مهمان می‌آید.

روی کوزه که عرق می‌کند مهمان می‌آید.

آب یا لقمه بیخ گلو بجهد سوغاتی می‌خورند.

لیوان آب برگردد روشنایی است.

سیگار که از یک طرف آتش بگیرد زن خوب گیر کشنده آن می‌آید.

آینه بخت عروس بشکند یکی از عروس یا داماد خواهد مرد.

زن و خانه و اسب خوش قدم و بد قدم دارد.

از میان دو نفر زن رد بشوند کار آدم گراته می‌افتد.

زن شوهردار اگر سفره بدزدد شوهرش می‌میرد.

زن اگر تو خزانه حمام سرش را ببافد هوو سرش می‌آید.

دختر چادر سیاهش را وارونه سرش کند بختش باز می‌شود.

دختری که پدر دارد اگر گیسش را توی خانه باز کند بد یمن است، از میان گله گوسفند یا از زیر

طناب قطار شتر رد شوند فقر می‌آورد.

هر کس در خانه بد قدم منزل بکند یا ناخوش و گرفتار می‌شود و یا می‌میرد.

هرگاه مسافر ناپاک در اتومبیل باشد اتومبیل خراب می‌شود «پنچر می‌شود».

ایستاده شلوار بپوشند فقر می آورد.

هرگاه ابر به شکل شتر بشود در آن سال وبا خواهد آمد.

گره هر چیزی خو بخود باز بشود خوب است و اسباب کار گشایی است.

تار عنکبوت که مثل نخ صاف باشد علامت اینست که سفری می آید.

مسافر که از خانه بیرون می رود اگر پیرزن مو سرخ جلو او در آید بد آیند است.

آشتتازی توی خانه بیفتد در آنجا عروسی می شود.

ستاره دنباله دار آمد و نیامد دارد، ممکن است خوش یمن و یا بد یمن باشد.

چنباتمه توی درگاه بنشینند بهتان خواهند خورد برای رفع آن باید به در طرف خود تف انداخت.

مرد که بزک بکند به زندان خواهد افتاد.

ابر سیاه رگبار می آورد و زود می ایستد در صورتی که ابر خاکستری بارانش پشت بند دارد.^۱

تیغه های قیچی که باز بماند یا به هم بزنند دعوا می شود.

پول یا دسته کلید که به هم بزنند دعوا می شود.

قیچی بدست کسی بدهند با آن شخص بد خواهند شد.

دو تا کفش روی هم سوار بشود صاحبش راه دور می رود.

چاقو به کس هدیه بدهند رشته دوستی را می برد.

کلاه را نباید وارونه به زمین گذاشت صاحبش می میرد.

خرد کردن کاغذ و کهنه با قیچی فقر می آورد.

ظرف بلور یا چینی بشکند نباید دل چرکین شد چون قضا بلا بوده است.

دمر آب خوردن عقل را کم می کند.^۲

چند نفر دور هم نشسته اند نباید سرشماری کرد از عده آنها کم می شود.

در مبال آواز بخوانند دیوانه می شوند.

سر برهنه در مبال بروند دیوانه می شوند.

توی خمره آواز بخوانند دیوانه می شوند.^۳

در بازی تخته نرد طاس که از دست بیفتد نشان باخت است.

افتادن شاه در شطرنج نشانه مات شدن است.

۱. از ابر سیاه مترس و مرد تپه ریش از ابر سفید بترس و مرد کوسه ریش.

۲. مثل: شخصی دمری از جوی آب می خورد کسی به او گفت این طور آب نخور عقلت کم می شود او پرسید عقل چیست؟ آن مرد در جواب گفت: با شما نبودم.

۳. خمره صدا را خوب می کند. اصطلاح: یارو تو خمره می خواند.

هر کس چهل روز گوشت نخورد دیوانه می‌شود.*
آشپز که غذا را شور بکند دلش شوهر می‌خواهد.
سر غذا جلوی کسی تواضع بکنند قرضدار می‌شوند.
هر کس سر سفره زیاد نان خرد بکند بچه زیاد پیدا می‌کند.
رخت زرد آمد نیامد دارد ولی لباس سفید،
است.

رختدان، میز و مجری** وقتی که خشک می‌شود و صدا می‌کند آوارگی می‌آورد.
کیسه حمام را به صورت بکشند آبرو می‌ریزد.
اگر کسی شانه دیگری را به سرش بزند بین آنها سردی تولید می‌شود و از چشم او می‌افتد.
از آدم خسیس چیز خوراکی بدزدند و بخورند هیچ وقت ناخوش نخواهند شد.
از توشه راه مسافر چیزی بدزدند زود بر می‌گردد.
از آدم خسیس که پول بگیرند باید آنرا مایه ته کیسه کرد تا همیشه پولدار باشند.
اگر کسی کاغذ بنویسد و پایین آنرا نچینند زنش می‌میرد.
جاروب به کسی بزند از عمرش کم می‌شود باید از سر آن شکست.
نی قلیان به کسی بزند لاغر می‌شود.^۴
بنا که اجاق بسازد آواره می‌شود.
کفش دوز اگر دو کفش را یک اندازه درست بکند زنش می‌میرد.
هر کس کتاب امیر ارسلان و الف لیل را بخواند الاخون و لاخون می‌شود.
دست زیر تخته کرسی بزند (رنگ بگیرند) باران می‌آید.
اگر شکارچی از جگر شکاری که زده به زن آبستن بدهد دستش بسته می‌شود و دیگر نمی‌تواند شکار
بزند.

«... و به سلاحنامه بهرام اندر چنین گفته است که چون تیغ از نیام برکشند از وی ناله آید علامت
خون ریختن بود و چون تیغ خود از نیام برآید علامت جنگ، و چون تیغ برهنه پیش کودک هفت روز بنهند
آن کودک دلاور برآید.»^۵

* نگاه کنید به عیون الاخبار الرضا ع، جلد دوم، ص ۲۷۸ و همچنین من لایحضره الفقیه جلد اول، ص ۴۵۸.

** مجری: صندوقچه، صندوق کوچک فلزی یا چوبی.

۴. اصطلاح: آن قدر لاغر است مثل نی قلیان.

۵. نوروزنامه ص ۳۸.

«و مرده دیدار نیکو را چهار خاصیت است، یکی آنک روز خجسته کند بر بیننده، و دیگر آنک عیش خوش گرداند و سه دیگر آنک به جوانمردی و مروت را، دهد چهارم آنک به مال و جاه زیادت کند.^۶ اگر کسی قبر خودش را دستور بدهد که بسازد عمرش زیاد می شود. اگر کسی بانی ساختمان مسجدی بشود و آنرا تمام بکند زود می میرد.^۷»

۶. نوروزنامه ص ۷۲-۷۱.

۷. به همین جهت هر کس که مسجدی می سازد گوشه ای از آن را ناتمام می گذارد.

ساعت، وقت، روز

صبح زود تابوت ببینند خوبست.
عروس را شب جمعه ببرند مادر شوهرش می‌میرد.
اگر زن روز جمعه پشت هم بند بی‌اندازد شوهرش او را طلاق می‌دهد.
شب اگر سوت بزنند جنی می‌شوند.
در موقع دوختن لباس کسی راه برود اگر قدمش سبک باشد زود تمام می‌شود و اگر سنگین باشد دوختن آن لباس خیلی طول می‌کشد.
شب نباید اسم حلوا را آورد.
اگر روز شنبه ناخن بگیرند قرض ادا می‌شود روز دوشنبه پولدار می‌شوند، روز جمعه ثواب دارد،* روز پنجشنبه ارث اولاد می‌رسد.^۱ هرگاه شب ناخن بگیرند عروسی و مرگ با هم مخلوط می‌شود.
شب عاشورا اگر در ۴۰ منبر شمع روشن بکنند مرادی داشته باشند برآورده خواهد شد.
شب جمعه اگر مهمان بیاید خیر و برکت می‌آورد و اگر برود خیر و برکت را می‌برد.
در اصفهان معتقدند که نزدیک عاشورا هوا غبار آلوده و گرفته می‌شود.
ماه صفر نحس است بخصوص سیزده آن که از نحس‌ترین روزها بشمار می‌آید.
ماه صفر به قدری نحس است که از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صد و بیست هزارشان درین ماه مردند.

در تابستان شب اول که در حیاط می‌خوابند باید روز جفت باشد و روز طاق خوب نیست.
هر کس شب در گرمابه یا زیر درخت بخوابد بی‌وقتی می‌شود.
روز یکشنبه حمام رفتن بد است.
شب ۲۳ ماه رمضان هر کس عطسه بکند براتش نو می‌شود و تا سال دیگر زنده است.
ماه رمضان که به هم‌هم بیفتند زود تمام می‌شود (نهم، دهم).
شب یکشنبه نباید به خانه کسی رفت.
شب چهارشنبه مال عایشه است.^۲

* نگاه کنید به من لایحضره الفقیه، جلد اول، صفحات ۱۷۰ و بعد از آن.

۱. متراش سر و مگیر ناخن یکشنبه و شنبه و سه‌شنبه.

۲. مثل: روز چهارشنبه یکی پول پیدا کرده یکی پول گم کرده.

* درباره علت نحوست چهارشنبه حدیث مفصلی در جلد اول ترجمه فارسی عیون الاخبار الرضاع، باب بیست و چهارم، ص ۱۸۷ آمده است. و همچنین خلقت آتش را هم به این روز نسبت می‌دهند. (من لایحضره الفقیه، جلد دوم، حدیث ۱۷۹۰ و همچنین عیون الاخبار الرضاع، جلد دوم، ص ۳۵۵).

هرگاه شب آب داغ بپاشند یا آتش بی اندازند و اسم خدا را نبرند غشی می‌شوند چون به بچه‌های از ما بهتران که خوابیده‌اند صدمه می‌رسد.^۳

شب نیمه شعبان هر کس که سایه‌اش به دیوار سر نداشته باشد تا سال دیگر می‌میرد. غروب نباید جاروب کرد چون خانه برچیده می‌شود.

روز جمعه رخت مرد را بشویند گدا می‌شود.

گدای زن که ظهر بیاید شیطان است و گدای مرد فرشته است.

عید غدیر هر کس سوزن بزند انگشتش عقربک* می‌شود.

روز عید قربان کسی خیاطی بکند در مکه به پای حاجی‌ها تیغ فرو می‌رود.

شنبه برای سفر سنگین است.^۴

شب یکشنبه و چهارشنبه در موقع آفتاب زردی نباید به دیدن ناخوش رفت.

شب اگر در تاریکی صدایی بشنوند صدای همزاد است.

شب اول ماه و اول سال (نوروز) باید همه اطاق‌های خانه روشن باشد.

شب عید نوروز رشته پلو بخورند رشته کار بدست می‌آید.

چهل سه‌شنبه حمام بروند دیوانه خواهند شد.

شب در زیر زمین تاریک یا دالان باید بسم الله گفت و گرنه جنی می‌شوند.

رخت نو که روز سه‌شنبه بریده بشود یا پوشیده بشود آخرش می‌سوزد.

شب شانه کردن مو در آینه نگاه کردن پریشانی می‌آورد.^۵

اگر زن شب در آینه نگاه کند هوو سرش می‌آید مگر اینکه آینه را سه بار دور چراغ بگرداند.

اول دشت کاسب نسبه نمی‌دهد ولی ارزان می‌دهد.

سرچراغ مشتری نباید رد کرد و قرض را هم نباید داد.

اگر کسی در خانه ناخوش دار شب سه‌شنبه بماند باید شب یکشنبه هم بماند همچنین است شب

سه‌شنبه و پنجشنبه.

۳. «یکی اینکه به شب می‌واسپریم (داروهای به آب جوشانیده) و هیچ خورشی چیز به اپاختر (شمال) بیرون نریزند، چه دروژ آستن می‌شود و کسی که بریزد باید «ایتها اهوویرو» بخواند» شایست نشایست ۷ ص ۱۲۸ چاپ تاوادیا.

* عقربک: زخم و ورم دردناک که در سرانگشت پیدا می‌شود.

۴. «(۱) اینکه به شب نشاید ریختن به خاصه از جانب اواختر که بتر بود، پس اگر ضرورت ریختن باشد ایتا اهو ویریو

بباید خواندن و آب را آهسته ریختن.»

صد در ص ۲۴ در سی‌ام.

۵. شب در آینه نگاه مکن روز خود همچو شب سیاه مکن.

معروف است که یوسف شب در آینه نگاه کرده بود به این جهت هفت سال در زندان بود.

روز اول ماه نباید دوا خورد و نه به حکیم رفت و نه به دیدن ناخوش بروند.
«روز عید بابا شجاع‌الدین هرگاه روز سه شنبه یا چهارشنبه و یا آدینه اول ماه باشد هر که در آن ماه بمیرد باید یک لنگه کفش او را با خودش در قبر بگذارند که در آن ماه کسی از خویشانش نمیرد.»^۶
«در شب یا روز ۲۷ ماه رمضان برای برآمدن حاجتها دوازده فتیله باید روشن بکنند.»^۷
روز سه‌شنبه و چهارشنبه نباید جاروب کرد.
روز اول ماه جاروب کردن خوبست.
اگر کسی در خانه‌ای باشد که یک نفر در آنجا بمیرد و شب را در آنجا بماند باید هفت شب متوالی در آنجا باشد.

شب یلدا بلندترین شب زمستان است در آن شب باید هندوانه خورد.
شب خوب نیست که از خانه کسی آب ببرند و یا باید کمی آب برده در آن خانه بپاشند و بعد آب ببرند.

غروب که سر چاه یا قنات بروند بی‌وقتی می‌شوند.^۸
شب پیش از نوروز باید کوکو سر سفره باشد ولی شب بعد از نوروز نباید کوکو باشد چون اسمش را که ببرند فقر می‌آورد.^۹

صبح زود که از خانه بیرون می‌آیند اگر ظرف خالی در دست کسی ببیند [ابد] است (بی برکت).
شب که شام غریبان است اجاق خانه باید خاموش باشد.
در ماه صفر سفر کردن خطر دارد.
چله کوچک زمستان اهن و بهمن می‌گویند عهده همه با من.
برای اینکه هوای روز بعد را بدانند شب جلو چراغ با دهن‌ها می‌کنند اگر سرخ رنگ بود آفتاب می‌شود و اگر سفید بود می‌بارد.

«... و من بعضی از آثار انقلابات را از کتب اهل ایران و مصریان نقل نموده؛ چون قمر در شب سیم یا چهارم رقیق و صافی بود روز دیگر هوا صاف بود و اگر در شب منتصف ماه قمر صافی بود هوا صاف شود و اگر سرخ بود علامت کثرت باید بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی بوده و اگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه در وقت غروب آفتاب ابر نبود و بعد از غروب یا قبل از آن ابر شود این همه علامت تأخیر باران است... بانگ کردن زیاد گنجشک بر درختان علامت باران بود... چون دیگ از بالای دیگ پایه فرو گیرند بعد از آنکه طعام پخته باشند و در اسفل او شرارهای آتش بسیار بود با آنکه مرغ خانگی را بسیار

۶ و ۷. کلثوم ننه.

۸. آبی که تنگ غروب بکشند ناخوش است. شایست نشایست.

۹. کوکو طلب کردن آنچه که نیست.

می‌خارد و بانگ بسیار می‌کند یا آنکه پرستو بر گرداب می‌گردد و بانگ بسیار می‌کند یا آنکه گاو میش روی به مغرب بایستد و یک پای را تمام بر زمین نهد یا آنکه گرگ بسیار به آبادانی درآید یا آنکه موش از سوراخ خود چیزهایی که به ذخیره نهاده بیرون می‌اندازد این همه علامت بارندگی است خاصه در اول ماه و در آخر ماه چون بر گرد قمر سرخی خالص پیدا شود علامت سرما بود و اگر دو دایره یا سه دایره زرد یا سرخ بر گرد قمر ظاهر گردد علامت سرمای سخت بود و بانگ مگس‌های بسیار در درون خانه و برجستن گوسفندها در چراگاه از زمین و نمودن روشنایی چراغ مثابه ظلمت این همه علامت سرماست و چون مرغان درختان به زیر آیند و در آب غوطه خورند علامت سرما و بارندگی است و در سالی که درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد زمستان آن سال دراز گذرد و چون دراز گوش رو به مغرب بایستد و زمین با دست می‌کاود و در آسمان نظر می‌کند علامت درازی زمستان بود...»^{۱۰}

آنجا که گرد ماه بود خرمن

آری دلیل قوت بارانست

رخ تو هر که در آینه دید گریانست

چو ماه هاله نماید دلیل بارانست

کلوخ اندازان - جشنی است که می‌خوارگان در آخر ماه شعبان کنند و در آن به افراط می‌خورند و آنرا

سنگ اندازان نیز گویند.^{۱۱}

۱۰. فلک السعاده ص ۷۴.

۱۱. فرهنگ انجمن آرا.

احکام عمومی

آب و نمک مهر فاطمه زهرا است نباید آنرا آلوده کرد^۱ و از کسی نباید دریغ کرد. آب دهن پیرزن تیزاب* است. آب خوردن را اول باید به کوچکتر داد اگر برخلاف آن بکنند روز پنجاه هزار سال باید او را کول بکنند، به روایت دیگر اگر کوچکتر اول آب نخورد آب از سرچشمه خشک می‌شود. ایستاده نباید آب خورد چون در رگ و ریشه‌های پا می‌رود. آب در سفره بگذارند شمر به آب می‌رسد.^۲ در آب نباید شاشید** چون مهر فاطمه است. آب نیم خورده را روی دست بریزند گوشه انگشت‌ها ریشه می‌کند برای رفع آن باید آب‌دهن را به چفت در زد و به پشت انگشتان مالید. نوشیدن یک مشت از آب خزانه مستحب است. آب پاشیدن به کسی علامت سردی است. نان برکت خداست نباید به زمین بیفتد اگر افتاد باید آنرا برداشت و در شکاف دیوار محفوظ کرد.^۳ آتش پیه چشم گرگ را آب می‌کند. بنایی عمر را دراز می‌کند. آدم پیر برکت خانه است. زن پیش شوهرش بی‌ادبی بکند به خانه او حرام می‌شود. مرد نباید در اطلاق سفید تنها بخوابد. هر ستاره‌ای که می‌پرد عمر یک نفر است که خاموش می‌شود. کسی که جادو بکند شرش به خود جادو کننده بر می‌گردد و او را نکبت می‌گیرد.

۱. «(۱۶) و اگر قی در آب کنند یا آب تاختن گناه باشد (۱۷) اگر خیوی (تف) در آب روان افکند خوری گناه باشد (۱۸) و اگر قی در آتش کنند یا آب تنافوری گناه باشد (۱۹) و اگر نا (مردار) در آب یا آتش افکند مرکز آن باشد.» صد در بندهش صفحه ۸۲ و صفحه ۱۴۸.

* تیزاب: تیزاب: تندآب، اسید نیتریک، اسید ازتیک، جوهر شوره، مایعی است بی‌رنگ و تندبو، فلزات را غیر از طلا و برخی فلزات کمیاب دیگر حل می‌کند.

۲. شمر به شکل چهار چشمی است که پیوسته دنبال آب می‌دود و از دور به نظرش سراب می‌آید ولی هرچه می‌دود به آب نمی‌رسد چون در کر بلا آب را مضایقه کرد.

** بول کردن در آب راکد جایز نیست، اما در آب جاری حرام نیست ولی بیم آنست که فراموشی آورد و یا شیطان بر او غالب شود. (ص ۴۴، حدیث ۳۵، جلد اول، من لایحضره الفقیه، همچنین جلد ۶، ص ۲۸۰)

۳. شبیه افکار زرتشتی است.

کیمیای نکت می آورد.
 تنها خوابیدن، تنها خوردن و تنها سفر کردن بد است.^۴
 برای رفتن به زیارت امام باید بطلبید.
 مهمان که در خانه است نباید جاروب کرد.
 به درخت سبز نباید شاشید.
 به درخت سبز نباید سنگ انداخت.
 روز عید غدیر خال بگذارند در روز قیامت ماه می شود.
 چشم درد مال علی و دندان درد مال عمر است.
 قاویت سر سفره بی بی حور و بی بی نور را نباید مرد بخورد.
 از بیاض* گردن دختر بوی بهشت می آید.
 اگر از توپ افطار مدتی بگذرد و افطار نکنند آن روزه را شیطان می برد.
 چوبی که در موقع سوختن صدا بکند باید چخ گفت چون این صدای سگی است که از جهنم می آید
 آتش ببرد.

قرآن را بعد از خواندن نباید باز گذاشت چون شیطان آن را می خواند.
 ریش را زیاد شانه بزنند شهوت زیاد می شود.
 اگر ایستاده شلوار بپوشند تا سه روز دعا مستجاب نمی شود.
 به لقمه مهمان نباید نگاه کرد.
 استخوان خورشت را در پلو فرو بکنند فحش به آشپز است.
 پشت سر مسافر نباید کاغذ نوشت و سیاهی فرستاد.
 شام را حتماً باید خورد تا رگ عشاء را بشکند.
 هر کار خوبی که انسان می کند ملائکه روی دوش راستش می نویسد و کار بد را ملائکه روی دوش
 چپش.**

کسی که جای تازه‌ای را ببیند باید یک مرغ سیاه بدهد.
 عدد ۱۳ نحس است.**

۴. «(۲) می‌باید که مردم پیش از آنکه نان خواهند خوردن اول سپاس ایزد عز و جل بگویند شکر نعمتها بگذارند و در نان خوردن حدیث بکنند (۳) چون نان بخورند دیگر بار سپاس ایزد تعالی بگویند.»

صد در بندهش ص ۱۳۱.

(*) نگاه کنید به: من لایحضره الفقیه، جلد ۶، ص ۲۸۶)

* بیاض: سفید، سفیدی.

** در این باره روایت فراوان است که مجال یاد کردن همه آنها نیست.

هر کس دور نان را بچیند روز قیامت کناره‌های نان مار شده به گردنش می‌پیچد.
بریدن نان با کارد گناه دارد.
پوست خربزه را نباید سوزاند چون رویش یا علی نوشته.
طیب یا کسی که به عیادت ناخوش می‌آید اگر قدمش سبک یا خوب باشد ناخوش زود خوب می‌شود
و اگر سنگین باشد حالش بدتر می‌شود.
تفنگ خالی را نباید رو به کسی گرفت چون ممکن است شیطان آنرا پر بکند.
چاقوی باز را نباید به دست کسی داد.
بسم الله که بگویند جن و غول و شیاطین فرار می‌کنند.^۵
ته ظرف غذا را اگر تمام نکنند و پس مانده بگذارند گناه دارد.
زن تا بچه‌دار نشود نباید با شوهرش از خانه بیرون برود.
زن باید چراغ خانه‌اش را غروب خودش روشن بکند.
به گدا باید سلام کرد چون ممکن است خواجه خضر باشد و به صورت گدا درآمده باشد.
استخوان را روی بام بیندازند ثواب دارد.*
روز قیامت چشم‌ها می‌رود کاسه سر، و پدر فرزند خود را نمی‌شناسند.
نزدیک قیامت که می‌شود نژاد انسان به قدری کوچک می‌شود که پیرزن می‌تواند در نی قلیان بنشیند
و زنبیل بیافد.
پل صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است.
خنجر شمر در زیر زمینی است و در روزهای عاشورا از آن خون می‌چکد.
آنچه که روی زمین هست در دریا هم هست.
خدا می‌تواند تمام دنیا را در پوست یک تخم‌مرغ بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ بزرگ شود یا از مقدار
آن عالم بکاهد.**

→ *** مسیحیان بیش از سایر ملل به نحسی عدد ۱۳ اعتقاد دارند و تاریخچه نحسی ۱۳ در دین مسیح به این شرح است که، بطوری که می‌دانیم «یهودا اسخریوتی» که یکی از ۱۲ نفر حواریون و شاگردان مسیح بود، او را در مقابل مقدار ناچیزی پول به شیوخ کلیمی که وجود مسیح و تعلیمات او را مخالف مصالح نامشروع خود می‌دانستند، تحویل داد و آنها وی را مصلوب کردند. حال می‌گویند قبل از اینکه «یهودا اسخریوتی» مسیح را به شیوخ کلیمی تحویل دهد، مسیح و ۱۲ نفر شاگرد در مجلسی جمع بودند و چون مسیح اولین و به حسابی سیزدهمین نفری بود که آن جلسه را ترک گفت و بعد از آن مصلوب شد، از اینرو مسیحی‌ها رقم ۱۳ را نحس می‌دانند.

۵. مثل: پول غول است و ما بسم الله.

* شاید بخاطر اینکه اجنه در آن سهم دارند. (من لای...، جلد ۴، ص ۴۷۹)

** در اصول کافی جلد ۱، ص ۱۰۲ حدیثی در این زمینه آمده است.

دنیا که آخر می‌شود مثل کف دست صاف می‌شود بطوری که اگر این طرف دنیا یک تخم مرغ بگذارند از آن طرف دنیا پیدااست.

دنیا را محض خاطر پنج تن آفریدند.^۶

کسی که خودکشی بکند نمی‌میرد در آن دنیا او را چهار میخ می‌کشند و در میان زمین و آسمان هست تا اینکه موقع مرگ طبیعی‌اش برسد چون زندگی و مرگ به امر خداست و بدست بشر نمی‌باشد. سیدها با هم پسر عمو (بنی‌عم) هستند.^۷

چند نفر که با هم حرف می‌زنند اگر یک مرتبه خاموش شدند علامت اینست که در آن لحظه از زیر زمین گنج رد می‌شود به روایت دیگر عزرائیل می‌گذرد.

باید پیوسته شکر نعمت خدا را بجای آورد و به کارهای خدا ایراد نگرفت تا نعمتش زیادتیر بشود.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

در مجلس عزاخانه باید طاق رفت جفت نرفت که بد یمن است و قلیان را هم در این جور مجالس باید تک بیاورند اگر جفت بیاورند بد است.

هر کس بساط ختم را درست می‌کند باید خودش هم آن را برچیند و گرنه بد آیند است.

عاق والدین - پدر و مادر که به بچه‌شان نفرین بکنند بعد از آنکه بچه بمیرد از گورش آتش می‌بارد و گناهش پوزش ناپذیر است، همیشه به آتش دوزخ خواهد سوخت. خون زن شوم است.

خون سید شوم است (یعنی او را نباید کشت).

رفتن پای پیاده به شاه عبدالعظیم و گردانیدن سه دور تسبیح صلوات ثواب زیاد دارد.

اگر حرامزاده به زیارت بی‌بی شهربانو برود دماغش خون باز می‌شود و اگر مرد ناپاک به قنات آن نگاه بکند آبش کم می‌شود.

«هر زمینی که درو گنجی یا دفینی باشد آنجا برف پای نگیرد و بگدازد و از علامتهاء دفین یکی آنست که چون زمینی خراب باشد بی گشتمند و اندران سپر غمی رسته بود بدانند که آنجا دفین بوده و چون شاخ کنجد ببینند یا شاخ بادنجان به دامن کوه که از آبادانی دور بود بدانند که در آنجا دفین است و چون زمینی شورناک باشد و بر آن به قدر یک پوست گاو خفتن خاک خوش باشد یا گلی که مهر را شاید بدانند که آنجا

۶. «(۲) چه در دین به پیدااست که دادار اورمزد زرتشت را گفت ای زرتشت به از تو به عالم کسی نیافریدم و پس از تو هم نیافرینم تو گزیده منی و این عالم از بهر تو پدیدار کردم.»

صد در ص ۵۶ در هشتاد و یکم.

۷. آدم از خاک و سید از نور است آدمیت ز سیدان دور است.

* تذرو: خروس صحرائی، قرقاول.

** ذُراج: پرنده‌ای است شبیه به کبک، پرهایش دارای خال‌های سیاه و سفید... در فارسی پور و جرب هم گفته شده.

دفینست، و چون انبوهی گرگان ببینند و آنجا مردار نباشد بدانند که آنجا دفینست و چون بارانی آید و بر پاره‌ای زمین آب گرد آید بی‌آنکه مفاکی باشد بدانند که آنجا دفینست ... و چون تَدْرُو* را ببینند و دراج** را که هر دو یک جا فرود می‌آیند و نشاط و بازی می‌کنند یا مگس انگبین ببینند بی‌وقت خویش که بر موضعی گرد آیند یا درختی ببینند که از جمله شاخه‌های او یک شاخ بیرون آمد جداگانه روی سوی جایی نهاده از همه شاخها افزون باشد بدانند که آنجا دفینست.»^۸

دستورها و احکام عملی

هرگاه از روی شوخی به روی کسی کارد یا چاقو بکشند باید سر آن را سه بار به زمین زد تا خون نکند.

اسم ناخوشی‌های بد را به زبان بیاورند (وبا... طاعون) باید مابین شست و انگشت سیابه را با دندان گزید.

زن‌ها که از چیزی تعجب بکنند می‌گویند: رو به کوه سیاه.

هنگام آب نوشیدن زن باید چادر و مرد باید کلاه سرش باشد هرگاه نبود باید دست را روی سرشان بگذارند.

کسی که خواب ببیند و محتلم بشود می‌گویند: ملایک پرده از جلو چشمش برداشتند و یا می‌گویند که: خاک نفرینش کرد.^۱

هرگاه به نیت اینکه مرادشان داده شود در روضه‌خوانی یک استکان بدزدند وقتی که مرادشان داده شد شش فنجان خریده و به مجلس روضه رد می‌کنند.

هرگاه کسی که چشمش شور است از کسی تعریف بکند برای اینکه به آنکس صدمه نرسد جای قدم‌های او را باید با کارد رویش خط کشید. و یا اینکه یک تکه از بند شلوار یا لباس نظر زننده می‌سوزانند و خاکستر آنرا به بینی مریض می‌مالند.

از کسی تعریف بکنند برای اینکه چشم نخورد باید انگشت به خاک ته کفش تعریف کننده زده روی نافش بمالند.

در موقع دویدن یا برای اینکه کاری را به سرعت انجام بدهند در آستین خودشان فوت می‌کنند.

برای اینکه بخواهند مهمان برود یا سر آفتابه رو به قبله زیر ناودان عرقچین می‌گذارند یا دسته هاون در اجاق راست می‌کنند و یا نمک در کفش مهمان می‌ریزند.

بچه‌ها معتقدند که لای کتاب یا قرآن اگر پر طاوس بگذارند و کمی خاک قند بپاشد آن پر بچه می‌کند و زیاد می‌شود.^۲

۱. شبیه افکار زرتشتی است چون در اوستا نطفه مرد (سمن) نباید به هدر برود و باید بچه بشود و هر آینه به هدر رفت گناه بزرگ است.

رجوع شود به ویدیو داد فقره ۷۶-۷۴ و ۱۰۷-۱۰۲.

«(۲) پرهیز کردن (از آسمان) آنست که تخم و آب پشت خویش به زیان نیاورد و بناسزا مردم ندهند: (۳) چه هرگاه که منی خویش نه نیک دارند مینو آسمان آن کس را بیازارد و به نزدیک دادار اورمزد خصمی آن روان کند و نگذارد که روان او به بهشت رسد.

بندهش ص ۱۴۶.

فتیله چراغ را باید پایین کشید تا خودش خاموش بشود هرگاه پف بکنند عمر را کوتاه می‌کند.^۳
هرگاه زیاد بخندند باید به ناخن شست و یا مابین شست و انگشت سبابه را نگاه کرده بگویند: اللهم لاتمقتنی (خدایا مرا غضب نکن!)

کسی که لباس تن خود را بدوزد باید در آن مدت یک تکه از لباسش را به دندان بگیرد.^۴
از حمام که در می‌آیند می‌گویند: صحت آب گرم، و جواب می‌دهند سلامت باشید.
اگر شب گرگ به آدم حمله کند کبریت آتش بزنند پیه چشمش آب می‌شود و اگر سگ حمله بکند باید خوابید.

واجب است که پی خانه، گود حمام و حوض که کنده شد قربانی بکنند تا خون نکند.
در خانه را که کار می‌گذارند باید قصاب دستش را به خون قربانی آلوده کرده به در بزند.^۵
زنان حرف نشنیده که بشنوند لنگه چاقچور به سرشان می‌اندازند.
صحبت چیز بد که بشود مثل مرگ، ناخوشی و یا جانوران مودی می‌گویند: ساعت سنگین است.
کسی که زیاد ظرف و چیز می‌شکند برای اینکه عادت از سرش بیفتد باید چیز خوراکی بدزد و برود در کنار آب رودخانه بخورد.

خانه تازه که بخرند اول باید آینه و قرآن در آنجا فرستاد و تبریک و مبارکباد گفت و لعنت بر شیطان باید کرد که دشمن خوشی و آسایش است.

هرگاه نیت بکنند و از سه پشته سوار چیزی بپرسند هرچه بگویند باید به حرف او رفتار کرد.
آفتاب زردی که آب بنوشند باید کمی از آن به پشت سر بپاشند و بگویند: مرده تشنه است!
برای اینکه پاکت زود به مقصد برسد روی می‌نویسند ۸۶۴۲ (۲ب ۴د ۶و ۸ح) بدوح و این نام فرشته‌ای است که مراسلات را می‌رساند.^۶

نام کسی ببرند و آن شخص وارد بشود بطور یقین حلال‌زاده است.
کسی که می‌خواهد صبح زو بیدار بشود به متکا می‌گوید: دین آسیابان و گمرکچی و مرده شور به گردنت اگر مرا دیر بیدار کنی.^۷

برای رفع نحوست عدد سیزده در موقع شمردن بجای سیزده می‌گویند: زیاده.

۲. پر طاوس بر اوراق مصاحف دیدم
گفتم این منزلت ز قدر تو می‌بینم بیش
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد
هر کجا پای نهد دست نداردش بیش (سعدی)

۳. بستن جلو دهان را در آتشکده بیاد می‌آورد. برای اینست که آتش آلوده نشود.

۴. چون مرده نمی‌تواند چیزی را به دندان بگیرد.

۵. اینگونه قربانی‌های خونین مخصوص اقوام سامی، عربها و جهودهاست بخصوص در نزد کلیمی‌ها خیلی شیوع دارد.

۶. میرزا آقاخان کرمانی در سه مکتوب گمان کرده است که بدوح از «بدو» ارسی گرفته شده است.

۷. این یک نوع القاء خود بخود Auto - Suggestion است.

برای اینکه زخم سالک زودتر از یک سال خوب بشود عوض سالک باید گفت ماهک.
 توپ ظهر که در می‌رود باید سر انگشت را بوسیده به پیشانی ببرند.
 از مجلس عزاخانه که بر می‌گردند لازم است قبل از ورود به خانه کفش‌هایشان را این پا آن پا کنند.
 اگر زنی چادرش در مجلس عزاخانه بسوزد باید چادرش را گرو گذاشته هم وزن آن خرما بخرد و خیر
 کند بعد چادرش را پس بگیرد و گرنه شوهرش می‌میرد.
 دندان صد و بیست سال را هر کس در بیاورد نباید به کس دیگر نشان بدهد اگر نشان بدهد خودش
 می‌میرد و کسی که آنرا دیده صد و بیست سال عمر می‌کند.
 هرگاه گوش صدا بدهد علامت اینست که کسی یاد آن شخص را کرده باید دوستان و آشنایان را یک
 به یک بیاد آورد صدای گوش به اسم هر کدام از آنها ایستاد آن شخص یاد او را کرده است.
 اگر در بین راه دو نفر به هم پشت پا بزنند باید برگشته انگشت کوچک خود را به هم قفل کنند و گرنه
 دعوایشان می‌شود.
 دور کسی نباید گشت چون بلاگردان آن شخص می‌شود. هرگاه گشتند برای دفع شر باید از همان راه
 دوباره برگردند.*
 گیس زن را که می‌شمرند باید بگویند: یک خرما دو خرما... و گرنه چشم می‌خورد و می‌ریزد.
 چیزی گم بشود گوشه‌ای از لباس را گره زده بگویند: بستم بخت دختر شاه پریان را. و یا بگویند:
 شیطان مالم را بده مالت را می‌دهم.
 نخ نازک یا ابریشم را که گره بخورد اگر بخواهند به آسانی باز بشود بگویند: واشو و گرنه می‌دهمت
 دست جهوده.
 پیش آمد ناگوار برای کسی رخ بدهد و به خوشی بگذرد معلوم می‌شود آن شخص قرآن داشته برای
 دفع شر باید شب زیر سرش پول بگذارد و فردا صبح به گدا بدهد.
 در موقع روشن کردن چراغ دعای مخصوص می‌خوانند و به سبزه یا آینه یا اسب و یا روی خوش نگاه
 می‌کنند.^۸
 اگر زن عادت بکند که آخر غذا یک لقمه نان و پنیر بخورد هیچوقت هوو سرش نمی‌آید.
 نان برکت خداست اگر زیر پا بیفتد باید آنرا برداشت بوسید و در سوراخ دیوار گذاشت و گرنه قحطی
 می‌شود.
 اگر چیزی گم بشود الحمد بخوانند و گوشه چادر را گره بزنند بعد از آنکه پیدا شد قل هوالله بخوانند و
 گره را باز بکنند.

* اصطلاح: دورت بگردم.

۸. این عادت در زمان ساسانیان نیز مرسوم بوده است. (دینکرت ۴۴-۲۰-۸).

در موقع لباس بریدن یا واقعه خوش می‌گویند: چشم شیطان کور، گوش شیطان کر.
زنی که حیض باشد اگر دست به بعضی گله بزند گل پژمرده می‌شود.
از خوشگلی کسی حرف به میان بیاید برای اینکه او را چشم نزنند باید به تک بینی نگاه نکنند و با سر انگشت آنرا لمس نکنند.
آدم یا حیوان و یا چیز قشنگی را ببینند باید بگویند ماشاالله وگرنه ممکن است آنرا چشم بزنند و بلایی متوجه آن بشود.^۹

۹. «اینکه چیزی ببینند که به چشم نیکو آید بنام ایزد نباید گفتن (۲) چه اگر بنام ایزد نگویند آن چیز را زبانی افتد یا گزندی رسد گناهکار باشد تا معلوم باشد.»

چند اصطلاح و مثل

اصطلاحات و امثال و رمزهای لغات رابطه مخصوصی با روحیه عوام دارد. به نظر می‌آید که عوام برای بیان مشاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغات و تتبع منطقی آن ندارند و آنچه که در نتیجه مشاهده احساس می‌کنند با اولین تشبیهی که به نظرشان می‌رسد بیان می‌نمایند. این لغات هرچه نزدیکتر با روحیه عامه است قوی‌تر و زنده‌تر می‌باشد و پیدایش زبان وابستگی مستقیمی با این لغات و اصطلاحات نشان می‌دهد. از جمله لغاتی که از تقلید آواز جانوران و صدای اشیاء پیدا شده^۱ چنانکه کلمات و لغات ابتدایی بچه نیز از همین تقلید ناشی شده مانند: به‌به‌ئی، پوفه، جوجو... و بعد همین لغات در زبان معنی خاص به خودش گرفته مانند: عطسه، غوغا، کوکو، قهقهه، ور زدن، هرت کشیدن، ونگ، فیف، تف، میومیو، خرخر، هن‌هن، واق‌واق، غارغار، جیک‌جیک، چهچه، عرعر، دنگ دنگ، بام‌بام، غه‌غه، غلغل، چک‌چک، قرچ‌قرچ، وز وز، چلب‌چلب، شلب‌شلب، شرب‌شرب، که‌که، ملچ‌ملچ، هاف‌هاف، لف‌لف، گرگر، تپ‌تپ، جلز و لزلز، نیچ‌نیچ، شر شر، کروچ‌کروچ، دق‌دق، خش و فش...

همچنین اصطلاحات و کنایات که در زبان تصویر مجازی بخود گرفته و بطور استعاره می‌شود، مثلاً اسم قسمت‌های مختلف کوزه از اعضای بدن گرفته شده: دهنه، لبه، گردنه، دسته، شکم کوزه، کمر کوزه و پایه کوزه یا ته کوزه^۲ و یا اصطلاح: آب زیر کاه که برای آدم دو رو استعمال می‌شد، دماغش چاق است یا نانش توی روغن است برای دولتمند. دستش به دهنش می‌رسد برای متوسط و دستش کج است برای دله دزد و غیره...

ازین قبیل امثال در اصطلاحات بی‌شمار است که از موضوع ما خارج می‌باشد و در اینجا فقط به اصطلاحاتی اشاره می‌شود که مربوط به اعتقادات عوام است:

سلام سلامتی است.

سلام مستحب است و جوابش واجب است.

به تیغ آفتاب قسم.^۳

1. Onomatopée.

۲. به همین مناسبت شباهت اعضای تن انسان با کوزه است که خیام در فلسفه مادی خودش پیوسته ذرات تن آدمیزاد را در کوزه شراب جستجو می‌کند و در کارگاه کوزه‌گر با کوزه‌ها صحبت می‌کند و زندگی پیشین آنها را روی زمین به یاد می‌آورد:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است

در بند خم زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او می‌بینی:

دستی است که بر گردن یاری بوده است؟

۳. احترام به فروغ و سلام کردن به چراغ از عادات پیش از اسلام است. فردوسی گوید:

بسوی سلمان قسم.

به اجاق پدرت قم.

به شاه چراغ قسم.

صدقه رفع بلاست.

مهمان حبیب خداست.

کاسب حبیب خداست.

دل به دل راه دارد.

کی کار شیطان است.

برو پیشانیت را عوض کن.^۴

هرچه خاک اوست عمر شما باشد! و یا فلانی عمرش را به شما داد.

یک نظر حلال است (یعنی بر دختری یا زنی که با او قصد ازدواج دارند یا می‌خواهند ببینند تا شاید بپسندند).

از آتش خاکستر عمل می‌آید (تأثیر موروثی برعکس).

هر که به زیارت برود استخوانش سبک می‌شود.

خاک برایش خبر نبرد. (در موقعی که از شخص مرده بدگویی نکنند).

شب جمعه مرده‌ها آزادند.

یک دنده از اصفهانی‌ها نجس است.

از دنده چپ بلند شده.

شب چهارشنبه مال عایشه است.

چشم چپش به فلانی افتاده.

سیب سیری است.^۵

درد و بلای (فلانی) بخورد بجان (فلانی).

به جانهای روشن به دلهای پاک

همه آرزو دیدن چهر تست

به رخشنده اختر به تاریک خاک

که ما را همه دل پر از مهر تست

از کتاب ویس و رامین:

برو بسیار مشک و عود سوزم

بدان آتش بخور سوگند محکم

کنون من آتش سوزان فروزم

تو اینجا پیش دینداران عالم

۴. مطابق اسلام آینده هر کسی قبلاً تعیین شده و روی پیشانیش نوشته شده این اصطلاح را به کنایه می‌گویند، یعنی

بدبختی را نمی‌شود چاره کرد (رجوع شود به قصه ماه پیشونی).

به بدستم بده اگر مردی.

۵. سیب سیری است نار نامردی

دستش زیر سر (فلانی) است.
 کلاغ زاغیش را چوب زد.
 تره به تخمش می‌رود حسنی به باباش.
 در موقع دیدن چراغ می‌گویند: سلام علیکم شاه چراغ.
 چو نام سگ بری چوبی بدست آر.
 مویش را آتش زدند.^۶
 یک مو از تن (فلانی) به تن او نیست.
 هیچ دو نیست که سه نشود.^۷
 بچه پسر، اجاق مرد را روشن می‌کند.
 دهن باز بی روزی نمی‌ماند.
 وصیت مبارکست (عمر را زیاد می‌کند).
 چشمم کف پات (برای نظر نزدن).
 هفت قرآن در میان.
 اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست.
 شستم خبردار شد.
 دلم تکان خورد.
 میان حلال و همسر را نباید به هم زد.^۸
 عقد پسر عمو و دختر عمو در عرش بسته شده.
 آب نطلبیده مراد است.
 در خانه‌اش بسته است (آیند و روند ندارد و بعد از مرگش پسر ندارد).
 کلید در خانه‌اش روی بام افتاد (وارث نداشت خانه‌اش برچیده شد).
 گوشش زنگ بزند یا صدا بکند (از غایب که حرف بزنند).
 شب مرگ را کسی در خانه‌اش نمی‌خواهد.
 نعل در آتش گذاشتن.
 طلسمش را جهود آورد.

۶. اشاره به قصه سیمرغ و اژدها و داستان زال که سیمرغ او را بزرگ می‌کند و در موقعی که پدرش او را از سیمرغ می‌گیرد سیمرغ یکی از پره‌های خویش را به او می‌دهد تا در موقع احتیاج آن پر را بسوزاند و سیمرغ حاضر بشود.
 ۷. ای ضیاءالحق حسام الدین بیار این سوم دفتر که سنت شد سه بار

(فلانی) بوی حلوا می دهد (پیر شده و مردنی است).

خاک (فلان جا) دامن گیر است.

کلاهمان توی هم رفت.

پا توی کفش کسی کردن.

معنایی پشت در نشسته.

دور از حالا (در موقعی گفته می شود که از رابطه مرده با شخص زنده ای حرف به میان بیاید).

مگر کله گنجشک خوردی.^۹

گوهر شکم - به زنی می گویند که فرزند پسر داشته باشد.

خاک مرده دورش پاشیده اند.

هر کسی آب قلبش را می خورد.

در هفت آسمان یک ستاره ندارد.

۹. چون این پرنده زیاد صدا می دهد و جیک جیک می کند این مثل را برای کسی می آورند که پر حرف باشد.

چیزها و خاصیت آنها

فیروزه فیروزبختی می‌آورد و هر کس انگشتر فیروزه به دستش باشد سبب گشایش کارش می‌شود.^۱
مهره‌مار برای سفید بختی خوبست.^۲

نظر قربانی (چشم گوسفند است که روز عید گوسفندکشان قربانی می‌شود و چشم او را خشک می‌کنند) برای دفع چشم زخم مؤثر است (بخصوص اگر آنرا بدزدند) و با تکه ای نمک و خرمهره سبز به نخ می‌بندند و به کلاه بچه و یا به سر شانه‌اش می‌آویزند.

ببین و بترک - کجی آبی - هفت مهره - دندان ببر - سم آهو - ناخن گرگ - چشم باباقوری و پارچه کبود برای رفع چشم زخم همراه بکنند خوب است.

سنگ که زیاد در مجاورت آفتاب باشد لعل می‌شود؛

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک بخون جگر شود

قلیاب سرکه را که دختر باکره زیر ناودان رو به قبله بکوبد برای باطل کردن سحر و جادو خوب است.
فندق (یا بادام یا گردوی) توی سمنو را کسی که خودش داشته باشد از همه بلاها ایمن خواهد بود.^۳
پیه گرگ از نظر می‌اندازد.

خوردن ماهی و ماست با هم بد است.^۴

شاش پسر نابالغ جادو را باطل می‌کند.^۵

شاش زخم را خوب می‌کند.

شاشیدن پشت دیوار نکبت می‌آورد.

شاشیدن در آب خزینه نسیان می‌آورد.

در حمام کسی بشاشد کور می‌شود.

برای باطل کردن سحر در حمام روی شست پا بشاشند مجربست.

قورباغه به کسی بشاشد تب می‌آورد.

پوست پیاز و تخم‌مرغ را بسوزانند آدم جنی می‌شود.

۱. «گویند نگاه کردن بر آن روشنایی چشم می‌آورد.» بر جان «پیروزه از بهر نامش را و از بهر عزیززی و شیرینی دیدارش، و خاصیتش آنک چشم زدگی باز دارد، و مضرت نرسیدن در خواب.» نوروزنامه ص ۲۸.

۲. طریقه بدست آوردن آن قبلاً گفته شده. (ص ۲۸).

۳. کلثوم ننه.

۴. مثل: ماهی و ماست؟ عزرائیل گفته مگر تقصیر ماست؟

۵. برای کچلی هم خوبست.

کسی که بترسد نمک در دهنش می‌گذارند.

پشم شتر را با خود داشته باشند برای تب و نوبه خوبست.

برای اینکه مهمان برود نمک در کفشش می‌ریزند.

نمک قابل ستایش و احترام است، در نزد عوام کسی که نان و نمک کسی را بخورد رهین منت او خواهد بود^۶ و کسی که برخلاف آن رفتار کند نمک به حرام و نمک نشناس نامیده می‌شود.

دست بی‌نمک دست بی‌خیر و برکت است و در اصطلاح هرچه نمک ندارد لوس و بی‌مزه است مثل صورت بی‌نمک. همچنین مانند مقدسین به نمک قسم می‌خورد و نفرین می‌کنند چنانکه می‌گویند: نمکم بگیردت یا نمکم بزنت.^۷

می‌گویند کیومرث یا یکی از پادشاهان قدیم ایران نمک را پیدا کرد به این ترتیب که در بیابان بجای ظرف، گوشت شکار را روی تخته سنگی برایش آوردند، وقتی چشید آنرا خوشمزه‌تر از معمول یافت و پی‌برد که آن سنگ از نمک بوده که خوراک را روی آن گذاشته بودند و از آن زمان استعمال نمک در خوراکی‌ها مرسوم می‌شود. این پیش‌آمد را گمان کرده‌اند که خدا فراهم کرده تا بنده‌هایش استعمال نمک را فرا گیرند. به حساب ابجد نمک و علی هر کدام «۱۱۰» می‌شوند و شاید نمک به این مناسبت مقدس شده باشد. سرکه انداختن آمد نیامد دارد.^۸

باران نیسان که هفتاد روز بعد از نوروز می‌آید، روی سر کسی ببارد موی سر را پر پشت می‌کند و اگر به ناخوش بدهند شفا می‌یابد.

غدد گوشت را هر کس بخورد غدد در می‌آورد.

ماست و کاهو عمر را زیاد می‌کند.

جرم چپق مار را می‌کشد.

آب دهن برای زخم خوبست.^۹

۶. اصطلاح نمکش را خورد و نمکدانش را شکست.

۷. نخست آزاده رامین خورد سوگند
به یزدانی که گیتی را خدواند
به ماه روشن و تابنده خورشید
به فرخ مشتری و پاک ناهید
به نان و به نمک به دین یزدان
به روشن آتش و جان سخن دان

(ویس و رامین)

۸. بطور کلی آمد نیامد دامنه وسیع دارد ممکن است از کاشتن گیاه‌ها یا نگاهداری جانوران و یا اشخاص و هر کاری که شروع می‌کنند برای یک نفر خوب باشد و به او «بیاید» و برای دیگری بد باشد و به او «نیاید» و آن هم پس از آزمایش معلوم می‌شود.

۹. «اگر لعاب دهن آدمی بر جراحتها مالند سود دارد و گزیدگی هوام* حشرات زهردار و مودی) و آدمی را منفعت دهد و پازهر (پادزهر) همه خاصه اگر آدمی گرسنه یا تشنه بود و آب دهن آدمی که ناهار برد کشنده جمیع جنبنده‌ها بود.» هزار اسرار.

دود کردن پشکل ماچه الاغ (عنبر نصارا) برای کلیه بادها و ناخوشی‌ها سودمند است. تار عنکبوت برای شکستگی و بریدگی نافع است و خون را بند می‌آورد.^{۱۰} تربت سیدالشهدا را روز اول ماه بخورند ثواب دارد. ماست را باید خورد و کاسه‌اش را زیر سر گذاشت و خوابید.^{۱۱} از شیرینی که سر عروس شابهش می‌کنند هر دختری بخورد بختش باز می‌شود. گلوی کسی درد بگیرد باید آنرا نجس کرد تا خوب بشود. برای اینکه به اتموبیل صدمه نرسد نظر قربانی و کجی آبی جلو آن آویزان می‌کنند. برای تولید محبت نعل در آتش می‌گدازند. دود کردن کندر و اسفند هر روز صبح گشایش کار است. سرکه انداختن و کشمش درست کردن آوارگی می‌آورد. شیر مادیان به بچه بدهند هیچ وقت سیاه سرفه نمی‌گیرد. کسی که هول بکند الماس یا چفت در را سه بار در آب زده آنرا به او می‌نوشانند. گوشه لب که زخم بشود و یا تب خال بزند نشان اینست که شیطان دهنه زده باید چفت در را به آن بزنند تا خوب بشود. کسی را که نمی‌خواهند ببینند پشت سرش دیزی از کار درآمده به زمین می‌زنند. هر کس دندان صد و بیست ساله را ببیند عمرش زیاد می‌شود. اگر سرکه در خم برگردد (شراب شود یا بی‌مزه شود) یک نفر از اهل خانواده می‌میرد. قندرون جویدن ریش را کوسه می‌کند و هرگاه فرو بدهند شاش‌بند خواهند شد. سگ هار کسی را بگیرد باید از مویش سوزانیده روی زخم بگذارند. دانه کرچک مانع چشم زخم است. هر کس ناخن بخورد جوع می‌گیرد. هر کس موی گربه را بخورد آزار مراق می‌گیرد. پنیر ذهن را کم می‌کند.^{۱۲} فال قلم‌نی (رگ چوبی که میان قلم است) اگر آسمان ندیده بخورند ذهن را زیاد می‌کند.

آب دهن در عملیات جادوگری و برای دفع چشم زخم و غیره نیز بکار می‌رود.

۱۰. «تنیده عنکبوت بر جای خون برآمدن نهند امساک پذیرد.» نزهةالقلوب.

۱۱. چونکه ماست خواب می‌آورد.

۱۲. پنیر و گوشت خر شرعاً مکروه است.

* خوردن گوشت اسبان و خران و استران و چهارپایان اهلی حلال است، اما مردم آن را ناخوش دارند. (حدیث ۴۱۹۷،

جلد ۴، من لایحضره الفقیه)

شلغم شعر را زیاد می‌کند.

گاو دارو برای چاقی خوب است باید شب مهتاب روی بام لخت بشوند و به تمام تن بمالند مگر به بینی چون آن را هم بزرگ می‌کند.

سورمه به خورد کسی بدهند صوایش می‌گیرد.

هر زنی پوست زائد ختنه را گرم گرم فرو بدهد پسر خواهد زائید.

فرفره صدادار یا غارگارک ناخوشی می‌آورد.

از آجیل توی سمنو زبان نزنه بردارند و مایه ته کیسه بکنند همیشه پولدار خواهند بود.

آب چاله میدان تهران را هر کس بخورد سالک در می‌آورد.

همه خوراکی‌ها و داروها یا گرمند و یا سرد و مزاج اشخاص مطابق طب عوام بر چهار گونه است:

حرارتی، رطوبتی، خنک و سرد و برای اعتدال مزاج باید خوراک مخالف طبع و مزاج خودشان را انتخاب

بکنند و تأثیر هر کدام از این امزجه غلبه کرد خوراک ضد آنرا بخورند تا اعتدال از دست نرود.

شیر آدم خوب و بد تأثیر خودش را در اخلاق و صفات و عادات بچه انتقال می‌دهد. چنانکه بطور

نفرین گفته می‌شود: تف به شیرت بیاید، پستانش بسوزد که شیر دهنت گذاشت و یا در موقع آفرین

می‌گویند: آفرین به شیر پاکی که خورده.^{۱۳}

تخم لاک‌پشت و مغز سر سگ توله نوزاد برای جادو بکار می‌رود.

مخمل مشکی آب ندیده برای سیاه سرفه خوب است.

خون خرگوش برای سل خوب است.

هرگاه عروسک توی گوشت خام را بزک کنند و لای پارچه پیچیده در خانه‌ای چال کنند و یا روی بام

بیندازند در آن خانه دعوا می‌شود.

کسی که گوشت خوک بخورد جادو به او کارگر نیست.

«و از خاصیت‌های زر یکی آنست که دیدار وی چشم را روشن کند، و دل را شادمان گرداند، و دیگر آنک

مرد را دلاور کند، و دانش را قوت دهد. و سه دیگر آنک نیکویی صورت افزون کند، و جوانی تازه دارد. و

پیری دیر رساند و چهارم عیش را بیفزاید و به چم مردم عزیز باشد.»^{۱۴}

«چون به میل زرین چشم سرمه کنند از شب کوری و آب دویدن چشم ایمن بود، و در قوت بصر

زیادت کند و خلاخل زرین چون بر پای باز بندند بر شکار دلیرتر و خرم‌تر رود، و هر جراحی که به زر افتد

زود به شود... و به کوزه زرین آب خوردن از استسقا ایمن بود و دل را شادمانه دارد.»^{۱۵}

۱۳. معروف است که چنگیز از ماده گرگ پرورش یافته و به این جهت خونخوار شد.

۱۴. نوروزنامه ص ۲۰-۲۱.

۱۵. نوروزنامه خیام ص ۲۱.

«... و هر که زر را بی آنک در خنبره یا چیزی مسین یا آبگینه نهد، همچنان در زیرزمین دفن کند چون بعد از سالی بر سر آن رود زر را باز نیابد پندارد که کسی برده است کاندز دیده باشند لیکن به زیر زمین رفته باشد، از بهر آنک زرگران باشد و هر روز فروتر همی رود تا به آب رسد.»^{۱۶}

«یکی یاقوت که از گوهرها قسمت آفتاب است و شاه گوهرها ناگدازنده است. و هنر وی آنک شعاع دارد و آتش بر وی کار نکند، و همه سنگها ببرد مگر الماس را و نیز خاصیتش آنک وبا و مضرت تشنگی باز دارد.»^{۱۷}

زده تخم مرغ برای قوت کمر و چانه خوب است.^{۱۸} پوست تخم مرغ را اگر در رهگذر بریزند موجب جنگ و نزاع می شود.

پوست اژدها را فقط با پوست سیر و پیاز که آتش بزند می شود سوزانید.

۱۶. نوروزنامه ص ۲۳.

۱۷. نوروزنامه ص ۲۷.

۱۸. اصطلاح چانه اش را زده تخم مرغ انداخته.

گیاهها و دانهها

خریزه و عسل با هم نمی‌سازند.

ترشی گردو آمد نیامد دارد.

برنج خشک را بچوند ریش کوسه می‌شود.

برنج زیر رختخواب کسی باشد ناپاک می‌شود.

سنبل‌الطیب را به گربه بدهند مست می‌شود.

تخم دستنبو* آوارگی می‌آورد.

چهل روز صبح شب‌نم نخود بخورند صدا را باز می‌کند.

تخم جاروب در اطاق بریزد دعوا می‌شود.

کونه خرما را هر کس بخورد به صورتش جوش می‌زند.

وسمه به ابرو بکشند قوت می‌دهد.

حنا مو خوره را می‌ریزاند.

خریزه که می‌خورند باید خودشان را در آینه نگاه بکنند تا ببینند که چقدر چاق شده‌اند و هرگاه

پشت دستشان را نگاه بکنند مثل خریزه چاق و سفید می‌شوند.

سیاه‌دانه در اطاق بریزد دعوا می‌شود.

کاشتن بادنجان، سیب زمینی، شبدر و جو آمد نیامد دارد.

بته خرزهره آمد نیامد دارد.

درخت پسته و گردو آمد نیامد دارد.

هر که کدو بکارد بته کدو که راه افتاد او هم از خانه‌اش آواره می‌شود.

روی هر دانه برنج یک قل‌هوالله نوشته نباید زیر پا بیفتد.

زیر درخت گردو هر کس بخوابد جنی می‌شود.

پوست هندوانه گاز بزنند کچل می‌شوند.

بعد از خوردن هندوانه تخمه‌اش را بشکنند خاصیتش می‌رود.

اولین میوه‌ای که خدا آفرید هندوانه بود، بعد که سر آن استاد شد تخمه میوه‌های دیگر را جمع کرد و

یا در میان آنها گذاشت تا خوردنش آسانتر بشود.^۱

* دستنبو - دستنبوی. دست انبوی. دست انبویه. دستنبویه: میوه و هر چیز خوشبو که برای بوییدن در دست بگیرند. و

میوه‌ای خوشبو و زرد رنگ شبیه گرمک که خط‌های سبز و سفید دارد.

۱. این مسئله فرض داروین Darwin راجع به فلسفه تکامل تأیید می‌کند.

دو سر خربزه را یک نفر باید بخورد اگر دو نفر بخورند با هم دعوایشان می‌شود.

گل محمدی از عرق روی محمد که به زمین چکیده سبز شده.^۲

درخت میوه که بار ندهد دو نفر با بیل و تبر و تیشه می‌روند پای آن یکی از آنها تشر می‌زند به درخت و بلند می‌گوید این درخت را باید کند میوه نمی‌دهد. و پای درخت را بیل می‌زند. دیگری ضامن می‌شود جلو می‌آید و دست او را نگه می‌دارد و می‌گوید: این دفعه را ببخش اگر سال دیگر میوه نداد آن وقت ببر. درخت می‌ترسد و سال دیگر بار می‌دهد.

هرگاه زن آبستن سیب و گلابی بخورد بچه‌اش خوشگل می‌شود.

ریباس (ریواس) در اثر رعد و برق بر سنگ کوه می‌روید.

خوردن مویز ذهن را باز می‌کند.

یکی از دانه‌های انار مال بهشت است به این جهت در موقع خوردن انار باید دقت کرد همه دانه‌های

آنرا بخورند.

کسی به کسی سیب بدهد باید با سر انگشت روی آنرا فشار بدهد و گرنه علامت بی‌مهری است.

انجیر و سیب و انگور میوه بهشت است.

پیاز در خانه گل بدهد آوارگی می‌آورد.

روز جمعه پیاز خام نباید خورد.

۲. شب شنبه برفتم سر پل قدمگاه علی با سم دلدل

عرق از سینه پاک محمد چکیده بر زمین حاصل شده گل.

ترانه کرمانی.

بر طبق افسانه قدیم گل سرخی که به نام «خون سیاوشان» است از خون سیاوش که به زمین چکیده روئیده است.

فردوسی می‌گوید:

جدا کرد از سرو سیمین سرش همی رفت در تشت خون از برش

کجا آنکه فرموده بد تشت خون گروی زره بردو کردش نگون

گیاهی برآمد همانگه ز خون بدانجا که آن تشت شد سرنگون

گیاه را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسپاوشان

در تصنیف عامیانه از خون لب یار دسته گل می‌روید:

دیشب که بارون اومد یارم لب بوم اومد

رفتم لبش ببوسم نازک بود و خون اومد

خونش چکید تو باغچه یه دسته گل در اومد...

اوسانه ص ۳۲ چاپ اول.

در قصه عامیانه نی از خون می‌روید و در این ترانه جندقی:

رفتم به باغ کاکا چیدم انار کاکا

کاکا آمد سر مو برید خونم به گودالو چکید

گودالو علفم داد...

مهر گیاه - «گیاهی باشد شبیه آدمی و در زمین چین روید و آن سرازیر و نگونسار می‌باشد چنانکه ریشه آن به منزله موی سر اوست، نر و ماده در گردن هم کرده و پای‌ها در یکدیگر محکم ساخته، گویند هر آنکه آنرا بکند در اندک روزی بمیرد و طریق کندن آن چنانست که اطراف آنرا خالی کنند چنانکه به اندک روزی کنده شود و ریسمانی بر آن بندند و سر ریسمان را بر کمر سگ تازی محکم سازند و شکاری در پیش آن سگ رها کنند. چون سگ از عقب شکار بدود آن گیاه از بیخ و ریشه کنده شود و سگ کن به اعتبارش گویند و سگ بعد از چند روز بمیرد و آنرا «مردم گیاه» و «مردم گیاه» نیز خوانند و نر و ماده آنرا از هم تفرقه توان کرد و اگر قدری از آن با شیر گاو بخورد زنی بدهند که عقیم باشد البته فرزندش به هم رسد. اگر از نر بخورد فرزندش نر و اگر از ماده بخورد فرزندش ماده.»^۳

گل زبان پس قفا معروف است که عاق والدین شده، دختر بوده مادرش او را نفرین می‌کند و زبانش از عقب در می‌آید.

ریشه درخت مو سبز را نباید کند هر کس بکند می‌میرد.

درخت توت و درخت کاج را نباید انداخت بطور کلی بریدن درخت‌های کهن گناه دارد.^۴

«و چنین گفته‌اند که از خوردن جو خون کثیف و فاسد نخیزد که به استفراغ حاجت افتد و نیز از بیماری دموی* و صفراوی بیشتر ایمن بود و اطباء عرق وی را ماه مبارک خوانند و وی آن چیز است که بیست و چهار گون بیماری معروف را سود دارد... و روغن جو قوبای صفرا ببرد و روغن گندم قوبای سودا را ببرد و سبوس جو در دیگ کنند و نیک بجوشانند کسی را که پی‌های پای سست شود و بر نتواند خاست و با پیوندهای پای و زانو بگیرد و پای را در میان آب جو بنهند تا به صلاح باز آید و سبوس گندم همین معنی کند... و چنین گویند چون شب خسوف ماه جو توان کاشت جو بکارند و نان وی دیوانگان را دهند سود دارد، و چون به زیادت باشد و بزهره نگران بدان وقت جو کارند هر اسب لاغر که از جو بخورد فربه شود، و نیکی و بدی سال اندر جو پدید آید که چون جو راست برآید و هموار، دلیل کند که آن سال فراخ سال بود، و چون پیچنده و ناهموار برآید تنگ سال بود.»^۵

«... و آب که از خویدزار* گذرد و از وی بیرون آید ماندگی را کم کند و خستگی معده بردارد، و ایمن بود تا سال دیگر که جو رسد از رنج تشنگی و بیماری.»^۶

۳. این قسمت از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع گرفته شده ولی به عقیده عوام مهر گیاه برای سفید بختی خوبست که با خودشان داشته باشند.

۴. این عقیده شبیه افکار زرتشتی است که کاشتن درخت و آبادی از جمله کارهای خوب است.

* دَمَوی: منسوب به دم، خونی، پر خون.

۵. نوروزنامه، ص ۳۰-۳۱.

* خَوید: گیاه تازه، بوته جو یا گندم که هنوز خوشه نبسته باشد، جو نارس، خید هم گفته شده.

۶. نوروزنامه ص ۳۲.

امروزه نیز در ایران در میان عامه معمول است که به عدد زگیل‌های بدن دانه‌های جو گرفته بر یک یک آنها سوره الم نشرح را خوانده می‌دمند و هر یک را بر یک زگیل آشنا کرده بعد مجموع این جوهای افسون کرده را می‌کارند و یا در آب می‌ریزند و معتقدند تا موقعی که جو در خاک سبز شود یا در آب بگندد آن زگیل‌ها فرو خواهد ریخت.^۷

خزندگان و گزندگان

خون قورباغه و مارمولک شوم است.

شب اسم حشرات و جانوران موذی را نباید آورد چون ممکن است پیدا بشوند.

اگر جانوران را شب بکشند باید بگویند «جفتت در بغداد» یا بگویند «با جفتش» تا جفت او پیدا نشود.

هر زنبور سرخی را بکشند در آن دنیا یک خرما پاداش دارد.

رتیل کسی را بزند جفت او می‌رود بالای در خانه انتظار می‌کشد تا وقتی که نعش آن کس را از در

بیرون می‌برند خودش را روی تابوت بیندازد.

زنبور سرخ کافر است تنها شاه زنبوران یعوب نام داشت پیش امیرالمومنین علی ایمان آورده بود و از

آن جهت است که امیرالمومنین را امیر نحل و یعوب‌الدین گویند. خاقانی می‌گوید:

به اول نفس چون زنبور کافر داشتم لیکن،

به آخر یافتم چون شاه زنبوران مسلمانش

برای جلوگیری از ساس هرگاه یکی از آنها را بگیرند و بسوزانند باقی ساس‌ها می‌ترسند و فرار می‌کند.

از سن پرسیدند خانه‌ات کجاست گفت: کلبه خرابه بهنام سوخته.^۱

آدم که شپش بخورد میمون می‌شود.

جلو مار و هزارپا و چلپاسه* دهن را نباید باز کرد چون هرگاه دندان‌های آدم را بشمرند آن شخص

خواهد مرد.

افعی را با دست چپ بگیرند نمی‌زند.

وقت تحویل نوروز خر خاکی در دست بگیرند خوش آیند است.

کسی که شپشه بگیرد برایش آمد و نیامد دارد.

هر کس شپش ندارد مسلمان نیست.^۲

اگر دو آجر آب ندیده را در جای نمناک روی هم بگذارند از آن عقرب تولید می‌شود.

عنکبوت جلو هر کس بیاید پولدار می‌شود.

کاردونک که در اطاق باشد نباید کشت.

۱. قریه‌ای است در ورامین که سن زیاد دارد.

* چلپاسه - کلپاسه. کلباسه: سوسمار کوچک، مارمولک.

۲. بعضی‌ها گمان کرده‌اند که شپش تنها جانوری است که در اسلام دارای اهمیت و احترام است زیرا در روز عید قربان

در مکه حاجی‌ها هر شپشی که بکشند باید به خونبهای آن یک گوسفند در راه خدا سر ببرند ولی این کار فلسفه دیگر دارد و

آن این است که نباید کثیف بود وگرنه در خانه خدا جریمه خواهند شد یا چیزی به همین مضمون.

* برای نمونه رجوع شود به حدیث شماره ۲۷۰۴ در جلد سوم من لایحضره الفقیه.

سالی که مگس و گنجشک زیاد باشد در آن سال ناخوشی نمی آید. عقرب را له بکنند بگذارند، جای نیشش زخم را خوب می کند.^۳ یک وجب از سر مار و یک وجب از دم مار را بزنند و میانش را پخته بخورند برای قوت کمر خوبست و زهر مار به آن کس کارگر نمی شود.

برای آنکه مار و عقرب و رتیل را دور کنند این افسون را بلند می خوانند:

اعوذ برب الیها و الهیه من شر کل عقرب و رتیلا و حیة
شجاً شجاً قرنیاً قرنیاً یا نوح

و سه بار دو دست را محکم به هم می زنند و معتقدند که تا هر جا صدای دست برود مار و عقرب از آنجا نمی توانند بگذرند.^۴

یک بال مگس درد است و یکی اش شفا وقتی که در خوراک می افتد بال شفا را بالا می گیرد باید بال شفا را نیز در آن غذا فرو ببرند و بعد غذا را بخورند تا ضرری نبینند.^۵ هر کس قورباغه را بکشد دستش بی نمک می شود یعنی هر خوبی که درباره کسی بکند از او قدر دانی نمی شود.

مار که دنبال کسی بکند باید آن کس از هفت جوی آب بگذرد.

مار سفید صاحبخانه است نباید کشت.

در بختیاری مار را نمی کشند می گویند که از درویش اجازه نداریم.

زنبور را بخواهند از اطاق بیرون بکنند بگویند: سیر و سرکه.

سیرسیرک* که بیاید هوا گرم می شود.

خرچنگ هر کس را بگیرد ول نمی کند تا اینکه خر مصری عرعر بکند و یا خر سیاهی را بالای بام بکنند تا عرعر بکند.

۳. «هر که عقرب او را بزند اگر عقرب را بکشد و بر جای لمع او نهد الم ساکن شود.» عجایب المخلوقات.

۴. بستم دم مار و نیش عقرب نیش و دمتان به یکدیگر پیوستم
بر نوح نبی سلام کردم رستم شجاً قرنیاً قرنیاً قرنی

«خواجه عبدالله انصاری»

«(۳) پس فریضه است سروش یشت بر خواندن تا (آن) شب از همه آفتها ایمن باشد و خرفستر (* جانور مودی مانند مار، عقرب، زنبور، ملخ) و مار و کژدم بر وی گزندی نتواند کردن (۴) به هر خانه که شب سروش یشت بخوانند باد بدان خانه دمد شب در آن خانه از دزدان و بدان و دیوان چیزی بد نتواند کردن (۵) سروش تا آن روز آن خانه نگاه می دارد.»
صد در بند هش ص ۱۳۱.

۵. خبر: «إذا رفع الذباب فی الطعام فامقلوه فان فی احد جناحیه شمأ و فی الآخر الشفاء ئ انه یقدم السم یؤخر

الشفاء.»

* سیرسیرک: حشره‌ای است که چهار بال نازک و شفاف دارد و در فصل تابستان بر روی درختان بسر می برد.

گوش کرکنک (سوسک کوچکی که زیر پوست درخت چنار است) اگر کسی خوابیده باشد و برود در گوشش کر می‌شود.

لاک پشت - ابراهیم را دشمنانش وعده گرفتند و لای پلو سگ گذاشتند، ابراهیم که از در وارد می‌شود می‌گوید: چخه! و سگ لای پلو زنده شده فرار می‌کند. صاحبخانه از زور خجالت می‌رود خودش را زیر لاوک* پنهان می‌کند، وقتی که می‌روند او را پیدا کنند لاوک به پشت او چسبیده بوده.

روایت دیگر - لاک پشت پیرزن بوده لاوک به پشت او چسبیده بوده و در آن چند خمیر نان چونه گرفته وجود داشته. بچه یتیمی از او نان می‌خواهد و او نمی‌دهد و لاوک به پشتش می‌چسبد.

خدا خواست صبر بنده‌هایش را امتحان بکند جفت لاک پشت را کشت و لاک پشت آن قدر گریه کرد تا مرد. بعد جفت یک پیرزن را هم کشت آن پیرزن گریه کرد و بعد یادش رفت. از این جهت خدا عمر لاک پشت را هزار سال کرد و آدمها را زود کشت.

* لاوک: تغار، ظرف بزرگ که در آن خمیر کنند.

پرندگان و ماکیان

کبوتر یا کریم در خانه باشد خوبست.

صبح دیدن هدهد و روباه خوبست.

صبح دیدن کلاغ و کبک بد است هرگاه دو کلاغ ببینند شگون دارد.

جغد را که ببینند باید بگویند: میمنت خانم خوش آمدی عروسی است.

خون چلچله و هدهد و سبزقبا شوم است.

جغد گریه بکند خوش یمن است و خنده بکند بد یمن است.

مرغ خوابانیدن آمد نیامد دارد. کبک خوابانیدن بد است.

مرغی که تخم دو زرده بکند آمد نیامد دارد.

خروس که بی وقت بخواند باید کشت و بخشید و گرنه صاحبش می میرد. به روایت دیگر بنده آزاد کن

است.

خروس سفید را نباید کشت فرشته است.*

خروس پیر که می خواند می گوید: چه سال خوبی بوده پارسال، خروس های جوان می گویند: ما ندیدیم

ما ندیدیم.

مرغ پر تکان بدهد باد می آید.

مرغ شصت و پنج تخم می گذارد یک تخم کوچک می کند که برای برکت باید آنرا نگهداشت.

نگهداشتن طوطی آمد نیامد دارد.

کلاغ که صبح زود غارگار بکند خبر از راه دور می رسد و یا مسافر می آید باید بگویند: خوش خبر باشی

کاغذ از مسافر می آید.

مرغ که به تقلید خروس بخواند دوشنبه و پنجشنبه خوبست روزهای دیگر بد است باید او را بیرون

کرد یا بخشید.^۱

* در این باره روایت فراوان است از جمله: تفسیر طبری، جلد ۴، ص ۹۱۳. آفرینش و تاریخ، جلد اول، ص ۲۸۳.

احتجاج، جلد اول، ص ۵۱۰. عیون الاخبار الرضا، جلد ۲، ص ۳۰۶. من لایحضره الفقیه، جلد ۲، ص ۱۷۵.

۱. «(۱) اینکه چون مرغ در خانه بانگ کند و یا خروس بی هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد فال ندارند (۲) زیرا

که از سبب آن بانگ می کند که در آن خانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس توانایی آن نمی دارد که آن دروج از آن

خانه باز دارد و مرغ به یاری خروس می شود و بانگ می کند (۳) پس اگر وقتی چنان اتفاق افتد خروس دیگر نباید آوردن تا به

یاری یکدیگر آن دروج را بزنند (۴) و اگر خروس بی وقت بانگ کند نباید کشت که سبب این بوده که گفتم (۵) چه در دین

پیداست که دروجی است آنرا سیج خوانند به هر خانه که کودک بود آن کوشد تا گزندى بدان خانه رساند (۶) باید که مرغ و

خروس نگاه می دارند تا آن دروج را بزند و در آن خانه او را راه ندهد.» صد در سی و دوم.

شکارچی که صبح کلاغ بزند دستش بسته می‌شود و تا شب دیگر چیزی نمی‌زند.

مرغ و گوسفند را نباید غروب کشت چون آهشان گیراست.^۲

کبوتر ماه رمضان و محرم تخم نمی‌گذارد و بچه نمی‌کند.

بلبل در سال هفت بچه می‌گذارد یکی از آنها بلبل می‌شود و باقی دیگر سسک می‌شوند.

لک‌لک سالی یکبار می‌رود به مکه و بر می‌گردد به این جهت او را حاجی لک‌لک می‌نامند.

مرغ که کرچ می‌شود یک پر او را از سوراخ بینی‌اش می‌گذارند.

باز «چنین گفته‌اند که شاه جانوران گوشتخوار، باز است و شاه چهارپایان گیاه‌خوار، اسب و شاه

گوهرها، ناگدازنده یاقوت و شاه گوهرها، گدازنده زر... و مر باز را حشمتی است که پرندگان دیگر را نیست... و

پادشاهان دیدار وی را به فال دارند و چون باز بی‌تعبی سبک بر دست نشیند و رو بسوی پادشاه کند دلیل

آن باشد که وی را ولایتی نو بدست آید.^۳

لانه سبزقبا را نباید خراب کرد.

جغد سر راه کسی بپرد بد یمن است.

«در معالجه بانگ جانوران که گاهگاه بطور خنده آواز کنند همچنین آواز مردم بد یمن است و نحس و شوم دانند و

فی‌الواقع همچنین است در بازنامه کسری نوشیروان آمده که چون جانور بسیار بانگ کند او را چون از غره ماه پانزده روز اولی

بگذرد در پانزده آخر سبزه‌ها که در بستانها و تزه‌زارها روید از هر قسم آنها را گرفته خوراند و تا نیم روز گرسنه دارد و بعد سیر

نمایند بانگ کم کند.»

قوانین الصیاد باب ۳۵.

سعدی: سعادت نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان.

۲. «یکی اینکه شگفت پرهیزش از کشتن به بیدادی گوسپندان کنند. چه در استوت کر» برای آنانکه گوسپند به

بیدادی کشند بادافره اینگونه گفته شده است که موی آن گوسپندان همانا تیغ تیز بشود و کسی که به بیداری کشتار کرده

است بدان کشته شود.»

شایست نشایست ۸ ص ۱۲۸ چاپ ناوادیا

«(۱) اینکه عظیم باید پرهیزیدن از بسیار کشتن حیوان و گوسفندان (۲) چه در دین گوید هر کسی که حیوان و

گوسفند بسیار کشد بدان جهان هر تار موی گوسفند مانند تیغ تیز باشد و به روان آن کس آویزد (۳) و چند چیز است که

کشتن ایشان بتر است و گناه بیشتر: بره و بزغاله و گاو ورزا و اسپ کارزاری و مرغ کاشکینه که ملخ گیرد و خروس و ازین

جمله گناه بیشتر باشد (۴) و اگر ناچار باشد خروسی که بانگ نکرده باشد شاید کشتن و سرایشان نباید یشتن (۵) و هیچ سر

حیوان نایشته نباید خوردن که نا اشوداد باشد.»

صد در ۳۴.

«(۱) پرهیز کردن گوسفندان و دیگر حیوان آنست که از سرما و گرما و دیگر آفت‌ها بپرهیزند و از آب و گیاه سیر

داشتن (۲) چه اندر دین گوید که نماز شام سروش اشوفیروز گر بیاید به همه چهارپایان و حیوان و مرغان بشود و بنگرد تا

سیر باشند آن کدخدا و کدبانوی آفرین کنند و گر گرسنه باشند نفرین کنند و باز گردد (۳) هیچ کرفه * کار نیک بهتر از

آن نیست که چهارپایان و مرغان که در خانه باشند سیر بوده و خاصه گوسفندان جوان ماده و بنشاید کشتن الا پیر باشند

سترون که شیر بدهد.» ۸۳ بندهش ص ۱۵۲.

۳. نوروزنامه ص ۵۶.

یلوه مرغ کوچکی است که به عقیده شکارچیان در اثر باران بوجود می‌آید. اگر گنجشک را زیاد چنگ مالی بکنند و به آن دست بزنند و یا ماچ بکنند گربه او را می‌گیرد. چلچله که خودش بیاید در خانه لانه بگذارد خوش‌آیند است و نباید به او آزار کرد. زاغ خواست روش کبک را بیاموزد مال خودش را فراموش کرد و به این جهت در راه رفتن جست می‌زند.

«گویند خروس در مدت عمر یک بیضه نهد و او را بیضه‌الفقرا گویند چنانکه شاعر گوید:

انعام خواجه با من مسکین به عمر خویش

چون بیضه خروس یکی بار بود و بس

و گویند هر خانه که خروس سفید بود شیطان در آن خانه نرود.»

عجایب المخلوقات

مرغ و ماکیان که در خانه باشند خوبست چون هرگاه قضا بلا متوجه یک نفر از اهل خانه بشود به جان آنها می‌خورد و باید همیشه آنها را سیر نگهداشت.^۴

کچل کرکس پرنده بزرگی است که از بالای خانه‌ها پرواز می‌کند و هرگاه بچه کوچک را تنها ببیند برداشته می‌برد اگر سایه‌اش بسر کسی بیفتد مبارک است.

ابابیل خوراکش باد است.

لانه چلچله را هر کس خراب بکند سر سال می‌میرد.

کبوتر در شیروانی و سقف لانه بگذارد ثواب دارد.

هدهد یا شانه بسر تازه عروس بوده جلو آینه سرش را شانه می‌زده پدر شوهرش سر می‌رسد و از زور

خجالت با شانه که پسرش [بسرش]* بوده پر می‌زند و می‌رود.

به روایت دیگر خواستگار بلقیس بوده حضرت سلیمان هرچه می‌خواست او را ببینند نمی‌گذاشته تا

اینکه بالاخره دیو برایش جادو می‌کند و به شکل هدهد می‌شود.

معروفست که سر هدهد را با اشرفی ببرند برای جادوگری خوبست.^۵

۴. «اندر دین پیداست که همه شقتها که مردمان در خانه کنند هیچ فریضه‌تر از آن نیست که گاو یا مرغی یا گوسفندی از چهارپایی که باشد در خانه دارند و ایشان را سیر گردانند و پس کارهای دیگر می‌کنند (۲) چه اگر شب درآید گرسنه بخشند نفرین می‌کنند به کدخدای خانه و هر کس که در آن خانه باشد (۳) و گویند که این کدخدا را روزی چندان باید که خویشتن و زن و فرزند پیوسته گرسنه باشند، نشان بنان مرساد این فرزندان ازین خانه نیست شوند به مرگ و چون چیزی بکشند می‌باشد که سر آن چیز ببرند.» صد در ص ۹۵.

۵. ...بگیرد به اسم الله تعالی و برکه و رحمه هدهد را و ۲۴ روز به ریاضت وی قیام نماید و او را در قفس محبوس ساخته طعمه از حب السوس خوراند و بجای آب گلاب خوشبوی بدوی نوشاند و در روز ۲۵ کاردی تیز که از نحاس احمر ساخته باشند بستند و اسم اعظم را به قلم طلسمات... بر آن نویسد و این وقتی باید که قمر متصل باشد به خداوند طالع این

مرغ حق - با خواهرش سر ارث دعوایش می‌شود چون او می‌خواسته دو بهره ببرد و یکی بدهد به خواهرش ولی خواهرش قهر کرده فرار می‌نماید و برادرش مرغ حق می‌شود و از آن وقت به انتظار خواهرش می‌گوید: بی‌بی جون دو تا تو یکی من.

روایت دیگر - یکدانه گندم از مال صغیر خورده و در گلویش گیر کرده آن قدر حق حق می‌گوید تا از گلویش سه چکه خون بچکد.^۶

گنجشک - می‌گویند که جیک‌جیک این حیوان نفرین به فاطمه زهرا است به این جهت مستحسن* است که گنجشک را آزار بدهند و لانه‌اش را به هم بزنند و بچه‌اش را بگیرند و بدست اطفال بسپارند.^۷ به روایت دیگر گنجشک کافر است چون شبها طاق‌واز می‌خوابد و می‌ترسد که آسمان رویش خراب بشود.

کارد را به روی مرغ خانگی حرام می‌کنند و اوین را به این نیت نگه می‌دارند که نکشند آن وقت هرگاه قضا بلایی متوجه یکی از اهل خانه بشود به جان آن مرغ می‌خورد. زیر دم گنجشک مردنی را بگیرند جانش در نمی‌رود. خروس و کبوتر که صبح می‌خوانند با خدا مناجات می‌کنند. همای «نام مرغیست مشهور که به استخوان خوردن معروف است چنانکه سعدی گفته: همای بر سر مرغان از آن شرف دارد

که استخوان خورد و جانور نیازارد^۸

و جمعی گفته‌اند که آن کرکس است که مردار خورد و از آن جنس بسیار است و همای به سعادت معروف است چنانکه گویند سایه آن بر سر هر کس افتد پادشاهی و دولت یابد و لغت همایون کنایه ازین معنی است یعنی سعادت‌مند... در تاریخی دیده شده که در جزایر قریب بچین وار خنک طیور غریب بهم‌رسند... و در این کتاب نوشته‌اند که هما مرغیست به جثه کبوتر و منقار زرد و بال آن سبز و زمردی و اندک سپیدی دارد و دم آن مله رنگست و در آن جزیره بر هیچ زمین و شاخ ساکن نگردد و همیشه در

کس که عامل است... او را بدان کرد ذبح کند... و ملاحظه باید نمود که یک قطره خون او به زمین نچکد که تمام عمل به فساد آید پس سرش را از تن جدا کند و دلش را از میان دو کتف بیرون آورد...»

بعد آنرا شوربا درست کرده بخورد و چهار صفحه در کتاب اسرار قاسمی وصف خاصیت این کثافت کاری‌ها را می‌دهد. ۶. مرغ شباویز همه شب خود را به پای از شاخ درخت آویزد و حق حق گوید تا زمانی که قطره‌ای خون از گلوی او بچکد. فرهنگ جهانگیری.

* مُسْتَحْسَن: نیکو و پسندیده، نیکو شمرده شده.

۷. معروف است که علامه حلی قبل از رسیدن به سن بلوغ با آنکه مجتهد اعلم بود «به اقتضای سن» نردبان می‌گذاشت و از دیوار بالا می‌رفت و بچه‌های گنجشکان را بیرون می‌آورد.

۸. البته منظور اصلی این است که خوردن مرغ و استخوان را در نظر بیاورید این کار تقریباً غیرممکن را که به مرگ او منتهی می‌شود بر آزار جانوران ترجیح می‌دهد.

حرکت است و به مرتبه‌ای اضطراب و جنبش دارند که ماده آن بر پشت نر بیضه گذارد و متعدد نیز نگردند و بیشتر از سالی نیز عمر نکنند.^۹

۹. فرهنگ انجمن آرا:

همای گو مفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
حافظ.

چون پشت بینم از همه مرغان درین حصار ممکن بود که سایه کند بر سرم همای؟
مسعود سعد سلمان.

عوام گویند در موقع تشکر می‌گویند: خدا سایه شما را از سر ما کم نکند.

دام و دد

دیدن اسب سفید مراد است.

نگهداشتن گورخر بد یمن است.

صبح زود دیدن روباه مبارکست.

میمون میمنت دارد روز اول سال دیدنش خوبست.

خون سگ و گربه شوم است.

خرگوش در خانه باشد آمد نیامد دارد.

سگ هفت جان دارد.

سگ که شب زوزه بکشد بد شگون است و کسی خواهد مرد اگر پشت در خانه زوزه بکشد اهل خانه

باید تکان بخورند.

اسب چپ یمن ندارد (یعنی سه پای او سفید و یکی سیاه باشد).^۱

اگر سر سفره سگ به دهن آدم نگاه کند و چیزی به او ندهند آن کس مرض جوع می‌گیرد.^۲

در هنگام خوراک اگر حیوانی بدست آدم نگاه می‌کند باید سه لقمه از آنچه که می‌خورد به او بدهند

وگرنه درد بی‌درمان می‌گیرند.

سگ که در خانه باشد ملائکه از آنجا نمی‌گذرند.^۳

هرگاه از سگی بترسند باید این آیه را بخوانند: (وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ ۱۸: ۱۸) این آیه راجع

به سگ اصحاب است چون او در دم غار سرش را روی دو دستش گذاشته و خفته بود از این جهت هر

سگش که این آیه را بشنود آرام و بی‌آزار می‌شود.

«خطی که در میان بینی اسب واقع است مثل خطهای کف دست آدمی چنین آورده‌اند که اگر آن

خطوط به شکل ماهی واقع باشد یا مانند کمان بود آن اسب بسیار مبارک است و هر جا که باشد صاحب او

۱. دو دست سفید و یکی پای راست سواری بر آن اسب کردن خطاست.

۲. شاید این بازمانده احترام و توجهی است که ایرانیان باستان به پاس وفاداری، پاسبانی و احتیاج خودشان به این حیوان می‌کردند ولی بعد از اسلام این حیوان نجس می‌شود ولی معلوم نیست که آزار کردن او مستحسن باشد. در صد در ص ۲۵ در ۳۱ نوشته:

«(۱) اینکه هرگاه که نان خورند لقمه از تن خویش باز باید گرفتن و به سگ دهند (۲) و سگ نباید زدن (۳) چه از درویشان هیچکس درویشتر از سگ نیست. پیوسته نان باید دادن چه کرفه عظیم باشد (۴) به گیتی پاسبان مردمان و گوسفندانست (۵) اگر سگ نبودی یک گوسفند نتوانستندی داشت (۸) هرگاه که او بانگ کند چنانکه بانگ او نشنود دیو و دروج بد وارد از جای ها بگریزد.»

۳. در حدیث است که: لولا انه رهط لامرت بهدمه یعنی اگر سگ یکی از انواع نبود می فرمودم که او را به کلی از میان

ببرند.

را روز بروز دولت زیاده گردد و اسپ‌های بسیار جمع شوند و خیر و برکت او بیفزاید و اگر به مصاف رود البته بر اعدا ظفر یابد.^۴

اسبی که دمش افشان بشود صاحب آن به جنگ خواهد رفت.

سور - اسب خاکستری رنگ به سیاهی مایل که خط سیاه از کاکل تا دم او کشیده باشد و آنرا سول نیز گویند و داشتن چنان اسب را نامبارک دانسته‌اند و گفته‌اند: سور از گله دور.^۵

«... سیاه چرمه خجسته بود... شب‌دیز روزی‌مند و مبارک بود، خورشید آهسته و خجسته بود... و گویند هر اسپ‌ی که رنگ او رنگ مرغان بود، خاصه سپید آن بهتر و شایسته‌تر بوده و خداوندش به حرب همیشه پیروزی... زرده زاغ چشم و عنبر رنگ که رنگ چشم او به زردی زند و آن اسپ‌ی که بر اندام او نقطه‌های سپید بود یا زرد و چون خنگ عقاب با سرخ خنگ پاء او بس سپید بود، یا کمیت رنگ با روی سپید یا چهار دست و پای او سپید این همه فرخ و خجسته (بود).»^۶

گرچه که جلو در دست و رو بشوید مهمان می‌آید.

گرچه که دست و رو می‌شوید بگویند: اگر من پولدار می‌شوم دستت را ببر پشت گوشت. هرگاه برد

پولدار می‌شوند.

گرچه که رو به کسی خودش را بخاراند غم به دل آن کس می‌آید.

گرچه مرده را باید از دیوار خانه بیرون انداخت.

آب که به گربه بپاشند پشت دست زگیل در می‌آورد.

شیر که عطسه کرده گربه از دماغش افتاده به این جهت متکبر است.^۷

۴. فرسنامه هاشمی، اسب یکی از آن حیواناتی است که آمد نیامد دارد و نشانی‌های در اعضای اوست از رنگ پیچها و غیره که از روی آنها می‌شود پیش‌بینی کرد. رجوع شود به قابوس‌نامه، نوروزنامه و فرس‌نامه‌های مختلف.

۵. فرهنگ انجمن آرا.

۶. نوروزنامه ص ۵۴.

۷. چرخ به هر سان که هست زاده تقدیر اوست

گرچه به هر حال هست عطسه شیر عرین

خاقانی.

و اصطلاح: مگر از دماغ شیر پایین افتاده‌ای؟

*«خدای عزّ و جلّ مرین دو خلق اندر کشتی نوح آفریده است، از آن یکی خوک است و یکی گربه. و سبب آفریدن ایشان آن بود که نوح شش ماه بکشتی اندر بود و میان چهار پایان و مردمان سرگینها بود و گند خاست. بکشتی اندر مردمان برخاستند و بنوح بنالیدند، گفتند ما را از این گند طاق نیست، نمائد. پس نوح دست بر پشت پیل برماید، خوک از دبر پیل بیرون آمد و آن پلیدیها که بکشتی اندر بود همه بخورد، و آن گند بشد. پس موش پیدا آمد بدان کشتی اندرون، و از دست موش هیچ چیز خوردنی جایی نتوانست نهادن که همه بخوردی. پس مردمان سوی نوح رفتند و بنالیدند از دست موش و عذاب ایشان، خدای عزّ و جلّ مر نوح را فرمان داد تا دست بر پشت شیر برماید، این گربه از بینی شیر بیرون افتاد، آن موشان را همه بخورد. پس این دو خلق بودند که خدای عزّ و جلّ ایشان را اندر کشتی نوح آفریده بود. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۳۴ و ۷۳۵»

گر به سیاه جن است هر کس به او آزار برساند غشی می‌شود.
به گر به که خوراکی می‌دهند باید بسم الله بگویند تا در آن دنیا بسم الله شهادت بدهد.^۸
گر به به خانه عادت می‌گیرد و سگ به صاحبش.
شیر به آدم مومن کاری ندارد و گوشت او را نمی‌خورد.
شیر پادشاه جانوران است.
هوا که آفتاب باشد و باران بیاید نشان اینست که گرگ می‌زاید.
گرگ از آدم لخت می‌ترسد.
گر به را مرتضی علی نوازش کرده و دست به پشتش کشیده از این جهت هیچوقت پشتش به زمین نمی‌آید.

صبح زود که شکارچی خرگوش ببیند تا شب دیگر چیزی را نمی‌تواند بزند.
خرگوش که می‌دود اگر از طرف چپ او را ببیند خوبست و اگر از سمت راست ببیند بد است.
شتر در خانه‌ای بخوابد صاحبخانه می‌میرد.^۹
کینه شتری تا چهل سال طول می‌کشد.
گفتار - «معروف است که برای صید کفتار دفی و سازی نزدیک سوراخ آن برند و یا دو سنگ بر هم زند و یکی با لحنی مطرب همی گوید: کفتار در خانه است؟ و دیگری جواب دهد: کفتار در خانه نیست و کم‌کم سوراخ را فراخ کرده دست و پای کفتار بریندند.»^{۱۰}
فیل پادشاه هندوستان بوده، حضرت او را احضار می‌کند جواب می‌دهد که: من دماغ ندارم. حضرت هم می‌گوید: یک دماغی پیدا بکنند که نتواند جمع آوری بکند. و خرطوم در می‌آورد.^{۱۱}

۸. چون گر به در موقع خوردن عضلات چشمش به هم کشیده می‌شود عوام گمان می‌کنند نمک‌شناس است و چشمش را عمداً می‌بندد یعنی احسان تو را ندیدم.
۹. مثل: این شتری است که در خانه همه کس می‌خوابد.
۱۰. ناصر خسرو گوید:

چو کفتاری که بندنش بعمدا همی گویند که اینجا نیست کفتار.

مولوی گوید:

در حل تأویل رخصت می‌کنی	چون نمی‌خواهی کز آن دل برکنی
که این روا باشد مرا من مضطرم	حق نگیرد عاجزی را از کرم
خود گرفتست و تو چون کفتار کور	این گرفتن را نبینی از غرور،
می‌بگوید اندرون کفتار نیست	از برون جوید کاندرا غار نیست
نیست در سوراخ کفتار ای پسر	رفت تا زان او بسوی آبخور
این همی گویند و بندش می‌نهند	او همی گوید ز من کی آگهند.

حواشی دیوان ناصر خسرو ص ۶۷۶.

فیل همیشه یاد هندوستان را می‌کند به این جهت باید مادام چکش یا کلنگ بسر او بزنند. اگر کسی دستش آلوده به خون شپش باشد و به خمیر نان بزند میمون می‌شود و پیدایش میمون به روایتی به همین علت بوده.^{۱۲}

روایت دیگر - کفاری که با علی جنگ می‌کردند یک شب در قلعه را به روی خودشان می‌بندند صبح که بلند می‌شوند همه بوزینه شده بودند به روایت دیگر میمون اول رنگرز بوده و دستش توی خمره رنگرزی بوده چنانکه کف آن آبی رنگ است و یکی از ائمه به او کار رجوع می‌کند و نفرین می‌شود.

خرس - خمیر گیر بوده، نان می‌پزد در تنور پنهان می‌کند و از حضرت دریغ می‌دارد نفرین می‌شود.^{۱۳}
قاطر - حضرت امیر در جنگ خیبر محاصره شده بود یکی از درهای قلعه را کند و پاهایش را دو طرف خندق گذاشت. قشون روی در می‌آمده و حضرت آنرا به طرف دیگر پیاده می‌کرده؛ دشمنان حضرت چارپایان را بارهای سنگین می‌کردند تا دست مبارکشان خسته بشود. هیچ حیوانی روی در نمی‌رود مگر قاطر و به همین جهت نسل او قطع می‌شود.

شتر - یکی از مهمانان حضرت ابراهیم از او می‌رنجد. از جانب خدا ندا می‌رسد که چرا مهمان را رنجانیدی؟ حضرت برخاسته دنبال مهمان می‌رود و او را سوار شتر می‌بیند با شتر او را بلند کرده روی دوشش می‌گذارد، در میان راه شتر ادرارش می‌گیرد در این وقت ملکی آلت تناسل او را به عقب منحرف می‌کند تا حضرت آلوده نشود.^{۱۴}

۱۱. چنانکه ملاحظه می‌شود این افسانه در اثر اشتباه دماغ و بینی اختراع شده چون در اصطلاح عوام: دماغ شما چطور است یعنی حالت روحیه شما چطور است را بینی تصور کرده و برای خرطوم فیل این افسانه را جعل نموده‌اند.
۱۲. از اینجا معلوم می‌شود که شپش تا چه حد منفور و کثیف است. به صفحه ۷۲ قسمت خزندگان و گزندگان رجوع شود.

۱۳. میمون، خرس و سیاه‌پوستان از نژادهای فاسد آدمیزاد و میانجی آدمها و دیو و دروج و پری می‌باشد (بوند هشن).

۱۴. مثل: به شتر گفتند چرا شاشت از پس است

گفت چه چیزم مثل همه کس است؟

بعضی از جشن‌های باستان

مهرگان - «جشنی ازین بزرگتر بعد از نوروز نباشد همچنان که نوروز عامه و نوروز خاصه بود مهرگان نیز عامه و خاصه بود و تعظیم این جشن تا شش روز کنند... پادشاهان درین روز تاج زرینی که تصویر نیر اعظم بر آن بودی به سر خود و بر سر اولاد خود نهادندی و روغن بان را به جهت تبرک بر بدن مالیدندی و کسانی که درین روز نخست نزد پادشاهان جم آمدندی موبدان بودندی و هفتخوان را که شکر و ترنج و سیب و بهی و انار و عناب و انگور سپید و کنار در آن بودی با خود آورندی چه عقیده پارسایان آنست که در این روز هر کس از میوه‌های مذکور بخورد و روغن بان بر بدن بمالد و گلاب بپاشد و بر خود و بر دوستان خود بپاشد در آن سال آفات و بلیات بسیاری از وی مندفع گردد...»^۱

جشن سده - «به فتح اول و دوم به معنی آتش شعله کشنده و آتش شعله بلند باشد و نام روز دهم بهمن ماه است و درین روز فارسایان عید کنند و جشن سازند و آتش بسیار افروزند... و آتش در کوه و صحرا زنند؛ گویند واضع این جشن کیومرث بوده.»^۲

سده سوزی - جشنی است که هنوز زرتشتیان کرمان به یادگار جمشید و عادات ایران باستان می‌گیرند و برای این کار موقوفاتی در کرمان اختصاص داده‌اند. پنجاه روز پیش از جشن نوروز خروارها بته و هیزم (درمنه) در گبر محله (باغچه بوداغ آباد) گرد می‌آورند. جنب این باغچه خانه‌ای است مسجد مانند و موبدان موبد از اعیان شهر و حتی از خارجه‌ها دعوت شایانی می‌کند. درین مجلس شراب و شیرینی و میوه زیاد چیده می‌شود اول غروب دو نفر موبد دو لاله روشن می‌کنند و بته‌ها را با آن آتش می‌زنند و سرود مخصوصی می‌خوانند. هنگامی که آتش شعله می‌زند همه مهمانان که بیش از چندین هزار نفر می‌شوند با فریادهای شادی دور آتش می‌گردند و این ترانه را می‌خوانند:

صد بسده سی بگله. پنجاه به نوروز ها بله

شراب می‌نوشتند و میان هلهله شادی جشن تمام می‌شود. در کرمان همه مردم منتظر سده سوزی هستند و اهمیت فلاحتی برایشان دارد چون بعد از آن اول بذر افشانی و کشت و کار برزگران است. این عادت در بعضی از شهرهای خراسان هم هنوز وجود دارد.

دی بمهر - «روز پانزدهم از هر ماه شمسی و این روز از ماه دی روز عید و جشن مغان است. و این روز به غایت مبارک گیرند و صورتی از خمیر آرد سازند یا از گل و آنرا در راه گذار بنهند و خدمت کنند چنانکه ملوک و سلاطین را. آنگه به آتش بسوزد. آورده‌اند که درین روز فطام* فریدون بوده و او بر گاو

۱. فرهنگ جهانگیری.

۲. فرهنگ انجمن آرا.

* فطام: هنگام از شیر گرفتن کودک.

نشسته و چنین گویند که هر که بامداد این روز سیب بخورد و نرگس ببوید تمامی سال بخیر و راحت بگذراند و دود کردن درین شب به سوسن تمامی سال امان باشد از قحطی و درویشی، و درین روز نیکست صدقه دادن و نزد بزرگان و مهتران شدن و گویند درین روز زردشت از ایران بیرون رفته. زراتشت بهرام گفته:

بران که بنمود خورشید چهر

به روزی که خوانی ورا دیمهر

ز ایران برون شد زراتشت پاک

همی رفت گریان چو ابر سفاک.^۳

کوسه بر نشین - «نام جشنی بوده در میان پارسایان که اول ماه آذر مردی کوسه را سوار کرده بر بدن او داروهای گرم طلا کرده و طعامهای گرم به وی خورانیده بادزنی در دست گرفته خود را باد می‌زده و از گرما شکایت می‌نموده و مردم از اطراف برف و یخ بر روی بدن او می‌زدند و به او چیزی می‌دادند و اگر کسی به او چیزی ندادی مرکب یا گل تیره که با خود داشتی بر جامه‌های او پاشیدی و تا وقتی معین به اذن و اجازه پیشکاران شهر این کار را کردی و اگر زیاده کردی مواخذت یافتی. پارسایان این روز را گرمی و عزیز داشتندی.»^۴

مردگیران - «جشنی است که مغان در پنج روز آخر ماه اسفندارمذ کنند و درین پنج روز زنان بر مردان مسلط باشند و هر چه خواهند از مردان گیرند و شوهران محکوم ایشانند و در روز اول این پنج روز به جهت دفع عقرب رقعہ کژدم نویسند.»^۵

رقعه کژدم - صاحب عجایب‌المخلوقات آورده که مغان روز نخست از پنج روزی که در آخر اسفندارمذ ماه است و روز جشنی که آنرا جشن مردگیران خوانند از طلوع سپیده تا طلوع آفتاب به جهت دفع هوام سه رقعہ می‌نویسند و آنرا بر سه دیوار خانه می‌چسبانند و دیوار چهارم که صدرخانه است خالی می‌گذارند گویند در این روز نیو آفریدون طلسمی فرمودی و سموم هوام و حیوانات را بستی و موبد آنکه واضع نوشتن رقعہ کژدم بوده اینست که فارسیان بدان رقعہ نویسند که به نام ایزد و بنام آفریدون و جمعی برآند از پارسیان که فریدون نوح است و ازین است که عربان در آن رقعہ نویسند که: سلام علی نوح فی العالمین.»^۶

ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه گوید که عوام برای دفع زیان کژدم در روز اسفندارمذ از ماه اسفندارمذ میان هنگام سپیده تا برآمدن آفتاب این افسون را بر کاغذهای چهار گوشه می‌نویسند: بسم الله الرحمن

۳. فرهنگ انجمن آرا.

۴. فرهنگ انجمن آرا.

۵. فرهنگ انجمن آرا.

۶. فرهنگ جهانگیری.

الرحیم اسفندار مذ ماه اسفندار مذ روز بستم رم و رفت(؟) زیر و زبر همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و آفریدون بسم الله آدم و حوا حسبی الله وحده و کفی. سه تایی از آنها را بر سه دیوار اطلاق می‌چسبانند و دیوار مقابل به صدر حجره را آزاد می‌گذارند که حشرات از آن راه بگریزند و می‌گویند اگر بر دیوار چهارم هم از این طلسم چسبیده شود از اثر و خاصیت این طلسم حشرات سرگردان می‌شوند و راه فرار نمی‌یابند سرها را به طرف پنجره خانه بلند می‌کنند که مگر از آن راه خارج شوند.

جشن پیش از نوروز - چند روز به نوروز مانده در کوچه‌ها آتش افروز می‌گردد و آن عبارتست از دو یا سه نفر که رخت رنگ به رنگ می‌پوشد و به کلاه دراز و لباسشان زنگوله آویزان می‌کنند و به رویشان صورتک می‌زنند. یکی از آنها دو تخته را به هم می‌زند و اشعاری می‌خواند:

آتش افروز آمده،	سالی یکروز آمده.
آتش افروز صغیرم،	سالی یکروز فقیرم.
روده و پوده* آمده،	هرچی نبوده آمده.

و دیگر می‌رقصد و بازی در می‌آورد.

در این وقت میمون باز، بندباز، لوطی، خرس برقص و غیره کارشان رواج دارد و ترانه‌های ذیل خوانده می‌شود:

فلفلی مرده؟	نمرده،
چشم‌ماش که وازه	تخم گرازه.
نون خورده و جون نداره	دستش استخون نداره
میل پشت بون نداره	
امان از آتش رشته	بابام بزغاله کشته
نم سر کار آشه	دائیم قاشق تراشه
خالم می‌خوره می‌شاشه	
دختر یه دندونه	سوار پوس هندونه
هندونه یرغه می‌ره	در خونه داروغه می‌ره
داروغه‌جون عرضی دارم	دل پر دردی دارم
شوورم زن کرده	پشتشو بر من کرده
یه نون ازم کم کرده	
این یه دونه نون پرپری	من بخورم یا اکبری؟

* پوده: کهنه و پوسیده.

چهارشنبه‌سوری^۷ - چهارشنبه آخر سال به روایت آخوندی درین روز پس از قضایای کربلا مختار برای اینکه شیعه و سنی را از هم تمیز بدهد قرار گذاشت شبهای چهارشنبه هر کس شیعه است بالای بام خانه‌اش بته روشن بکند و از آن وقت این کار موسوم شد. برای بخت‌گشایی دخترها را از زیر توپ مروارید رد می‌کنند، در کوزه پول سیاه انداخته و غروب آفتاب آن را از بالای بام به کوچه می‌اندازند و می‌گویند: درد و بلام بره تو کوزه بره تو کوچه! و یا سبویی را پر از آب می‌کنند و غروب آفتاب آن را از بام به کوچه می‌اندازند و به پشت سرشان نگاه نمی‌کنند که مبادا بلا برگردد و بعد روی آن آتش می‌ریزند. در شب چهارشنبه‌سوری دخترهایی که بختشان بسته (یعنی شوهر گیرشان نمی‌آید) قفلی را بسته به زنجیری آویخته به گردن خود می‌اندازند که قفل روی سینه میان دو پستانشان قرار می‌گیرد بعد وقت غروب می‌روند سر چهار راه، سید که رد می‌شود صدا می‌کنند که بیاید قفل را باز کند تا بختشان باز شود (مخصوصاً شوهر سید گیرشان بیاید). در همین شب و یا چهارشنبه آخر صفر هرگاه نیت بکنند و کلید دو دندانه به زمین گذاشته پشت در اطاق همسایه گوش بایستد اگر صحبت آنها موافق با نیتشان باشد به مراد می‌رسند و اگر برخلاف آن باشد مرادشان برآورده نخواهد شد.

قاشق‌زنی - اگر کسی ناخوش داشته باشد به نیت سلامتی او در شب چهارشنبه‌سوری ظرفی برداشته می‌رود در خانه همسایه‌ها در را می‌کوبد و بدون اینکه چیزی بگوید با قاشق به آن ظرف می‌زند صاحب‌خانه یا خوراکی و یا پول در ظرف او می‌اندازد. آن خوراکی‌ها را به ناخوش می‌دهد و با آن پول چیزی می‌خرد و به ناخوش می‌خوراند که شفا خواهد یافت.

نیت - در همین شب کوزه آبی زیر ناودان رو به قبله می‌گذارند و هر کسی از اهل خانه نیت کرده چیزی در آن کوزه می‌اندازد. صبح چهارشنبه یک نفر فال از حافظ می‌گیرد و دختر نابالغی دست کرده از کوزه آب یک به یک چیزهایی که متعلق به هر کسی است بیرون می‌آورد و با فال مطابقت می‌کند. شب چهارشنبه بته خشک و یا گون بیابان در هفت کپه و یا سه کپه روی زمین آتش می‌زنند و همه اهل خانه از کوچک و بزرگ از روی آن می‌پرند و می‌گویند:

زردی و رنجوری من از تو سرخی و خرمی تو از من

به این آتش نباید فوت کرد و خاکسترش را سر چهار راه می‌ریزند.

نوروز - پانزده روز پیش از نوروز گندم یا عدس سبز می‌کنند، خانه تکانی می‌کنند و برای شب جشن سر تا پا لباس نو می‌پوشند.^۸

۷. در آذربایجان جشن چهارشنبه‌سوری از سایر جاهای ایران مفصل‌تر است.

نیز رجوع شود به تاریخ بخارای نرشچی.

۸. مثل رخت بعد از عید برای گل منار خوبست.

فقرا گویند: عید آمد و ما قبا نداریم با کهنه قبا صفا نداریم

شب اول سال باید همه اطاق‌های خانه روشن باشد چند ساعت به تحویل مانده سفره هفت‌سین پهن می‌کنند.

هفت‌سین - بالای سفره هفت‌سین یک آینه می‌گذارند و دو طرفش جار با شمعدان که در آنها به عده اولاد صاحبخانه شمع روشن می‌کنند - چیزهایی که در سفره می‌گذارند از این قرار است: قرآن، نان بزرگ، یک کاسه آب که رویش برگ سبز است، یک شیشه گلاب، سبزه علاوه بر آجیل شیرین و میوه و شیرینی و خروس و ماهی. در خوانچه هفت چیز که اسمشان با سین شروع می‌شود باید باشد: سپند، سیب، سیه دانه، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سمنو، سبزی، به اضافه ماست، شیر، پنیر و تخم‌مرغ رنگ کرده...

در موقع تحویل همه اهل خانه باید سر هفت سین باشند و پول یا خرخاکی در دستشان می‌گیرند چون شگون دارد اگر کسی در موقع تحویل در خانه خودش پای هفت‌سین نباشد تا سال دیگر از خانه‌اش آواره خواهد بود. کسی که مزاجش حرارتی باشد موقع تحویل سر هفت‌سین یک انگشت ماست می‌خورد و اشخاص رطوبتی یک انگشت شیره می‌خورند تا مزاجشان معتدل بشود. در موقع تحویل زنها باید سنجاق زیر گلویشان باشد و گرنه رشته کارشان گسسته می‌شود.

علامت تحویل تکان خوردن برگ سبز روی آب است و یا چرخیدن تخم‌مرغ روی آینه. شمعی که به نیت سلامتی در هفت‌سین روشن است باید تا آخرش بسوزد و نباید به آن فوت کرد چونکه عمر را کوتاه می‌کند و در صورت اجبار با دو برگ سبز آنرا خاموش کنند.

کسی که صبح عید وارد خانه می‌شود اگر زن باشد بد است و اگر مرد بیاید خوبست بطور کلی اولین کسی که وارد خانه می‌شود باید خوش‌قدم باشد و بگوید: صد سال به این سالها برسید! در صورتی که خود صاحبخانه خوشقدم باشد باید از در خانه بیرون برود و برگردد. هر کسی درین روز شادی و خرمی بکند تا سال دیگر به او خوش خواهد گذشت.^۹

سفره خواجه خضر - با همان تشریفات هفت‌سین است تنها فرقی که دارد این سفره از شب جمعه آخر سال چیده می‌شود تا ساعت تحویل و چیزی که اضافه دارد شیر برنج بی‌نمک، اسفناج پخته و قاویت آرد نخودچی است. علامت اینکه خواجه خضر سر سفره بیاید اینست که انگشت خودش را می‌زند در قاویت آرد نخودچی.

«زرتشت گفت که روان مردگان در ایام فروردگان به خانه‌های ایشان باز می‌گردند و امر کرد که در آن ایام خانه‌ها را پاک کنند و فرش‌های پاک بگسترند و آنجا خوردنی‌های خوشمزه و اشتها آور بنهند و بخورند تا روان مردگان به بو و نیروی آن قوت گیرند.»

ترجمه از غرر اخبار ملوک فرس ثعالبی.

۹. «هر که روز نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد تا نوروز عمر در شادی و خرمی گذارد.» ص ۵ نوروزنامه.

سیزده بدر - سیزدهمین روز بعد از نوروز است همه مردم درین روز باید از شهر و خانه خارج بشوند خوش بگذرانند و تفریح و گردش بکنند تا اینکه نحوست سیزده را به صحرا ببرند. دختران برای اینکه بختشان باز بشود سبزه‌ها را گره می‌زنند و می‌گویند:

سیزده بدر	سال دگر
خانه شوهر	بچه به بغل

جاها و چیزهای معروف

سرو کاشمر - معروف است که زرتشت دو شاخه کاج از بهشت آورد و بدست خودش یکی از آنها را در کاشمر و دیگری را در فارمد از قرای طوس کاشت. این دو قلمه به مرور زمان بی‌اندازه بزرگ و کهن می‌شوند و مردم به آنها معتقد بوده‌اند. می‌گویند که مرغان بیشمار بر شاخه‌های آن آشیانه داشته‌اند و در سایه آن جانوران بسیار می‌چریده‌اند. شهرت این درخت که به گوش خلیفه متوکل می‌رسد حکمی به طاهر بن عبدالله که در آن زمان حاکم خراسان بوده می‌نویسد که درخت سرو کاشمر را که در بست نیشابور بوده بریده بر گردونه‌ها بنهد و شاخه‌های آن را در نمد گرفته بر ستران بار کرده به بغداد بفرستند. دسته‌ای از زرتشتیان که این حکم می‌شنوند پنجاه هزار دینار به طاهر وعده می‌دهند که این درخت را نبرد ولی طاهر درخت را می‌اندازد و به قول نگارنده تاریخ جهان‌نمای از مدت عمر آن درخت تا سینه دویست و سی و دو (۲۳۲ هجری) هزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته بود...^۱ و چون آن درخت بیفتاد در آن حدود زمین بلرزد و به کاریزها و بناها خلل راه یافت و اصناف مرغان بیرون از حد و حصر از شاخسار آن درخت پریدن کردند چنانکه هوا پوشیده گشت و مرغان به انواع اصوات خوش، نوحه و زاری می‌کردند... و چون این درخت به یک منزلی مقر خلیفه رسید غلامان ترک شب هنگام بر سر متوکل علیه‌اللعنه ریخته تن او را پاره پاره کردند.^۲

سیاه سنگ - نام موضعی است در گرگان و در آنجا چشمه‌ای به همین نام است که اگر جمعی به جهت آوردن آب با کوزه‌های متعدد بر سر آن چشمه روند و آب بردارند و برگردند و یک تن از آنها پای بر سر کرمی که بر سر راه آنهاست نهد آب آن مردم در کوزه‌ها تلخ می‌شود باید بریزند و دوباره رفته آب بردارند و پیشاپیش اینان یک تن رفته آن کرمها را از پیش پای ایشان دور کند تا ایشان گذشته به منزل برسند.^۳

چاه باران - بونداد هرمزد کوه جایگاهی است که درو چاهی است چون امساک باران باشد و سالها بی‌آب اهل آن ناحیت سیر بسایند و در آن چاه افکنند از آسمان باران آید و آزموده‌اند که هر که سیر بساید در آن سال بمیرد.^۴

۱. این حساب خیلی نزدیک به حقیقت به نظر می‌آید زیرا برحسب سنت زرتشتیان از ظهور زرتشت تا مرگ یزدگرد (۶۵۲ میلادی) ۱۲۳۰ سال شمسی طول کشید (نامه تنسر ص ۷۰ دیده شود) و بنابراین از ظهور زرتشت تا سال هجرت ۱۲۰۰ سال می‌شود و به علاوه ۲۳۲ سال دیگر که هفت سال اختلاف قمری و شمسی را از آن حذف کنیم ۱۴۲۵ سال می‌شود که با عدد مذکور فقط ۲۵ سال تفاوت دارد.

۲. فرهنگ انجمن آرا.

۳. قابوس‌نامه.

۴. تاریخ طبرستان.

آب مرغان - نام چشمه‌ایست از کوهسار سمیرم و قمشه و آب آن چشمه را برای دفع ملخ به هر جا برند و به نیت هر ولایت که آن آب را برداشته بشود و با کوزه با خود برند مرغ‌هایی که آنها را سار گویند از قفای آن آب روند و چون بدان مکان رسند که آب را در آن پاشیده‌اند سار بسیار گرد آیند و ملخان را به منقار به دو نیم زنند تا همگی کشته شوند و آن مزارع ایمنی یابد... و خود در زمان توقف فارس دیدم که از شیروان به طلب آن آب به فارس آمده بودند و گویند شرط تأثیر آنست که آب را بر زمین نگذارند و بر سه پایه آونگ کنند و گاه برداشتن از چشمه به قفا ننگرند والله اعلم.^۵

گرز رستم - می‌گویند که رستم وقتی به تهران آمد از بی‌پولی مجبور شد گرز خودش را به هفتصد دینار گرو گذاشت و نان خرید و در چهار سوق بزرگ برجستگی به دیوار است که گرز رستم می‌نامند. در اصطلاح نیز گفته می‌شود: اینجا تهران است و گرز رستم گرو نان.

ملک ری خاکش خوب نیست به این مناسبت که حکومت ری به ابن سعد دادند تا امام حسین را بکشد.

چشمه‌علی - نزدیک شاه عبدالعظیم را علی با ته عصایش پای کوه زده و چشمه جاری شده.

توپ مروارید - در میدان ارک جلو نقاره‌خانه قدیم توپی گذاشته بودند معروف به توپ مروارید که صاحب کشف کرامات بود مخصوصاً برای باز کردن بخت، دخترها را از زیر آن رد می‌کردند و عقیده عوام بوده که این توپ خودش از بوشهر تا تهران آمده است.*

در رشت برای اینکه بخت دخترها باز بشود آنها را به دباغخانه می‌بردند و پسر نابالغ می‌آید دگمه تنکه آنها را باز می‌کند بعد قدری از آب دباغخانه بر می‌دارند می‌برند منزل و سرشان می‌ریزند.

منار برنجی - برای بخت‌گشایی دختران در اصفهان دخترها می‌روند بالای این منار که در محله جوباره واقع شده روی پله آن گردو می‌گذارند و این ابیات را می‌خوانند:

منار سر برنجی یه چیزی می‌گم نرنجی

میان من دسته می‌خواد مرد کمر بسته می‌خواد

و در موقع برگشتن گردو را می‌شکنند اینکار برای سفید بختی هم خوبست.^۶

خاتون قیامت - در شیراز دخترها برای اینکه بختشان باز شود می‌روند در خاتون قیامت و دور هاون سنگی (جوغن) که در میان آن بناست می‌گردند.

۵. انجمن آرا. چشمه سار نزدیک قزوین همین اشتهار را دارد.

* هدایت بعدها از این توپ داستان طنزی با عنوان «توپ مرواری» نوشت که در سال ۱۳۲۷ منتشر گردید.

۶. اصطلاح با دمش گردو می‌شکنند. پامنار تهران نیز دارای همین خاصیت است و در آنجا شمع روشن می‌کنند و نذر و

نیاز می‌کنند.

شیخ بهایی - در اصفهان حمامی معروفست که شیخ بهایی آنرا طوری ساخته که با یک شمع گرم می‌شود. شب چهارشنبه دخترها برای اینکه بختشان باز بشود و زنها برای سفیدبختی با جام چهل کلید آب آنرا روی سرشان می‌ریزند.

حمام پنجه‌علی - در یزد حمامی است به این اسم و معروف است که علی دستش حنایی بوده می‌خواسته برود به حمام دستش را زده به جرز پهلوی حمام و پنجه‌ای از سنگ در دیوار گذاشته‌اند می‌گویند این حمام احتیاج به سوخت ندارد.

قبر پیر پاره‌دوز - در اصفهان است و به دیوار واقع شده کسانی که مراد می‌طلبند سنگهایی آنجاست که روی قبر می‌سایند اگر آن سنگها به سنگ قبر چسبید مرادشان داده خواهد شد و گره از کارشان برداشته می‌شود.

در کوه سهند در آذربایجان سقاخانه‌ای است که دو ظرف یکی طلا و یکی نقره در آنجاست؛ معروفست هر کس آنها را بدزد دوباره سر جای خودش بر می‌گردد.

در فومن گیلان نزدیک امامزاده ابراهیم کوه کوچکی است که معروف است در زمان مأمون سرخاب نام حاکم گیلان بوده و باعث قتل امامزاده شده است و بعد از معجزه امامزاده آن شخص به شکل کوهی سنگ شده و حالا کسانی که به زیارت امامزاده می‌روند در مراجعت برای ثواب یک تکه سنگ به آن کوه پرتاب می‌کنند.

سنگ شیر - در همدان برای اینکه بخت دخترها باز بشود روغن می‌برند و روی سنگ می‌ریزند که شبیه شیر است و از قدیم بوده.

ابودردا - بنای گلی و گنبدی است که سر راه منارجنبان واقع شده و مردم هر حاجتی که داشته باشند به آنجا می‌روند و آتش رشته و آتش برگ می‌پزند و یک آدمک کوچک با خمیر درست می‌کنند و در آن آتش می‌اندازند که بعد آنرا به آب روان می‌دهند این آتش در خراسان و شیراز هم معمول است در اصفهان بابا قاسم و کاغذگرخانه نیز همین خاصیت را دارند.^۷

گنبد خشتی - مقبره‌ای است که می‌گویند امامزاده محمد نامی در آنجا مدفون است این گنبد در محله نوغان مشهد واقع و در عهد شاه عباس ساخته شده برای برآمدن حاجتها به آنجا یک من نان و سی سیر ماست نذر حضرت عباس می‌کنند و این نذر توسط یکی از پیرزن‌های کهنه‌گدا میان فقرا تقسیم می‌شود.

۷. یک ابودردا هم با همین خاصیت در کاشان است.

در محله چهارباغ مشهد سنگی است که می‌گویند علامت پنجه امام بر آن می‌باشد و کوچه‌ای که سنگ در آن نصب شده کوچه پنجه می‌نامند. مردم در آنجا شمع روشن می‌کنند و صورت و سایر اعضای خود را به آن می‌مالند و از آن بهبودی می‌جویند.

پیر پالان دوز - در مشهد مقبره‌ای است که در زمان سلطان محمد خدابنده بنا شده و در خیابان صفوی در کوچه شور واقع است و در نزد اهالی مجرب می‌باشد.

شاه غیس - از شنبه اول سال تا سیزده شنبه، آنجا بروند مرادشان داده می‌شود.

در فارس معمول است روی سنگ گور جوانمردان هیکل شیر در سنگ می‌تراشند چون شیر علامت زور و نیروست.

در زمان بروز وبا در کرمان و بلوچستان آش قل‌هوالله برای مادر وبا می‌پزند و یک من روغن بید انجیر نذر درخت کهور می‌نمایند.^۸

چشمه غلادوش - به ارتفاع بیست ذرع در آنجا طاق‌نما و حوضخانه و آثار خرابه دارد مشهور است که اینجا قصر ضحاک بوده.

نیاک - نزدیک عسک* و آب گرم می‌باشد دیواری در کوه به نظر می‌آید که دور آن اطاقهای شبکه‌دار است معروف است به خانه‌های دیو سفید که در قدیم با رستم می‌جنگیده و مدخل آن چاهی است که کنار کوه واقع شده.

در امامزاده شاه یلمون کاشان چاهی در بغل ضریح واقع است که زنها برای خبر شدن از مسافر خودشان نیت می‌کنند و سر آن چاه می‌روند و در آن نگاه می‌کنند اگر تابوت به نظرشان رسید مسافرشان مرده است و اگر صورت خندان دیدند مسافر زنده است و آب آن چاه شفاست.

در چهار فرسنگی کاشان در کوه سرک و جوشقان قله کوه درخت انجیر کهنی روییده که آسمان گذار است و این درخت طرف توجه مردم می‌باشد. متولی مخصوص دارد و هر شب به پایین آن چراغ می‌سوزانند به آن نذر و نیاز می‌کنند. معروف است وقتی که ابولؤلؤ به طرف کاشان فرار می‌کرده پای این کوه که می‌رسد گرسنه‌اش می‌شود چون کفار او را دنبال کرده بودند و جرئت نمی‌کرده که در ده برود و به خدا متوسل می‌شود در آن ساعت این درخت پر از انجیر می‌شود و او به این وسیله سد جوع می‌کند و بعد به کاشان می‌رود. برای انجیر این درخت سر و دست می‌شکنند و خواص بسیار برایش معتقدند چوب آنرا همراه بچه می‌کنند و میوه آنرا هرگاه برای پیدا کردن اولاد، زن و مرد بخورند مجرب است.

در زیر زمین مسجد جمعه کاشان چاهی است که مردم معتقدند از آن چاه به مکه راه دارد و دو روز بیشتر راه نیست ولی عجالتاً آن چاه گرفته شده و می‌گویند که یک روز مردی آمد از آن چاه بگذرد دید زنی

۸. میرزا آقاخان کرمانی.

* آسک و آبگرم: از روستاهای لاریجان آمل واقع در جاده هراز.

مشغول رختشویی است آن زن متغیر شد و گفت چرا مرد نامحرم بی‌خبر وارد شده است و امر کرد که ازین چاه کسی نرود. آن زن حضرت فاطمه بوده.

در عباس آباد کاشان که پشت مشهد واقع است امامزاده‌ای است که معروف است چند سال پیش دو نفر زن در آنجا گوشواره‌شان گم می‌شود و قسم می‌خورند همان ساعت صدای شرق سیلی می‌شنوند و می‌بینند که زبان آن زن باد می‌کند سیاه می‌شود و از دهنش بیرون می‌آید و می‌میرد. چون در آن مکان معجزه شده آن محل را می‌خرند و امامزاده می‌کنند و به دیوار یک طرف عکس حضرت کشیده شده و طرف دیگرش صورت آن زن با زبان باد کرده‌اش به دیوار کشیده شده.

افسانه هفتواد- نزدیک شهر کرمان قلعه‌ای است معروف به هفت دختران و می‌گویند که در زمان اردشیر پاپکان شخصی در آنجا بوده که هفت دختر داشته و کار آنان چرخ ریزی بوده. روزی یکی از آن دختران به شهر می‌رود که پشم بخرد در بین راه درخت سیبی می‌بیند که باد سیب‌های آنرا به زمین انداخته بود یکی از سیبها را بر می‌دارد و در جیبش می‌گذارد وقتی که بر می‌گردد و مشغول دوک‌ریزی بوده آن سیب در ماسوره چرخش می‌افتد. از آن روز به بعد حاصل کار او روز به روز بیشتر و بهتر می‌شود و از فروش آن در زندگی آنها گشایش بزرگی به هم می‌رسد. بعد ملتفت می‌شود می‌بیند که کرمی در ماسوره چرخ او پیوسته بزرگ می‌شده می‌فهمد که از دولت سر آن کرم بوده که به این دارایی و فراوانی رسیده‌اند، پس آن کرم را در صندوقی می‌گذارد و به ناز و نعمت می‌پروراند تا بجایی می‌رسد که پدر دختر از زیادی مال و دولت به خیال یاغی‌گری می‌افتد و قلعه‌ای می‌سازد که هنوز آثار آن باقی است به نام قلعه دختر. اردشیر پاپکان برای سرکوبی او از پارس به طرف قلعه دختر قشون می‌کشد و جنگ سختی در می‌گیرد. ولی اردشیر در همه جنگها شکست می‌خورد و سبب شکست آن بوده که صندوق کرم را پدر دختر جلو لشکر دشمن می‌آورد و از برکت آن بر دشمن چیره می‌شده. تا اینکه اردشیر نیرنگی به فکرش می‌رسد، مقداری شراب با خودش بر می‌دارد و به لباس چوپان نزدیک قلعه می‌رود و نی می‌زند و به پاسبانان قلعه شراب می‌دهد و در ضمن از آنها مکان صندوقی که در آن کرم گذاشته شده می‌پرسد. همین که مست می‌شوند و به خواب می‌روند، اردشیر سر صندوق می‌رود و با شمشیرش کرم را می‌کشد و روز بعد قلعه را فتح می‌کند و به مناسبت آن کرم شهری که در آنجا بنا می‌شود کرمان نامیدند.^۹

چنار امامزاده صالح- می‌گویند در قدیم تجریش ده کوچکی بوده و پیرزن فقیری از اهالی آنجا با بچه‌های زیاد زندگی می‌کرده است. شب عید نوروز همه ده چراغانی بوده و همه بچه‌ها لباس نو پوشیده بودند و خوراکی‌های خوب داشتند مگر خانه آن پیرزن که سوت و کور بود. یکی از آن بچه‌ها از پیرزن لباس نو می‌خواهد پیرزن برای اینکه دلش نشکند می‌گوید غصه نخور فردا برای شما هم می‌آورند. دست بر قضا

پیرمرد همسایه‌شان از روی بام می‌شنود، دلش می‌سوزد و می‌رود مقداری شیرینی و پارچه می‌آورد و در دالان خانه پیرزن می‌گذارد. همین که پیرزن آنها را می‌بیند دعا می‌کند که انشاءالله هر کس اینها را آورد هزار سال عمر بکند. آن پیرمرد در همان روز یک قلمه چنار در خانه‌اش کاشته بود، سالها می‌گذرد و آن قلمه بزرگ می‌شود و بعد خود آن مرد هم به مسافرت می‌رود. روزی یکی از اهالی تهران در خانه او مهمان بوده از تجریش و چنار بزرگ آنجا صحبت به میان می‌آید آن پیرمرد اقرار می‌کند که آن چنار را او کاشته است و از دعای پیرزن او و درخت هزار سال عمر خواهند کرد.

سیاه گالش - نام چوپان جنگلی است که نیمه‌وحشی است و با سایر مردم آمیزش ندارد و گله گاو وحشی دارد و محلی که او زندگی می‌کند به این اسم معروف است که پناهگاه جانوران می‌باشد و در آنجا نباید به حیوانی آزار برسانند و یا شکار کنند و کسی که جرئت این گستاخی را بکند سیاه گالش پاداش او را می‌دهد چه بسیار دید شده شکارچیان بی‌اعتقاد که به دنبال جانوران در آنجا رفته‌اند و صبح مرده آنها پیدا شده و یا به جانوری آزار رسانیده و بدبختی دامن‌گیرشان گشته. در ضمن معروف است که روز جمعه‌بازار، سیاه گالش به شکل پیرمردی آمده و کره می‌فروشد هر کس از او کره بخرد هرگز تمام نمی‌شود و پیوسته آن کرده ری می‌کند ولی به محض اینکه به کسی ابراز بکند که کره او ری می‌کند یا مال سیاه گالش است فوراً دبه کره او خشک می‌شود.

شهر نیریز - معروف است که شاگردان افلاطون از او می‌پرسند آیا دارویی هست که پس از مرگ انسان دوباره زنده بشود. افلاطون دستوری به آنها می‌دهد که پس از مرگش آن داروها را به هم آمیخته روغنش را بگیرند بعد نعش او را در حمام ببرند و آن روغن را به تن او بمالند تا زنده بشود. بعد از مرگش افلاطون را شاگردانش می‌برند در حمام و مطابق دستور او رفتار می‌کنند. در آن لحظه‌ای که داشته دوباره جان می‌گرفته ندایی از غیب می‌آید که نیریز ولی خود افلاطون می‌گفته بریز درین بین طاق حمام پایین می‌آید و خرابه آن حمام در نیریز واقع است و سالی یک بار از آنجا ندا می‌آید: نیریز بریز.

مورچه‌خور - می‌گویند وقتی که قشون اسلام به مورچه‌خور می‌رسد حکم به مورچه‌ها می‌شود که قشون کفار را بخورند.^{۱۰}

مازندران - امیرالمومنین غذا خورده و سفره خودش را در مازندران تکان داده از این جهت مازندران با برکت است.

کاشان - معروف است که مالک اشتر می‌خواسته جهنم بسازد اعلان می‌کند که گرمترین محل دنیا را به او نشان بدهند کاشان را به او معرفی می‌کنند و برای عذاب مردم می‌فرستند همه عقربها و مارهای دنیا را در آنجا جمع‌آوری می‌کنند ولی عمرش کفاف نمی‌دهد و از این جهت عقرب و مار در کاشان زیاد است.

۱۰. به قول یکی از رفقا Inferiority Complex رجوع شود به اصفهان نصف جهان ص ۱۵ چاپ نخست.

کیگا - اهالی کیگا (دهی است سر راه فرخ‌زاد به امامزاده داود) چپ هستند و علتش اینست که وقتی امامزاده داود فرار کرده به آنها سپرده که مکان او را به دشمن نشان ندهند کفار که می‌پرسند از آنها پرسش می‌کنند اهالی کیگا نشانی امامزاده داود را نمی‌گویند ولی چشمشان را به آن طرف چپ می‌کنند و از آن وقت چشمشان چپ می‌ماند.

داستان شهربانو - بی‌بی شهربانو وقتی که از دست کفار فرار کرده به خاک ری رسیده خود او سوار ذولجناح بوده و دخترش بی‌بی زبیده پشت او ترک اسب نشسته بوده و آستن بوده است در میان راه این شعر را مردم از تعجب می‌خوانده‌اند:

ای خداوند مانده‌ام در فکر

دخترش حامله و مادر بکر.

کفار که نزدیک می‌شوند شهربانو به زبیده می‌گوید تو اهل بیت عصمتی دست کفار به تو دراز نمی‌شود تو پیاده شو تا ذولجناح بهتر بتواند برود او پیاده می‌شود و شهربانو فرار می‌کند تا به کوه می‌رسد و همین که نزدیک بوده بدست دشمن بیفتد، نصیحت شوهرش را به یاد می‌آورد که گفته بود همین که کفار به تو نزدیک می‌شوند بگو یا هو، مرا دریاب. ولی از ترس اشتهاهاً می‌گوید: یا کوه مرا دریاب. در هماندم کوه دهن باز می‌کند و شهربانو با اسب می‌رود در کوه، فقط یک تکه از چارقدش از کوه، بیرون می‌ماند. کفار که می‌رسند آنرا می‌بینند ولی چون تنگ غروب بوده سه تا سنگ روی آن تکه چارقد نشانه می‌گذارند تا فردایش کوه را بشکافند ولی روز دیگر به قدرت خداوند تمام کوه سه سنگ روی هم گذاشته شده بوده به طوری که کفار نشانی خودشان را گم می‌کنند و هنوز هم زوار که می‌روند به بی‌بی شهربانو نیت می‌کنند سه تا سنگ را روی هم می‌گذارند.

همین که کفار بر می‌گردند یک زن و شوهر سر غیبگاه بی‌بی شهربانو متولی می‌شوند به زن متولی از غیب وحی می‌شود که هر شب جمعه یک دیگ آب تمیز و یک قطیفه* و یک قالب صابون بدون اینکه کسی بداند پشت در مقبره بگذارند. آن زن این کار را می‌کند و صبح می‌بیند روی حوله یک مشت پول نقره گذاشته شده. آن زن پولها را بر می‌دارد و هر شب جمعه اینکار تکرار می‌شود و با این پول زندگی می‌کنند. این زن یک پسر داشته که برایش عروسی می‌کند و در هنگام مرگ به عروسیش وصیت می‌کند که هر شب جمعه دیگ آب و قطیفه را پشت مقبره بگذارد. پس از مرگ عروسیش این کار را ادامه می‌دهد ولی یک شب جمعه شوهرش سر می‌رسد و از این کار آگاه می‌شود. نصف شب دختر با شوهرش پشت در می‌ایستد وقتی که بی‌بی مشغول آب تنی بوده ملتفت می‌شود که پشت در مرد است ندا می‌آید: آدمیزاد کور شو و مرا نبین.

* قطیفه: جامه یا پارچه پرزدار، حوله بزرگ که پس از آب تنی روی دوش می‌اندازند و بدن را با آن خشک می‌کنند.

آن مرد فوراً کور می‌شود. بعد ازین قضیه آن زن این کار را ادامه می‌دهد و از قرار معروف هنوز زنده است. از این رو مرد نباید وارد ضریح بی‌بی شهربانو بشود.

گنبد سبز - مقبره‌ای است واقع در محله ارک مشهد که حلقه درویش‌ها و تریاکیان و حشیشی‌ها در آنجا تشکیل می‌شود و معروف است که (مؤمن) نامی در آنجا مدفون است و درویشها اعتقاد کامل به آنجا دارند. یکی از حشیشی‌ها در وصف این مکان لاهوتی گفته است:

(حشیشستان مشهد گنبد سبز است، ای مؤمن!)

هارون ولایت - مقبره قدیمی است که در اصفهان که از قرار معلوم یک نفر یهودی در آن دفن است و محل اعتقاد عوام می‌باشد. مکرم اصفهانی اشعاری راجع به آن گفته که چند بیت آن اینست:

یا هارون ولایت معجزه را گروگرش کن.

خشت و لحد ملا نصیر را آجرش کن.

این رودخونه یه معدن ریگس درش کن.

که من هارون ولایتم که من لوطی ولاتم

آن بز که به پا قلعه بسی معجزه‌ها کرد.^{۱۱}

ای هارون ولات آن بزچی را شترش کن.

آن زن که به دور حرم تو می‌زند لاس.

از توی حرم مش نخودچی پر چادرش کن.

که من هارون ولاتم که من لوطی ولاتم..

طاق علی - محلی است نزدیک کرمان در بالای کوه که یا علی بزرگ در سنگ حک شده. پایین کوه

چشمه‌ای است و درخت کهنی در آنجاست که به آن قندیل آویزان کرده‌اند و دخیل بسته‌اند معروف است که علی آمده از آنجا بگذرد با شمشیرش کوه را از میان دو نیم کرده.

سنگ سیاه - نزدیک مراغه سنگی به این اسم معروف است که زنها برای اینکه بچه‌شان بشود از زیر

آن رد می‌شوند و هرگاه مرادشان برآورده شود آن سنگ خود بخود می‌لرزد.

تبریز در محله چرنداب در امامزاده‌ای زنجیری آویزان است، زنها نیت می‌کنند و آن زنجیر را

می‌کشند هرگاه در موقعی که آنرا رها می‌کنند به دور خودشان بگردند مرادشان داده می‌شود.

آب ماهی - قبر سعدی سیرگاه اهل شیراز است و در آنجا قناتی است که آب آن خواص بسیار دارد،

باطل سحر می‌باشد و آب‌تنی کردن در آن طرف توجه عامه است.

۱۱. بز پاقلعه بزی بوده که در اصفهان شاخ او را طلا گرفته بودند و به آن خیلی احترام می‌گذاشته‌اند به طوری که

آزادانه در خانه‌ها می‌رفته. معروف بوده که این بز بست نشسته بوده.

دروازه تنگ الله اکبر - محل اعتقاد اهالی شیراز است و روز اول ماه همه مردم باید از زیر آن رد بشوند. در بالای آن قرآنی است که معروف است خود آن ۱۷ من وزن دارد و هر ورق آن نیز ۱۷ من وزنش است.^{۱۲}

چاه مرتاض علی - در شیراز قبری است که در گودال واقع شده برای مراد و سلامتی شب چهارشنبه در آنجا دیگ جوش* می خورند و سنگی بغل دیوار است که روی آن مهر نماز می گردانند اگر مهر روی سنگ چسبید مرادشان داده می شود.

باباکوهی - در شیراز واقع شده و معروف است هر کس آنجا ساز بزند صدمه می بیند.

۱۲. یکی که قرآن مزبور را دیده می گوید به خط حسن بن بویه است (به همین سبب به اسم امام حسن نسبت می دهند) و سه چهار من هم بیشتر وزن آن نیست.
* دیگجوش: خوراک ساده‌ای که در دیگ جوشانده و پخته کرده باشند، آشی که در خانه یا خانقاه طبخ کنند و میان همسایگان یا درویشان قسمت کنند، دیگ پخت هم می گویند.

افسانه‌های عامیانه

گاو زمین - زمین روی شاخ گاو است.^۱ گاو روی ماهی است هنگامی که گاو خسته می‌شود زمین را از روی یک شاخش روی دیگری می‌لغزاند و همین سبب زمین‌لرزه می‌شود.

«... بعضی ذکر فرموده‌اند که زمین بر روی یک شاخ گاو است هر وقتی که آن شاخ خسته می‌شود آن گاو سر خود را حرکت می‌دهد و می‌جنباند و زمین را می‌اندازد روی شاخ دیگر و هر موضع از زمین که بر روی شاخ گاو قرار می‌گیرد آن قطعه زلزله می‌شود.»^۲

گاوپیست بر آسمان قرین پروین

یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

گر بینایی چشم حقیقت بگشا:

زیر و زبر دو گاو مستی خر بین

خیام

فرو شد به ماهی و بر شد به ماه

بن نیزه و قبه بارگاه

فردوسی

من گاو زمینم که جهان بردارم؟

یا چرخ چهارم که خورشید کشم.

معزی

کهکشانشان راه مکه را نشان می‌دهد.^۳

قوس قزح - نوسه یا رنگین‌کمان یا کمان ازفنداک تیر کمان علی است. ابوریحان بیرونی در کتاب الهند می‌گوید: «هندیان قوس قزح را کمان «اندرا Indra» رئیس می‌دانند همچنان که عوام آنرا کمان رستم می‌خوانند.»

ابولفرج رونی گفته:

۱. به عقیده یونانیان زمین روی دوش اطلس Atlas است. در افسانه‌های آریایی گاو نماینده قوت و نیرو است و مقدس شمرده می‌شود.

* در تواریخ و کتب حدیث هم مطالب زیادی در این مورد بیان شده است.

۲. مجمع النورین ص ۲۵۰.

۳. مجموعه ستاره‌های کوچکی که مانند خط کاه پاشیده می‌باشد و به اسم کهکشانش معروف است بر طبق افسانه یونانی Calaxie راهی است که از آنجا به کوشک ژوپیتر می‌روند. مردمان سیام کهکشانش را «جاده فیل سفید» می‌دانند. اسپانیولی‌ها «جاده سانتیاگو» و ترک‌ها معتقدند که «راه زوار» است.

چون تیغ زند آفتاب رایت برابر بگرید کمان رستم.

هرگاه سرخی قوس قزح زیاد باشد نشان خونریزی است. اگر سبزی آن زیاد باشد علامت خرمی است و زردی آن که زیاد باشد علامت ناخوشی است. هرگاه در هنگام رویت آن سرشان را باز کنند موی سر را پر پشت می‌کند.^۴

باران - با هر قطره باران یک فرشته همراه است* ملکی در آسمان است که هزار دست دارد و هر دستی هزار انگشت دارد و آن ملک مأمور شمردن چکه‌های باران است.^۵

آسمان غره - خدا به فرشته‌ها امر می‌کند که ابرها را برانید و آنها تازیانه به ابرها می‌زنند و ابرها نعره می‌کشند و در موقع آسمان غره برق که می‌زند همان تازیانه فرشته‌هاست و به روایت دیگر خدا فرشته‌ها را شلاق می‌زند و آنها فریاد می‌کشند و به روایت دیگر فرشته‌ها روی ابر ارا به می‌گردانند.**

تیر شهاب - شیطان که کونه‌پاهایش را به هم می‌مالد الخناس می‌ریزد. این الخناسها روی دوش یکدیگر سوار می‌شوند و می‌روند به آسمان هفتم ببینند چه خبر است. خدا امر می‌کند که یکی از آنها را تیر بزنند آن وقت همه‌شان می‌ریزند.

ستاره زهره - «زنی فاحشه بوده که نزد هاروت و ماروت سحر آموخته و به قوه سحر و جادو به آسمان بالا رفته و در آنجا خداوند او را به صورت زهره مسخ کرده.»^۶

نور باران - شهاب ثاقب امامزاده‌ها هستند که به دیدن یکدیگر می‌روند. در آن وقت هر نیتی که بکنند برآورده می‌شود.

ماه و خورشید - ماه مرد است و خورشید زن.^۷ ماه به خورشید گفته: تو شب در بیا نامحرم ترا نبیند. خورشید گفته: هر کس مرا نگاه بکند گیسم را می‌زنم توی چشمش. یک روز دست ماه سوزن بوده و می‌خواست با خورشید معاشقه بکند خورشید گیسش را می‌زند در چشم ماه و او کور می‌شود ماه هم سوزن‌هایی که در دستش بوده به صورت خورشید می‌پاشد و از آن وقت نمی‌شود به خورشید نگاه کرد چون سوزن به چشم می‌زند.

۴. «عکس کوه قافست که آن هفت قله است هر قله از یکی از جواهران به رنگ آنهاست. پس اگر سرخی این قوس غالب باشد دال بر قتل و جنگ کند و اگر سبزی غالب باشد به ارزانی و اگر زردی بیماری حکم کند.» جنات الخلود.

* نگاه کنید به صحیفه سجادیه، نیایش سوم. من لایحصره الفقیه، جلد دوم، ص ۲۳۹.

۵. ابونواس شاعر عربی زبان ایرانی را که این عقیده را مسخره می‌کرده است عرب‌ها تکفیر کردند چون در هنگام شراب نوشیدن ساغر خود را زیر باران نگی می‌داشته و می‌گفته که می‌خواهم ملائکه به شراب من داخل شود.

** به احادیث جلد دوم من لایحصره الفقیه ص ۲۴۰ و ۲۴۱ مراجعه شود.

۶. سه مکتوب یا صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی.

۷. در ترانه عامیانه صفت خورشید به خانم داده شده.

خورشید «خانم» آفتو کن. اوسانه ص ۳ چاپ نخست.

خسوف و کسوف - ماه یا خورشید که می‌گیرد برای این است که اژدها آنرا در دهن خودش می‌گیرد^۸ برای اینکه اژدها بترسد و آن را قی بکند باید آتشبازی بکنند، ساز بزنند، تیر خالی بکنند، تشت بزنند آن وقت اژدها می‌ترسد و آنرا رها می‌کند. اگر در موقع خسوف یا کسوف ماه یا خورشید سرخ یا ارغوانی بشود در آن سال خون خواهد شد.

گوهر شبچراغ - جواهر گرانبهایی است که در تاریکی می‌درخشد و آن چیزی است به اندازه تخم‌مرغ در بینی گاو است که در دریا زندگی می‌کند. شبها در خشکی می‌آید فین می‌کند و گوهر شبچراغ از بینی او افتاده در روشنایی آن چرا می‌نماید. نزدیک صبح دوباره گوهر شبچراغ را در بینی خودش بالا کشیده و در دریا می‌رود.

بختک - بختک یا فرنجک کنیز اسکندر بوده وقتی که کلاغ نک زد به مشک آب زندگی و بر زمین ریخت^۹ بختک سر رسید یک مشت از آن آب جمع کرد و خورد اسکندر خشمناک شد فرمان داد بینی او را بردند و بینی از گل برایش درست کردند این بختک گنج سراغ دارد و کسی که در خواب به حالت کابوس می‌افتد همین بختک است که خودش را روی آن شخص می‌اندازد و کسی که خوابیده باید کوشش بکند تا در تاریکی بینی او را بگیرد آن وقت بختک از ترس اینکه مبادا بینیش کنده شود نشانی گنج را خواهد داد^{۱۰} ولی به محض اینکه سر انگشت را تکان بدهند کابوس مرتفع می‌شود یعنی بختک فرار می‌کند.

غول بیابانی* - دیوی است که دور از آبادی در کوه‌ها و بیابانها زندگی می‌کند و به هر شکلی که بخواهد در می‌آید و مردم را از راه در می‌برد. کسی که در بیابان تنها بخوابد کف پای او را آن قدر می‌لیسد و خونس را می‌خورد تا بمیرد.

ذکر بعضی شیاطین - و مشهورترین ایشان غول است و گویند کسی که سفر کند و شبها در بیابان تنها باشد متعرض او شود و خواهد که او را هلاک کند و گویند که چون شیاطین استراق سمع کنند باری تعالی ایشان را دفع کند به شهب، بعضی بسوزند و بعضی به دریا افتند و نهنگ شوند و بعضی به بیابانها غول شوند... و کسانی که غول دیده‌اند از سر تا ناف بر شکل انسان و از ناف تا آخر بر شکل اسب و سمهای او چون سم خر و بعضی از صحابه رسول گفت که غول را دیدم در سفره شام و در اخبار وارد است و مشهور

۸. همیدون مادرم را مژدگان خواه
که رسته شد ز دست اژدها ماه
به روی بچه مسگر نشسته گرد زغالی
صدای مس به فلک می‌رود که ماه گرفته
ویس و رامین
فتحعلی شاه

۹. اشاره به افسانه رفتن اسکندر به ظلمات و آوردن آب حیوان.

۱۰. اصطلاح: دماغش را بگیری جانش در می‌رود.

* من لایحضره الفقیه، جلد اول، حدیث شماره ۹۱۰.

است و او دیوست بر شکل زنان و در بیشه‌ها از آن بسیار باشد و اگر بر کسی ظفر یابد با او بازی کند چنانکه گریه با موش و اگر کسی را ببند که صورت خوب دارد بر وی مفتون شود و او را زحمت دهد.^{۱۱}

دوالپا- دوالپا پیرمردی است که دم جاده نشسته گریه می‌کند و هر رهگذری که می‌رسد به او التماس کرده می‌گوید مرا کول بگیر از روی نهر آب رد کن. هر کس او را کول بکند یک مرتبه سه ذرع پا مثل مار از شکمش درآمده دور آن کس می‌پیچد و با دستهایش محکم او را گرفته فرمان می‌دهد: کار بکن بده من. برای اینکه از شر او آسوده بشوند باید او را مست کرد.^{۱۲}

«در کتاب عجایب‌البحار نقل از یعقوب بن اسحق کرده که در جزیره سگساران می‌رفتم درختان بسیار دیدم نزدیک رفتم در زیر آن درختها مردمی را دیدم نشسته به صورت خوب؛ نزدیک اینان نشستم و زبان یکدیگر را نمی‌دانستیم یکی از ایشان دست بر گردن من نهاده تا مرا خبر بود بر گردن من نشسته بود و پای‌ها بر من پیچیده و مرا برانگیخت و من قصد کردم او را از گردن بیندازم روی مرا به ناخن بخراشید گفت او را می‌گردانیدم و ثمره آن درختها می‌چیدم و می‌خوردم و آن هم چیزی از ثمره درختها می‌خورد و با اصحاب خود می‌انداخت تا ایشان می‌خوردند و او را به زیر درختها گردانیدم چوبی از شاخ درخت در چشم او بگرفت و کور کرد قدری انگور بگرفتم و سنگی یافتم در او حفره بود در آنجا عصیر* کردم پس بدو اشارت کردم که بخور آنرا بیاشامید و مست شد و پای‌هایش سست شد و بینداختمش و از آنجا نجات یافتم.»^{۱۳}

هاروت و ماروت^{۱۴} - «چنین روایت کنند از رسول خدا که ملائکه عصیان بنی‌آدم مشاهده کردند و گفتند: ما اقل معرفه هولاء بعظمت الله باری تعالی گفت: اگر شما در این حالت باشید که ایشان هستند

۱۱. عجایب المخلوقات ص ۷۶.

۱۲. به قصه سفرهای سندباد بحری در کتاب الف لیله و لیله رجوع شود.

* عصیر: شیره و چکیده چیزی، آب انگور یا میوه دیگر که با فشار گرفته شود.

۱۳. عجایب المخلوقات.

۱۴. هاروت و ماروت اسامی دو بت قدیمی است که در قدیم‌الایام اهل ارمنستان آنها را پرستش می‌نمودند زیرا در تصنیفات مورخین ذکر این دو معبود یافت می‌شود که به تلفظ ارمنی هوروت و موروت نامیده‌اند چون که یکی از مصنفین ارمنی چنین نوشته است:

«البته هوروت و موروت دلاوران اغری طاغ و آمینابغ و شاید الهه دیگر نیز که هنوز بر ما معلوم نیست مددکاران اسپاندارامیت خدای ماده می‌بودند- آنها معاونان برومندی و موجدان محسنیه زمین بودند.» و در بیابان این فقره باید معلوم گردد که اسپاندارامیت آن خدای ماده بوده که در ایام قدیم در ایران نیز پرستیده می‌شد زیرا زرتشتیان او را روان زمین می‌انگشتاند و گمان می‌بردند که او جمیع محصولات نیکو را از خاک می‌رویانند- و اهل ارمنستان آمینابغ را خدای تاکستان‌ها می‌گفتند و هوروت و موروت را مددکاران روان زمین می‌نامیدند زیرا که آنها را ارواحی می‌پنداشتند که بر باده‌ها مطلعند و باده‌ها را مجبور می‌سازند که ابرهای آورنده باران را فراهم آورده و بر سر آن کوه بلند که اغری طاغ می‌گویند زده بر زمین باران... در کتب قدیمه اهل هنود نیز مرتها اکثر اوقات مذکورند و هنود آنها را خدایان طوفان‌ها و بادهای شدید می‌انگاشتند...» ینابیع الاسلام ص ۸۶-۸۷-۸۸.

* (در قرآن ۲: ۱۰۲ به این ماجرا اشاره‌ای شده.)

معصیت کنید. ایشان گفتند: کیف هذا و نحن نسبح بحمدک. باری تعالی فرمود که دو ملک اختیار کنید ایشان را به زمین بفرستاد و شهوت بنی آدم در ایشان آفرید و معصیت از ایشان ظاهر شد. پس ایشان را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت. یکی با آن دگر نظر کرد و گفت: چه می گویی؟ او گفت عذاب دنیا منقطع شود و عذاب آخرت نه، پس عذاب دنیا اختیار کردند و در روایت دیگر آمده است از ابن عباس که هاروت و ماروت هر دو مسلسل و معکوس آویخته اند در چاهی به زمین بابل تا روز قیامت و در روایت آمده است که باری تعالی ایشانرا گفت: انی ارسل بکما رسولان الی الناس و لیس منی. ایشان را به زمین فرستاد و گفت که احتراز کنید از شرک و قتل و سرقت و زنا. کعب الاخبار گوید که یک روز بر ایشان نگذشته بود که هر چهار معصیت از ایشان صادر شد.

خر دجال - دجال پالانی دارد که هر شب می دوزد و صبح پاره می شود روزی که دنیا آخر می شود خر دجال از چاهی که در اصفهان است بیرون می آید هر مویش یک جور ساز می زند، از گوشش نان یوخه می ریزد و بجای پشگل خرما می اندازد هر کس به دنبال او برود به دوزخ خواهد رفت.^{۱۵}

«از همه الاغها بدتر خر دجالست که آن ملعون روز خروجش بر آن خر سوار می شود. رنگ آن خر سرخ است چهار دست و پایش ازرق است سر و کله او به قدر کوه بزرگی می باشد پشت او موافق سر اوست. گامی که بر می دارد نزدیک شش فرسخ راه طی می کند. این روایت زبدة المعارف بود. از موی حمار صدای ساز به گوش های مردم می رسد، سرگین که می اندازد انجیر و خرما به نظر می آید، قد خود دجال بیست ذرع است، در فرق سر دو چشم دارد و شکاف چشمها به طول و درازای اتفاق افتاده، یک چشم او کور است صورت دراز و آبله بر صورت دارد.»^{۱۶}

نسناس - دیوهایی هستند به شکل آدمیزاد که نصف تنه از طول بدن دارند و بر یک پای جست می زنند و زبانشان زبان عربی است.^{۱۷}

«نسناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانوری است مانند نصف انسان که یک دست و یک پا و یک چشم دارد و دست او بر سینه او باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده می خورند.^{۱۸} مؤید این سخن است آنچه امام علامه محقق زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در آثار البلاد در خصوص نسناس ذکر می کند و آن از این قرار است: شحر ناحیه ایست میان عدن و عمان بر ساحل دریا که عنبر شحری بدانجا منسوب است زیرا که این جنس در سواحل آنجا پیدا می شود و در آنجا جنگلهای زیادی است که در آن نسناس موجود است از یکی از اعراب حکایت کرد و گفت به شحر وارد شدم و پیش یکی از

۱۵. در میدان کهنه اصفهان چاهی در دکان عطاری وجود دارد که معروف به چاه دجال است.

۱۶. مجمع النورین ص ۲۱۹.

۱۷. در قصه های عامیانه نیم سوار و در کتاب بوند هشن نیز اشاره به نیم آدم شده است.

۱۸. غیث اللغات.

بزرگان آنجا منزل نمودم پس درباره نسناس از او پرسیدم گفت ما او را صید کرده می‌خوریم و او حیوانیست مانند نیمه تن انسان و یک دست و یک پا دارد و همچنین تمام اعضای دیگرش نصفه است. گفتم من میل دارم او را ببینم. پس به غلامان خود گفت یک نسناس برای ما شکار کنید. چون فردا شد یکی را آوردند که صورتش مثل صورت انسان بود جز آنکه نیم صورت داشت و یک دست بر سینه‌اش داشت و همچنین یک پا. چون مرا دید گفت: «انابالله و بک» یعنی پناه من به خداست و به تو. پس گفتم او را رها کنید. گفتند هان به حرف او غره مشو که او غذای ماست ولی من دست بر نداشتم و اصرار کردم تا او را رها کردند پس مثل باد گریخت و در رفت. چون مردی که من پیش او مهمان بودم باز آمد به غلامان خود گفت: مگر من به شما نگفتم که چیزی برای ما صید کنید؟ گفتند صید کردیم ولی مهمان تو او را رها کرد. پس خندید و گفت: والله که ترا گول زده است. و به غلامان خود حکم کرد که روز بعد به شکار بروند و با سگها رفتند و من هم با آنها بودم تا در آخر شب به جنگلی رسیدم به ناگاه دیدم که یکی به عربی می‌گوید: ای ابومجمر صبح درخشید و شب سپری شد بشتاب به پناهگاه. یکی دیگر جواب داد: بخور و باک مدار. پس غلامان سگها را پی آنها انداختند و دیدم ابومجمر را که دو سگ بدو آویخته اند... ولی آن دو سگ او را گرفتند و چون میزبان برحسب عادت خود حاضر شد ابومجمر را بریان شده آوردند و نیز ابن‌الکیس النمری روایت کرده گفت که ما در قافله‌ای بودیم و راه را گم کردیم در جنگلی افتادیم بر کنار دریا که اول و آخرش پیدا نبود بناگاه یک پیرمرد بلند بالایی را دیدم مانند درخت خرما که نصف سر و تن و یک چشم و یک پا داشت و مثل اسب می‌دوید و شعر عربی می‌خواند.^{۱۹}

یأجوج و مأجوج - مردمی هستند که قد کوتاه و گوش بزرگی مانند گوش فیل دارند که به زمین می‌کشند. این نژاد اسباب اغتشاش دنیا شده اسکندر ذوالقرنین سد محکمی جلو آنها بست تا نتوانند خارج بشوند. این سد از هفت جوش است. عرض دیوار هفت هزار سال راه است و کار یأجوج و مأجوج از سر شب تا صبح اینست که دیوار آن سد را می‌لیسند دم صبح این دیوار کلفت به نازکی مو می‌شود ولی در همان وقت خوابشان می‌گیرد و دوباره دیوار عرضش به همان کلفتی اولش می‌شود.^{۲۰}

«یأجوج و مأجوج و ایشان قومی‌اند که عدد ایشان جز خداوند نداند و قامت ایشان به قدر قامت مردم بوده ایشان را اذنب* و مخالف بود همچون سباع**، یکی از ایشان بسیاری بزاید و معاش ایشان چیزها باشد

۱۹. اقتباس از مجله کاوه شماره ۴ و ۵ سال اول دوره جدید ص ۶.

۲۰. به قول حمزه اصفهانی اسفندیار دیواری جلو ترکه‌ها کشید.

* اذنب: دم‌ها، دنباله‌ها.

** سباع: درندگان، جانوران درنده.

که از دریا به کنار افتد... دیگر منسک و ایشان قومی‌اند در جهت مغرب به قرب یاجوج و مأجوج و گوش ایشان چون گوش فیل بود، هر گوشی چون گلیمی یکی فرش سازند و دیگری لحاف.^{۲۱}

جابلقا و جابلسا - «چنین روایت است که خدا دو شهرستان آفریده یکی به مشرق و یکی به مغرب و آنکه به مشرق جابلقا و آنکه به مغربست جابلسا^{۲۲} و در هر شهرستان دوازده هزار در است، از دری تا در دیگر یک فرسنگ است. در آن شهرستان چندان خلق‌اند که هر دری را ده هزار کس پاسبان بوده و نیز هرگز نوبت بدیشان نرسد و اگر چندین خلق به مشرق و مغرب نبودندی هر شبی که آفتاب بدان چشمه فرو شدی و بامداد که برآمدی همه خالق عالم بشنیدندی ولیکن از بانگ و غلغله آن شهرستان بانگ برآمدن نشنوند و آن خلائق همه مؤمن‌اند و آنها که در شهرستان مشرقند از بقیت قوم عادند که بر هود پیغمبر گرویده بودند و آنان که به مغربند از قوم ثمودند که به صالح گرویده بودند و در پس آن شهرستان سه امت یکی را منسک خوانند و یکی را تافیل و سیم را تاریس و پس از ایشان یاجوج و مأجوج در شب معراج ایمان نیاوردند ولی ساکنین جابلقا و جابلسا ایمان آوردند. سه قوم دیگر نیز که پشت جابلقا و جابلسا سکنا دارند کافر ماندند.»^{۲۳}

مطابق «سودگر نسک» کیکاوس هفت مکان ساخت^{۲۴} یکی از طلا دو تا از نقره دو تا از پولاد و دو تا از بلور و در این دژ دیوان مازندران را حبس کرد تا به این وسیله از شرارت آنها جلوگیری بنماید. این هفت کوشک افسون شده بوده‌اند زیرا هر کس که پیر و ناتوان می‌شده و نزدیک به مرگ بوده هرگاه او را دور این دژها می‌گردانیدند دوباره نیروی نخست را بدست می‌آورده و جوان پانزده ساله می‌شده. در بوند هشن ایرانی چاپ انگلساریا ص ۲۱۰ می‌نویسد که مکان کیکاوس تشکیل یافته بود از یک کوشک طلایی که نشیمنگاه خودش بوده و دو خانه بلورین که برای اسبهایش بوده و دو تا از پولاد که برای گله و رمه‌اش بوده است. در همانجا می‌گوید:

«اوش هرومزمک و خانیک انوشک اگر ازش تازدگی زرمان ترویندکو که زرمان مرد پذیرد در اندر شود اپرناک پانزده سالک بدان در بیرون آید و مرگی ازو بزد.» یعنی: و از آن هرچه چشیده شود و نیز (کسی که از آن چشمه بچشد) چشمه بی‌مرگ کند. اگر از آن بگذرد کسی که سال او را ناتوان کرده یعنی که مرد سالخورده ازین در داخل شود جوان پانزده ساله از آن در بیرون آید و مرگ ازو بگریزد.»^{۲۵}

۲۱. عجایب المخلوقات.

۲۲. سخن کز روی دین گویی چه سریانی مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا سنایی.

۲۳. تاریخ طبری. (* در اصول کافی جلد ۲، ص ۳۶۲. و کتب تاریخ دیگر از این دو شهر سخن به میان آمده از جمله

تاریخ کامل ابن اثیر.)

۲۴. عدد هفت دارای خاصیت و اعتبار مخصوص است و در همه افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی به آن بر می‌خوریم در

قصه‌های هفت کفش آهنی و هفت عصای آهنی، هفت آسمان، هفت روز هفته، هفت رنگ، هفت گنبد بهرام، هفت خوان رستم، هفت سین، هفت دختران، هفت اختران، هفت کشور و غیره.

۲۵. بی‌شبهت به افسانه ظلمات و آب حیات اسکندر نیست.

گنگ‌دز - در روایات پهلوی در بوند هشن و در یشتها (۵۴-۵۱) آمده که این قلعه در شمال و در میان کوه‌ها واقع شده و رودخانه «چهرمیان» از آنجا می‌گذرد و خورشیدچهر یکی از پسران زرتشت در آنجا منزل دارد. این قلعه همیشه بهار روی سر دیوان ساخته شده ولی کیخسرو آنرا بر زمین استوار کرد و در آنجا هفت دیوار ساخت، یکی از طلا یکی از نقره، فولاد، برنج، آهن و بلور و سنگهای گرانبها و در آنجا جاده‌هایی دارد که هفتصد فرسنگ درازی آنست و پانزده دروازه به طوری که اگر بخواهند از دری به در دیگر بروند در ماه بهار ۲۲ روز راه است.

در روایات هفت دیوار را با تغییر کمی نوشته: یکی از سنگ یکی از فولاد، یاقوت و غیره در قلعه ۱۴ کوه است که هفت رودخانه از آن می‌گذرد و زمین آن به قدری حاصلخیز است که هرگاه خری آنجا بشاشد در همان شب سبزه به بلندی آدم سبز می‌شود. هر کدام از این پانزده در به بلندی پنجاه مرد است و مسافت این درها به هم هفتصد فرسنگ می‌باشد. سیاوش گنگ‌دز را روی «کامار» به یادگار کیانیان ساخت کیخسرو آنرا در تحت تصرف خودش درآورد و آن پادشاه پشوتن و بی‌مرگ شد و پیری و رنجوری از او زدوده گشت. مردمان گنگ‌دز خوشبخت زندگی می‌کنند، پارسا و پرهیزکارند و به ایرانشهر بر نمی‌گردند مگر زمانی که پشوتن آنها را راهنمایی بکند و بر ضد دشمنان ایرانشهر برانگیزد و به این وسیله در روز رستخیز کمک بزرگی در پیروزی و غلبه هرمزد و امشاسپندان بر دیوان خواهند شد.^{۲۶}

چنین بدست می‌آید که گنگ‌دز قرینه قلعه کیکاوس در کوه البرز است و کوه البرز همان کوه قافست که در افسانه‌ها و قصه‌ها شهرت دارد.

کوه قاف - «کوه زمرد است در (میان) دنیاست و دنیا دو دشت است و یک کوه طرف یمین کوه دشت افرتپان سیاهان که دشت گرمسیر می‌باشد طرف یسار این کوه دشت سردسیر ترکان تنگ چشم مردم‌خوار می‌باشد وسط این کوه محل پربان است.»^{۲۷}

«در عرش‌المجالس ص ۷-۸ آمده: خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفریده که سبزی آسمان از آن است آن را کوه قاف می‌گویند، پس به آن تمام آنرا (یعنی تمام زمین را) احاطه نمود و این آنست که خدا به آن قسم خورده گفت: «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ ۵۰: ۱» و در قصص‌الانبیاء (ص ۵) گفته شده است که روزی عبدالله بن سلام از حضرت محمد پرسید: فراز زمین از چیست؟ گفت از کوه قاف. گفت: کوه قاف از چیست؟ گفت: از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست. گفت: بالای کوه قاف چه مقدار است؟ گفت پانصد ساله راه است. گفت: گرداگرد وی چند است؟ گفت: دو هزار ساله راه است انتهی.»^{۲۸}

اژدها- گنج قارون که هفت خم خسروی بوده^{۲۹} به زمین فرو رفت و پاسبان آن اژدهایی است که روی آن خوابیده است.

«اژدها جانوری عظیم خلقت هایل منظر و فراخ دهان بسیار دندان و روشن چشم، دراز بالاست و در اوایل مار بوده و به مرور ایام اژدها شده و شکل گردانیده و درین معنی گفته‌اند: که اژدها شود از روزگار یابد مار. صاحب عجایب‌المخلوقات گوید که چون مار را درازی به سی گز و عمر به صد سال رسد آنرا اژدها خوانند و به تدریج بزرگ می‌شود تا چنان گردد که بر خشکی حیوانات ازو ستوه شوند حق تعالی او را به دریا افکند و هیکلش در بحر بزرگ می‌شود چنانکه بالایش به ده‌هزار گز رسد دو پر مانند ماهی برآرد و حرکتش سبب موج دریا شود و چون ضررش در بحر نیز شایع گردد حق تعالی او را به دیار یاجوج و مأجوج افکند تا خورش ایشان شود. حسن سیرت قوم یاجوج و مأجوج را از اینجا باید قیاس کرد که چون اجزای وجود ایشان از گوشت حیوانی چنین سلیم بود لاجرم چنان نیکو سیرت باشند. خوردن دل اژدها دلیری فزاید و حیوانات مسحر اکل او شوند پوستش بر عاشق بندند عشقش زایل شود. سرش هر جا دفن کنند در حال آن موضع نیکو شود.»^{۳۰}

«اژدها مار بزرگ و لقب ضحاک است. مؤلف گوید ضحاک را اژدها می‌گفته‌اند. نوشته‌اند به بابل پرورش یافته و جادوی آموخته روی خود را بر صورت اژدهایی بر پدر می‌نمود پدر او از علم جادویی ممانعت کرده دیوی که معلم او بوده گفت اگر خواهی ترا جادویی آموزم پدر را بکش وی پدر خود را کشته و بسیار خونها به ناحق ریخته و او را اژدها می‌خوانده‌اند پس عربان ازدهاق خواندند و معرب کردند ضحاک شد.»^{۳۱}

ققنس - «معروفست به زمین هند می‌باشد منقار دراز دارد و در او سوراخ‌هایی بسیار است و از هر یکی آوازی دیگر بیرون می‌آید. چون در صفیر آید از خوشی آوزش هیچ جانور نتواند گذشت و او را توالد نیست و ایشان نر و ماده می‌باشند به وقت رحیل بالهای بی‌شمار به هم زنند از صدمه بالهایشان آتش در افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند و باران در خاکستر افتد و کرم پیدا شود و از آن خاکستر می‌خورد تا بزرگ شود و ققنس دیگر گردد ساز ارغنون را از آواز آن مرغ اخراج کرده‌اند.»^{۳۲}

«ققنس مرغی است در بلاد هندوستان هیزم بسیار از برای آشیانه گرد کند و منقار بر منقار ماده ساید از آن آتش افروخته شود و هر دو بسوزد آنگاه باران بر خاکستر ایشان بارد باز هر دو پدید آیند و جناح از خاکستر بر افشانند.»^{۳۳}

۲۹. قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت. سعدی.

۳۰. نزهةالقلوب ص ۱۴۶.

۳۱. فرهنگ انجمن آرا.

۳۲. نزهةالقلوب. این افسانه از افسانه یونانی مربوط به مرغ فنیکیس Phénix گرفته شده و لفظ ققنس هم مأخوذ از

فنیکیس است.

۳۳. عجایب‌المخلوقات.

«... و گویند آن فرشته که گردون آفتاب کشد* به صورت اسپست آلوس نام^{۳۴} اما آلوس آن اسپست که گویند آسمان کشد و گویند دوربین بود و از دور جایی بانگ سم اسبان شنود و به سختی شکبیا بود ولیکن به سردسیر طاقت ندارد و به داشتن خجسته بود ولیکن نازک بود.»

سمندر - «جانوری معروف است که در آتش نسوزد و بعضی گفته‌اند که در آتش متکون می‌شود و چون بیرون آید بمیرد و بعضی آنرا به ترکیب موش دانسته‌اند و بعضی طایر پنداشته‌اند و آنرا سامندر نیز گویند... در تحفه گفته که جانوری است شبیه به مار و دست و پا دارد اما دستهای کوتاه و بطی‌الحرکه** است و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و تجربه کرده‌اند که پوست آن در آتش نسوزد و آتش در خود آن تأثیر نمی‌کند و اگر او را در تنور افروخته اندازند آتش تنور را افسرده کند و یک مثقال آن از سموم قتاله است. به غایت گرم و خشک و مفرح جلد او متعفن و یا زهر آن تخم سنگ پشت است و آن را به ترکی (ایلان اغویرن) گویند و نان یونانی آن سالاماندر^{۳۵} است و اینکه در پارسی مشهور شده مخفف آن اسم است.^{۳۶}

عوج بن عنق - به قدری بلند بوده که ماهی را از دریا در می‌آوره و جلو خورشید برشته می‌کرده و می‌خورده. یک روز منیت کرد به خودش بالید و گفت مخلوقی بلندتر از من نیست. هنگام شکارش که رسید دست کرد در دریا کمر ماهی را گرفت بیرون کشید و برد جلو خورشید وقتی که نگاه کرد دید سر و دم ماهی در دریاست ترسید و ماهی را ول کرد.^{۳۷}

سیمرغ - «در عجایب‌المخلوقات آمده (سیمرغ) مرغی قوی هیکل است چنانکه فیل را به آسانی در رباید و آنرا پادشاه مرغان گفته‌اند از جهت آنکه صید کند به قدر کفاف خود و باقی به حیوانات گذارد و باز سر نیم خورده خود نرود و این صفت پادشاهان است و آنرا یک هزار و هفتصد سال عمر گفته‌اند و بعد از سیصد سال خایه نهد و در بیست و پنج سال بچه از خایه بیرون آید و در تفسیر کلینی آمده که عنقا در اول به میان مردم بودی و به خلاق ایذا رسانیدی تا در زمان حنظله پیغمبر عروسی را با حلی*** و حلال در ربود

* ص ۳۳۷ جلد اول من لایحضره الفقیه در مورد کشیدن خورشید توسط فرشتگان حدیثی آمده همچنین در جلد اول تاریخ طبری.

۳۴. نوروزنامه ص ۵۱.

** بطی‌الحرکه: کند حرکت.

35. Salamandre.

۳۶. فرهنگ انجمن آرا.

۳۷. و نیز رجوع شود به عجایب‌المخلوقات.

*** حلی: زیور، زینت.

پیغمبر در حق او این دعا کرد: اللهم خذها و اقطع نسلها و تسلط عليها افة. حق تعالی آتشی بفرستاد تا آنرا بسوخت و از او جز نام نماند...»^{۳۸}

پس از این مقدمه مؤلف نزهةالقلوب یک رشته اطلاعات عجیب و غریب و ساختگی از سیمرغ می‌دهد که قابل ذکر نمی‌باشد ولی آنچه که در میان عوام شهرت دارد، در افسانه‌های ایرانی دو سیمرغ می‌باشد: یکی آموزگار و نگهبان رستم و دیگری مرغ بزرگی که اسفندیار او را کشت. مطابق شاهنامه سیمرغ نخستین، روی کوه البرز (کوه قاف) دور از مردم آشیانه داشته و با مردم آمیزش نمی‌کرده و در هنگام پروازش هوا تیره و تاریک می‌شده. زال که به دنیا آمد پدرش سام فرمان داد تا او را سر راه گذاشتند، سیمرغ زال را به آشیان خود برد، پروراند و تربیت کرد چون سیمرغ دارای قوه نطق بود به زال حرف زد و زال را آموخت و بعدها که زال را به پدرش رد کرد در موقعی که از او جدا شد یک چنگه از پرهای خودش به زال داد تا هر وقت محتاج کمک سیمرغ باشد و یا در امری درماند از آن پرها آتش بزند^{۳۹} یک بار در هنگام زادن رستم نامی و بار دیگر در هنگام جنگ رستم و اسفندیار رویین تن بوسیله سوزاندن پر سیمرغ را حاضر کردند و هر دو دفعه سیمرغ از مشورت و کمک خودش دریغ نکرد. در مقابل این سیمرغ نیکوکار که شاه مرغان است^{۴۰} یک سیمرغ اهریمنی هم وجود دارد که اسفندیار در یکی از هفتخوان خودش او را به نیرنگ کشت چنانکه شرح آن در شاهنامه مفصلاً نوشته شده است.^{۴۱}

۳۸. نزهةالقلوب.

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

عبدالواسع جبلی.

۳۹. بر آتش بیفکن یک پر من ببینی هم اندر زمان فر من

فردوسی.

۴۰. شاهنامه چاپ فولرس ص ۱۳۳-۱۳۹-۱۹۱-۲۲۲.

۴۱. همان کتاب ص ۱۵۹۷.

گوناگون^۱

بچه که تازه به دنیا می‌آید در هنگام گرفتن ناخن‌های او یا باید پول در کفش بگذارند که متمول بشود و یا قلم به دستش بدهند که صاحب قلم گردد.

اگر زن آبستن مرده ببیند چشم بچه‌اش شور می‌شود.

اگر زن آبستن را در موقع وضع حمل تا ده روز تنها بگذارند جن‌زده یا دعایی می‌شود.

اگر بچه ناخوش بشود و به هیچ دارویی معالجه نشود آن وقت تشخیص می‌دهند که بچه جن‌زده یا دعایی است و باید او را پیش دعانویس ببرند تا برایش عزایم* بخواند.

هرگاه زنی که وضع حمل کرده داخل حمام شود و زن زاج** دیگری نیز در همان موقع داخل حمام شود هر کدام دیرتر از حمام خارج شوند خود و بچه‌اش ناخوش خواهند شد مگر اینکه او هم همان زن را در موقع دیگر غافلگیر کرده از او زودتر از حمام خارج شود.

شیر زن بچه‌دار را اگر در جای کثیف بریزند شیرش خشک می‌شود. پس باید آن را در آب روان و یا در گوشه سایه که آفتاب نمی‌گیرد بریزند.

ناف بچه تازه به دنیا آمده را در سوراخ موش بگذارند بچه مودی خواهد شد.

اگر کسی بخواهد بچه‌اش پا بگیرد و نمیرد یک دست جامه از بچه زنی که چندین بچه زاییده و هیچ یک نمرده‌اند بگیرد و به بچه‌ای بپوشاند؛ آن کودک بزرگ می‌شود و نمی‌میرد.

اگر کسی خرده‌های نان میان کوچه را جمع بکند بچه‌اش نمی‌میرد.

اگر بچه را در طاقچه بگذارند عمرش کوتاه می‌شود و یا لاجون و لاغر می‌ماند.

پشت گردن بچه را نباید بوسید چونکه بد اخلاق و لجباز می‌شود.

اگر یک دست بچه را ماچ بکنند دست دیگرش را نیز باید ببوسند وگرنه بچه ناخوش می‌شود.

وقتی که بچه به خودش می‌پیچد باید گیاهی که به پیچک معروف است دنبالش کنند.

گهواره خالی را اگر تکان بدهند گوش بچه درد می‌گیرد.

شیر پستان خود بچه را به خودش بدهند خوش آواز می‌شود.

هنگامی که بچه زیر پستان غرغر می‌کند و شیر می‌خورد می‌گویند: «ممه لال است» زیرا اگر نگویند بچه ناخوش می‌شود.

۱. چون در ضمن چاپ مقداری از جمله‌ها و موضوع‌ها از قلم افتاد و بعضی دیگر تازه بدست آمد لهذا در زیر این عنوان آنها را ضمیمه می‌کنیم.

* عزایم: افسون‌ها و دعاهایی که بر بیماران بخوانند برای شفا یافتن آنها.

** زاج. زاجه. زچه: زائو، زنی که تازه زاییده، زنی که بچه به دنیا بیاورد تا هفت روز زاج نامیده می‌شود.

بچه که بالا پایین بشود (شکم روش پیدا کند و قی بکند) عود و سلیم نر و ماده را به هم می‌بندند و روی بام سوت می‌کنند.

هر کس مهره‌مار همراه داشته باشد نباید بالای سر بچه چلگی برود زیرا که بی‌وقتی می‌شود.^۲

بچه که چیز از پدر و مادرش بدزدد خدا خنده‌اش می‌گیرد.

دایه عام که پستان دهن بچه سید بگذارد پستان او به آتش جهنم نمی‌سوزد.

بچه‌ای که سر هفت ماه به دنیا بیاید در هر کاری شتاب زده است و عجله می‌کند.^۳

اسم بچه را که بخواهند عوض بکنند آتش می‌پزند و دسته‌ای را دعوت می‌کنند و بعد اسم او را عوض می‌کنند.

اگر بچه‌ای که به دنیا می‌آید بد حال باشد جفت او را روی آتش می‌اندازند بچه به حال می‌آید.

دندونی - وقتی که بچه تاول می‌کند برای او به رسم خیرات «دندانی» درست می‌کنند به این ترتیب که بنشن‌ها عدس، نخود، گندم پوست کنده، ماش، لوبیا قرمز و لوبیا چشم بلبلی را که از هر کدام چهل دانه می‌شمرند و علاوه بر آن هر مقدار دیگر که به قدر وسیع پلو دم می‌کنند گاهی روغن و پیاز داغ هم به آن اضافه می‌کند (همه اینها را خود پدر و مادر بچه می‌دهند و مثل آتش نذری نیست که برایش گدایی بکنند) و از آن جلو کبوتر امامزاده هم می‌ریزند.^۴

بعد از آنکه پوست ختنه را جدا کردند آنرا نخ می‌کنند و به گردن بچه می‌آویزند و پس از هفت روز آنرا جلو خروس می‌اندازند.

عیادت زن در موقع وضع حمل تا ده روز خوب نیست مگر اینکه چادر یا چادر نماز روی دوشش بیندازند یا اینکه بچه را به اطاق دیگر ببرند.

اگر کسی چشم بشود «زمه»* زاج سفید را به دور سرش می‌گردانند و دعای مخصوصی می‌خوانند آن وقت آنرا روی آتش می‌اندازد اگر به شکل چشم بشود او را چشم کرده‌اند و خوب می‌شود و اگر به شکل نامنظمی باشد جن‌زده شده و اگر به شکل چهار پایه‌ای بشود می‌گویند می‌میرد و این تابوت اوست بعد زمه را آب می‌کنند و پیشانی و کف دست و کف پا و سینه او را خال می‌کنند و سپس آب را در کاسه‌ای ریخته یکی آنرا می‌برد سر کوچه می‌ریزد بر می‌گردد و سلام می‌کند یکی از اهل خانه می‌پرسد از کجا می‌آیی؟ می‌گوید: از خانه دشمن، می‌پرسد: چه می‌کرد؟ جواب می‌دهد: جان می‌کند. می‌گوید: الهی جانش برآید!

۲. عقیق یمن نیز همین خاصیت را دارد.

۳. اصطلاح: مگر هفت ماهه به دنیا آمده‌ای؟

۴. در دهات این خودش غذایی است که آنرا دونی می‌گویند فقط وقتی که مخصوص دندان در آوردن بچه درست بکنند این تشریفات را دارد و «دندونی» نامیده می‌شود.

* زمه = زاج: جسمی است معدنی و بلوری شکل به رنگ‌های سفید، سبز، سیاه، کبود. از نمک‌هایی است که بطور آزاد در طبیعت بدست می‌آید.

در موقع مسافرت اگر سید باریک سیاهی با مسافر مصاف شود سفر او خوب نیست و برعکس مصاف شدن با قرشمال* برایش میمنت دارد.

وقتی که مسافر به ساعت خوب حرکت می‌کند اگر دوباره برگرد خوب نیست و به اصطلاح اهالی دهات خراسان چپیک می‌شود و چپیک شدن خوب نیست.

وقتی که مسافر حرکت می‌کند اگر پشت سر او آب و جو بریزند زود بر می‌گردد.

اگر یکی از اهل خانه در سفر باشد و یک قسم کلاغ که در خراسان معروف به «کلنجدک» است بالای آن خانه صدا کند خبر خوش از مسافر می‌آید.^۵

هرگاه باران نیاید در دهات خراسان بچه‌ها دسته راه می‌اندازند و کله خری را به سر چوبی قرار داده دم خانه‌ها می‌برند و می‌گویند: «کله خر هیزم بخر» و بدین طریق مقدار زیادی هیزم جمع می‌کنند و در سر کوهی کله خر را آتش می‌زنند تا باران بیاید.

در خراسان هرگاه بخواهند باران نیاید (قرآن را زنجیر می‌کنند) طلسم مخصوصی را با قرآن و موی سگ و گربه و نان و فضله انسان در آب می‌ریزند که باران بند بیاید. و اگر طلسم چهل «ص» را به دیوار بچسبانند همین خاصیت را دارد.

در مازندران صبح زود که از خانه بیرون می‌آیند هرگاه به زن بر بخورند بد یمن است.

عیادت ناخوش در شب چهارشنبه و یکشنبه برای مریض آفت است.

هر کس روز شنبه پول بدهد تا آخر هفته پول از جیبش خارج می‌شود و برعکس هرگاه روز شنبه پول بگیرد تا آخر هفته پولدار است.

مهمان که شب چهارشنبه وارد می‌شود نامبارک است، همچنین شب جمعه اگر مهمانی برود بد است چون شب جمعگی خانه را می‌برد.

در خراسان شب چهارشنبه آخر صفر باید پلو بپزند و بالای خانه آتش برافروزند و تفنگ خالی بکنند و در کوزه‌ای سپند و نمک پنبه‌دانه و جو پیشرس (ولگار) و آب کنند و از پشت بام به زمین زنند.

شب ۱۲ شعبان یا اول برات** حلوا می‌پزند و برای آمرزش مردگان به گدا می‌دهند و شب دوم روغن جوش و شب سوم در هر یک از دالان‌های اطاق‌ها فتیله روغنی یا شمع روشن می‌کنند چون مردگان در آن شب به دیدن خانه‌های خودشان می‌آیند.

اگر کسی روز عاشورا نان شیرینی بپزد و در مجالس عزا بخورد بخورد خون خواهد شد.

* غرشمار. غرشمال: غریب شمار، غربتی، کولی.

۵. در مازندران همین عقیده را عده بسیاری در مورد یک نوع زاغ دارند که به مازندرانی «غشنيک» نامیده می‌شود که همان «خوش و نیک» باشد.

** شب برات: شب پانزدهم شعبان، شب چک هم گفته شده.

اگر زنی سه یا چهار مرتبه روز چهارشنبه به حمام برود شوهرش می‌میرد.
 ناخن گرفتن و رخت‌شویی در روز چهارشنبه بد است روز جمعه نباید رخت شست چون آبهای روز جمعه رو به بهشت می‌رود و نباید کثیف بشود.
 گوشه سفره بنشینند برکت کم می‌شود.
 چراغ را نباید به شکل مثلث گذاشت.
 هر کس چهل و یک شنبه پیاز بخورد حاجی می‌شود.
 جمعه نباید پیاز خام خورد چون فرشته نمی‌آید بالای سر آدم.
 اگر کسی دیگ یا ظرف سیاهی را از همسایه به عاریه بگیرد و آن را بخواهد شب رد بکند نباید قبول کرد به خصوص که در خانه ناخوش هم داشته باشند. همچنین گرفتن آب و آتش نزدیک غروب از خانه دیگر بدست و نباید گذاشت که این دو آخشیج را که در روشنایی خانه است از منزل خارج کنند.^۶
 نمک روی زمین بپاشند دعوا می‌شود.
 اگر نزدیک غروب از بقال بخواهند نمک بخرند باید بگویند: طعام بده و کلمه نمک را به زبان نیاورند و الا بقال نمک را نمی‌دهد.
 در شب نباید ایستاده آب خورد.*
 وقت تحویل دست نباید به قلیان زد.
 دست زیر چانه زدن بدبختی می‌آورد. چنباتمه نشستن نکبت می‌آورد.
 کسی که برادرش زنده است نباید چشم گوسفند بخورد.
 کسی که تا چهل روز گوشت نخورد مسلمان نیست باید بیخ گوشش اذان گفت.
 هر کس آب در اجاق دیگدان بریزد جن‌زده می‌شود.
 اگر سر جاروب را بسوی آسمان بگیرند دعوا می‌شود.
 مگس سگ روی هر کس بنشیند پولدار می‌شود.
 تار عنکبوت بند ساعت شیطان است.
 هر کس پینه‌دوز (حشره کوچکی که به این نام معروف است و غالباً در میان انگور یا قوتی دیده می‌شود) بخورد پیشباز گرگ می‌رود.

۶. نریزد آب شب را ای برادر
 نمی‌باید کشیدن آب از چاه
 یکی اهنو بخواند پس کشد آب
 پس آنکه برفشانند یا خورد نیز
 که رنج و جرم باشد بی‌حد و مر
 به شب گر غرض باشد ای نکوخواه
 چراغ آنجا به پیش آرند با تاب
 و گر نبود غرض می‌کن تو پرهیز...
 فرضیات نامه داراب پالن ص ۲۰-۱۹.

* جلد ۴، ص ۴۸۴، من لایحضره الفقیه.

اگر در سفره نان یا آب به گلوی انسان گیر کند یکی از خویشان او گرسنه است، اگر پاره نانی راست قرار گیرد مهمان می‌آید. اگر ظرفی تکان بخورد یکی از اهل خانه خیال قهر دارد و به روایت دیگر روح بهشتی در سر سفره حاضر است.

اگر کسی تنها باشد و بترسد چهار مرتبه «والله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین»* را بخواند و به دور خودش فوت کند همه بلاها و اجنه از او دور می‌شوند.

اگر گردباد سخت به انسان مصادف شود بگویند: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» فوراً گردباد فروکش می‌کند.

اگر کسی میان درگاه بایستد و دستهایش را به دو طرف در بگذارد دعوا می‌شود برای اینکه دعوا نشود بید دستهایش را سه بار به هم بزند.

در موقع الو کردن اگر از میان الو زبانه‌های آتش صدا کند و فرفر نماید می‌گویند کسی غیبت انسان را می‌کند.

هنگامی که ابزار کارگاه «تون»** پارچه بافی را بخواهند عوض کنند در صورتی که هنوز یکی دو گز بیش بافته نشده باشد اگر از اهل خانه آن کرباس یا پارچه را ببرد یا ناخوش می‌شود و یا می‌میرد لذا باید یک نفر بیگانه این کار را انجام بدهد.

لوله‌های پنبه‌ای (گاله) را که زنها برای ریختن آماده می‌کنند باید حتماً تا شب جمعه تمام شود و اگر گاله‌ای به روز شنبه بیفتد برای اهل خانه بد است.

گاو داران شیر یا ماست را به کسی که بخواهد آن را برای مرهم روی زخم بکار ببرد نمی‌دهند و می‌گویند این امر سبب کم شدن شیر گاو می‌شود.

تابوت مرده را پیش از چال کردن سه بار به زمین می‌گذارند و بر می‌دارند برای اینکه او را به گور آشنا کنند.

در بعضی از دهات خراسان اگر شب جمعه پروانه سفید به دور خانه پرواز کند می‌گویند روح یکی از خویشان به دیدن آمده است.

حرف زخمهای بد که بشود مثل سالک، خنازیر*** و غیره نباید با انگشت روی تن خودشان نشان بدهند چون ممکن است آن زخم را بگیرد.

برای اینکه در بازی برد بیاید قماربازها به دستشان می‌شاشند.

* فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۱۲: ۶۴

** تون: در اصطلاح قالی بافی نخهایی که در طول قالی بکار می‌رود، تار.

*** خنازیر: غده‌های سخت که در گردن و زیر گلو پیدا می‌شود و گاهی تبدیل به زخم و جراحت می‌گردد و از آنها

چرک می‌آید. سل غدد لنفاوی.

مادر هر کس سید باشد او را شریف می گویند.
 به دانه های برنج قسم می خورند و می گویند: به همین دانه های نشمرده قسم.
 اسفند در خانه سبز بشود آوارگی می آورد.
 اگر آب روی قبر بپاشند روح مرده تازه می شود.
 مرده اگر ثوابکار باشد فرشته نورانی در قبر به او ظاهر می شود، دستش را می گیرد و او را می برد به بهشت^۷ و هرگاه گناهکار باشد با گرز آتشین او را به دوزخ می برند.
 معروفست که خانواده از ترکهای فجر دارای دم کوتاهی (دمبلچه) هستند.
 هر روز هزار نفر می میرند و هزار و یک نفر به دنیا می آیند.
 چوب خدا صدا ندارد وقتی بزند دوا ندارد.
 ستاره سهیل اگر به روی دختر بخورد خوشگل و سرخ و سفید می شود و اگر به میوه بخورد خوش مزه و بی مضرت می شود و رنگ می اندازد.^۸

پایان